


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
خاندان آیة الله
در سال ۱۳۷۱



كتاب الصوم

بدانكه وجوب روزهٔ ماه مبارك رمضان از ضروريات دينست ومنكر او كافر است وشرطست در او نيت تقرب پس واجبست كه در هر شبى از شبهاى ماه مبارك رمضان نيت كند كه فردا روزه ميگيرم قربة الى الله وقصد اينكه روزهٔ رمضانست لازم نيست وداعى كافيست وقصد وجوب واداء واجب نيست وهرگاه شب فراموش كند نيت را وقبل از ظهر بخاطرش بيايد وفوراً نيت كند صحيح است وهرگاه اخر شعبان مشتبه شود برمضان

من فوايد شيخنا ومولانا قدس سره

[illegible]

مستحب است که روزه بقصد شعبان بگیرد
بعد هرگاه معلوم شود که از رمضان بوده
همین خواهد بود و اول وقت روزه طلوع
فجر ثانی است و اخر وقت ان زوال حمرهٔ
مشرقیه است **فصل** شرط است در
وجوب روزه بلوغ و عقل پس واجب
نمیشود بر طفل و دیوانه و مدهوش و
قضا هم بر ایشان لازم نیست و مثل
ایشانست کافری که در اثنای روز مسلمان
شود پس روزه ان روز نه واجبست و نه
قضا دارد و واجب نمیشود روزهٔ رمضان

برکی

چپ **ششم** ترتیب است که اول نیت
کند بعد از ان رو را بشوید بعد دست
راست بعد دست چپ بعد مسح سر
بعد مسح پای راست بعد مسح پای چپ
هفتم موالاتست باین معنی که عضو برا
که میخواهد بشوید یا مسح کند باید پیش
از خشک شدن اعضای سابقه باشد
و شرط است که اب وضو و غسل پاک
باشد و مباح باشد و مطلق باشد
فصل هرگاه یقین بحدث داشته
باشد و شک کند که وضو گرفته است یا نه

[حاشیه:] ترتیب در [illegible] از کلام شیخ بهاء الحق والدین [illegible]
مستفاد میشود اولی است که مقدم [illegible]
مسح رجلین احوط است ۱۲ منه

بابد وضو بگیرد و هرگاه حدث و وضو را
هرد و یقین دارد و شک دارد که کدام
مقدم است باز وضو میگیرد و هرگاه
یقین بوضو دارد و شک دارد که بعد
ازان حدث از او سر زده یا نه وضو نمی
گیرد و هرگاه در اثنای وضو شک کند
که عضو سابق را شسته است یا نه
بر میگردد و از محل شک میگیرد و هرگاه
موالات بهم خورده باشد در اعتدال
هوا وضو را اعاده میکند و از سر میگیرد
فصل بدانکه جنابت بدو چیز حاصل
می شود

و مانند اینها از چیزهایی که نماز در او بتنهایی
صحیح نباشد و اما فرش کردن حریر محض
یعنی ابریشم و سوار شدن بران و حمل ان
در نماز و بستن ان بر زخم و مانند ان در
نماز و نماز کردن در زیر چادری که ابریشم
خالص باشد و او را سجاف دوخت کردن
بشرطی که ان قدر دو زیاد نباشد که نماز
در او بتنهایی بتوان کرد و ابریشم ممزوج
بغیر ابریشم که مستهلک نباشد انها پس
هیچ یک از اینها ضرر ندارد و نماز صحیح است
بلکه اگر لباس ابریشم بخود بپیچد مثل لحاف

پس نماز باطل است وجایز نیست نماز در
لباس غصبی مکر آنکه صاحبش راضی باشد
ونماز در جورابی که ساق پا را نپوشاند
ضرر ندارد بنابر اقوی **فصل** دانستی که
واجبست بر مصلی ستر عورة وعورت
مرد عبارتست از قبل ودبر وبیضتین
وزن همش عورتست باید همه بدن
خود را در نماز بپوشد مکر روی خود را
ودستهای خود را وظاهر قدمهای خود را
واما کردن خود را وموهای خود را وزیر
پاهای خود را پس باید بپوشد بلی بر کنیز

ودختر

اول شك کند که نیّت ظهر کردم یا عصر یا آنکه
نیّت مغرب کردم یا عشا بنا را بر این می کذارد
که ظهر یا مغرب بوده است واحتیاط در اعاده
است **فصل** بدانکه واجبست بعد از
نیّت کفتن تکبیرة الاحرام بصورة الله اکبر واو
رکن است وباطل می شود نماز بترك آن عمدا
وسهوا وهرکاه ماموم تکبیر را بقصد رکوع
بکوید کافی از تکبیرة الاحرام نیست واکر یك
تکبیر بکوید وقصد تکبیرة الاحرام وتکبیر رکوع را
باهم بکند خلاف احتیاطست هرچند اقوی
صحت آنست وهرکاه مصلی دو دفعه تکبیرة

الاحرام بگوید نمازش باطل میشود هرچند
تکرار نیت نماز را نکند و هرگاه دفعه سیم
تکبیرة الاحرام را بگوید بقصد نماز نمازش
صحیح میشود پس در هر دومی باطل میشود
و در هر سومی صحیح میشود یعنی در هر طاق
صحیح میشود و در هر جفت باطل هرچند
صد دفعه تکبیرة الاحرام را بگوید بشرطی که
در هر تکبیر طاق نیت صلوة را بکند هرچند
بنحو داعی باشد **فصل** واجبست که نماز
واجب را ایستاده بجا آورد و باید که مستقل
باشد یعنی تکیه بچیزی نکند و مستقر باشد

یعنی

خود پیشانی خود را کافیست هرچند
هر یک از کفین تمام پیشانی را مسح نکند
و باید مسح را از طرف بالا کند پس اگر
عکس کند باطل است **چهارم** مسح
تمام پشت دست راست با باطن دست
چپ و مسح تمام پشت دست چپ با باطن
دست راست و شروع می کند بمسح از زند
پنجم ترتیب بنحوی که ذکر شد **ششم**
موالات باین معنی که افعال تیمم را پی در هم
بعمل بیاورد و فاصله عرفی ندهد **فصل**
جایز نیست تیمم بر چیزی که معدنی باشد

و بر خاکستری که از چوب و نحو آن بعمل آمده
باشد و اما خاکستر زمینی پس اگر باو زمینی
صدق کند جایز است تیمم والا جایز نیست
و همچنین جایز نیست تیمم بر آجر و اشنان
و سایر علفها و همچنین بر زمین نوره
و گچ بعد از سوزاندن و اما قبل از سوزاندن
پس جایز است و جایز نیست تیمم بر زمین
مغصوب و نجس بلکه باید آن چیزی که
تیمم بر او می کند پاک باشد و خودش و
محلش غصبی نباشد و اما مکان شخص
خود تیمم کننده پس شرط نیست که مباح باشد

باین

خطا کرده بودند قضا و کفاره لازم نیست لکن
معصیت کرده است و هر گاه یقین کند بغروب
و افطار کند بعد معلوم شود که روز بوده
چیزی بر او نیست هر چند احوط قضا است
و هر گاه ملاحظهٔ غروب کرد و یقین بغروب
نکرد و افطار کرد بعد معلوم نشده که غروب
قضا لازم است بلکه کفاره هم لازم است هرگاه
عالم بحرمت افطار باشد و هر گاه نتواند تحصیل
یقین بغروب کند بجهت حبس یا کوری یا نحو آن
عمل بمظنه می کند و تاخیر تا زمان حصول یقین
احوط است و هر گاه افطار کند بجهت ظلمت هوا

پس اگر ظان بعدم غروب یا شاك در غروب
باشد اثم است وقضا لازم است مط وكفاره
هم واجبست هرگاه بداند که افطار حرام است
مگر آنکه معلوم شود که افطار بعد از غروب
بوده پس در آن وقت غیر معصیت چیزی نیست
وهرگاه ظان بغروب باشد بجهت عذر تحصیل
علم جایز است افطار و بر او چیزی نیست وهرگاه
تحصیل علم کند عمل بمظنه جایز نیست پس هرگاه
بامظنه در این صورة افطار کند قضا لازم است
مط وکفاره هم واجبست بشرط علم بحرمت افطار
وهرگاه معلوم شود که افطار در شب بوده بغیر
معصیت چیزی نیست

لما اهملتم هنا احد الابوين من غير تعيين قلنا
ان لكل واحد منهما والحال هذه السدس
عملا ببعض التنزيل اما الاب فليس له مسمى
الا مع الاولاد ومع عدمهم فله الباقي
عن سهم الام الا على لو اجتمعا فقط واما
الام فلها ههنا السدس لاجل الحاجب
فلو فقد كان لها الثلث فلها المسمى
مطلقا بخلاف الاب فتذكرة لا ينقص
الابوان لو اجتمعا مع الاولاد عن السدس
اصلا سواء دخل معهم احد الزوجين او لا
بل قد يحصل لهما مع البنت واحدهما

مع البنات في صورة اكثر مما سمي لها في
الكتاب اللهم الا ان يكون مكان البنت
ابنا او ابنا وبنتا او مكان البنتين فصاعدا
فانه لا يرد عليهما والحال هذه لان المشارك
لهما يرث ما بقي من الفريضة عن سهمهما قل
او كثر هذا ايه الاب يرث بالفرض تارة
وبالقرابة اخرى وقد يرث بهما فالاول
مع الذكور او الذكور والاناث والثاني
مع الام بدون الاولاد والثالث مع البنت
والبنات يرث بالفرض المسمى او بالقرابة
الرد وهو اما اخماسا مع البنات واما

اربا عا

اربا عا مع البنت واما الام فترث بالفرض
بانفراده ولا ترث بالقرابة بانفرادها وقد
ترث بهما معا فتارة يرد عليها الباقي وتارة
البعض والبعض اما اخماسا واما ارباعا
واما البنت والبنات فيرثون بالفرض
كبنتين وابوين لانهما بقدر سهامهم ويرثون
بالقرابة ايضا كما اذا اجتمعوا مع الذكور
وقد يرثون بهما في كل مسئلة فيها رد وقد سلف
ذكره واما الاخت والاخوات للاب فيرثون
بالفرض كالاخت مع الزوج وبالقرابة كما
اذا اجتمعوا مع الذكور وبهما معا كالاخت

والاختين مع الزوجة واما كلالة الام
فيرثون بالفرض خاصة ومن عدا هؤلاء
من الانساب يرثون بالقرابة خاصة كالابوين
والاجداد والجدات مطلقا والاخ فما زاد
للابوين او الاب واهل المرتبة الثالثة ومن
يتقرب بهم والضابط انه يجتمع التسمية
والرد في كل ما يجتمع فيه الفرض والقرابة
فائدة انما جعل الشارع الرد ارباعا او
اخماسا لا غير لان الفرض كذلك فهو
اصل والرد فرع الاصل مثال لاحد الابوين
وبنت فيها سدس ونصف واقل ما يخرجان

ثا دا ومن يتقرب بالابوين او بالاب
من الاخت والاخوات فالبحث في مقامين
المقام الاول مع البنات فللزوجين هنا
النصيب الادنى بالنص والاجماع فهنا
مسائل الاولى ابوان وزوج وبنت
الفريضة من اثنى عشر للابوين ثلثها وللزوج
ربعها والباقي للبنت الثاني ابوان وزوج
وبنتان الباقي بعد سهام الابوين والزوج
لا ينقسم عليهما ولا وفق بين النصيب والعدد
فتضرب عددهما في اصلها فالمرتفع [illegible]
وكل من كان من الاولى سهم اخذه مضروبا

فی العدد ولو کن ثلثا او اربعا او ستا
فصاعدا ضربت عددهن فی اصلها فما
بلغ فهو اصل المال لکنها قاصرة عن سهامهن
ولا تعول ابدا لما یاتی من بطلانه اما لو کن
خمسا انقسم الباقی علیهن وان قصر عن سهامهن
احد الابوین و زوج و بنتان
او بنات فان کن سبعا صح الباقی علیهن
وان زدن او نقصن فاضرب عددهن فی
اصلها فالحاصل جواب ابوان وزوج
وبنات اصلها هنا من ضعف اصلها مع الزوج
فان کان عددهن بقدر الباقی صحت وان

کان

کان علیهن نقص فان کن اقل او اکثر فاضرب
عددهن فی اصلها فالمرتفع جواب تنبیه
کما یدخل النقص علی البنت والبنات للصلب
بدخول احد الزوجین کذلک یدخل علی
ابن البنت وبناته وعلی بنت البنت وبناتها
وبنات البنات المتعدد بین سوا الحاق مفید
قد بینا انه لا ینقص الابوان لو اجتمعا
مع الاولاد عن السدسین فلو فقد الاولاد
ورث الاب اکثر من الام فله الثلثان بالقرابة
وقد یرث مع الاخوة الحاجبین لها خمسة
اسداس فان انضم الیهما احد الزوجین دخل

النقص عليه دونها فيأخذ ما بقي من نصيبها
الاعلى فله مع الزوج سدس الفريضة
ومع الزوجة ثلثها ونصف سدسها او
ثلث ربعها وسدسها جاز وفي دخول
النقص عليه دون الام والزوجين تحقيق

المقام الثاني دخولها مع الاخوات
وللزوجين مع اهل هذه المرتبة النصيب
الاعلى ينقسم لهما قبل كلالة الابوين لئلا
يقع عليهما نقص وقد يتفق في صور
اخت للام واخت للابوين او للاب مع عدمها
وزوج اصلها من ستة يدخل النقص على ا

الاسهم

فصل چند موضع است که شک اعتبار
ندارد از انجمله شک کسی که کثیر الشک باشد
بشکوکی موجب نقص یا تدارک باشد و در کثرت
شک رجوع بعرف می شود همینکه شخص اعرفا
بگویند بسیار شک می کند دیگر شک ان
اعتبار ندارد و هرگاه امام شک کند رجوع
بماموم می کند و بالعکس و هرگاه شک کند
در فعلی از افعال صلوة بعد از تجاوز از محل
ان پس ان شک اعتبار ندارد و تروی هم بجهة
او لازم نیست فصل واجب می شود سجدهٔ
سهو در چند موضع اول آنکه هرگاه تکلم

کند سهوا در نماز بدو حرف یا بیشتر باید که
بعد از نماز و سجدهٔ سهو کند **دویم** هرگاه
در غیر محل تسلیم سلام بدهد سهوا سجدهٔ
سهو واجب می شود **سیم** شک ما بین چهار
و پنج بتفصیلی که گذشت **چهارم** در قیام
موضع قعود و عکس آن **پنجم** هرگاه سهوا
ترک کند یک سجده را در نماز تا داخل رکوع
شود نماز را تمام می کند و سجدهٔ منسیه را
قضا می کند و بعد و سجدهٔ سهو می کند
ششم هرگاه تشهد اول را فراموش کند تا
داخل رکوع شود نماز را تمام کرده و تشهد را

قضا می کند

قضا می کند بعد دو سجدهٔ سهو می کند و سجدهٔ
سهو واجب فوری نیست هرگاه عمدا تاخیر
اندازد عاصی است لکن هر وقت که بجا
آورد صحیح است و هرگاه سبب سجده متعدد
باشد باید در وقت عمل تعیین سبب را بکند
و معتبر است در سجدهٔ سهو نیت و طمانینه
در حال سجود بقدر ذکر آن و سر برداشتن
از سجده اولی و نشستن در ما بین دو سجده
با طمانینه و سجود بر اعضای هفت گانه و کذا
پیشانی بر چیزی که سجده بر او صحیح باشد و
طهارت و ستر عورت و استقبال قبله و سایر

شروط صلوة و مبطلات آن و کیفیت سجدهٔ

سهو آنست که اول تکبیر بگوید لکن استحبابا

نه وجوبا بعد دو سجده را بعمل آورد و کا

کرد در سجده بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی

محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام

علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و بعد

از سجدتین تشهد خفیف بگوید اشهد ان

لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم

صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و واجب است

که مقدم میدارد نماز احتیاط را بر جزء منسی و

جزء منسی را بر سجدهٔ سهو و سجود جزء فراموش

شده

شده را بر غیر آن و سجودی که بسبب سهو واجب

شود بر سجودی که بسبب شک واجب شود

فصل مستحب است جماعت در نمازهای

واجبی خصوص یومیه و واجب نیست مگر در

نماز جمعه و عیدین در وقتی که شرایط وجوب

آنها موجود باشد و اقل جماعت دو نفر است

که یکی امام و همین که ماموم قبل از برخاستن

او از حد رکوع ادراک کرد پس ادراک جماعت را

کرده است و جایز نیست اقتدا در وقتی

که ما بین امام و ماموم حایلی باشد که مانع

از دیدن امام شود و همچنین ما بین صفوف

وهرگاه در بعضی احوال مثل حالت قیام دیده
شود کافیست وهرگاه حایل مانند شبکه
یا شیشه باشد که مانع از دیدن نباشد ضرر
ندارد وجایز است که مکان ماموم بلندتر
از مکان امام باشد در وقتی که بسیار بلند
نباشد که صورت جماعت محو شود وباید که
فاصله مابین امام ومابین صفوف بسیار
نباشد بلکه بنحو متعارف باشد وجایز است
که صف بعد قبل از صف پیش اقتدا کند وبر
ماموم واجب نیست قراءت حمد وسوره
در دو رکعت اول چه جهری باشد وچه اخفات
مگر آنکه

مگر آنکه ماموم در غیر رکعت اولی با امام ملحق
شود پس او در رکعت اول خود قرار دهد
در دو رکعت اول خودش حمد وسوره می خواند
مگر آنکه امام او در رکعت دویم ادراک کند
پس قراءت رکعت اولی از او ساقط میشود
وهرگاه ممکن نشد که قراءت را تمام کند قطع می
کند وهرگاه در این وقت قصد انفراد کند
جایز است وباید قراءت را در پشت سر امام
اخفات کند هرچند نماز جهریه باشد وبر
ماموم لازم است اینکه تکبیرة الاحرام را بعد از
تمام شدن تکبیر امام بگوید نه قبل از او وقبه

با او واینکه در سایر افعال نماز بر امام مقدم
نشود واما اقوال نماز را پس می تواند که پیش
از امام بگوید وجایز نیست ماموم پیش
روی امام بایستد وهرگاه مساوی با او باشد
ضرر ندارد وباید ماموم قصد اقتدا با امام
حاضر معلوم بکند وجایز است اقتدا در
نمازهای یومیهٔ پنجگانه هرچند نماز امام
غیر نماز ماموم باشد وهرچند نماز یکی قصر
باشد ودیگری تمام یا یکی ادا ودیگری قضا
وشرط است در امام جماعت ایمان وعدالت
وعقل وطهارت مولد وصحیح نیست امامت
غیر بالغ

غیر بالغ از برای غیر بالغ وامامت نشسته برای
ایستاده وامامت لال برای ناطق وامامت
زن بجهت مرد وامامت کسی که حد شرعی بر
او جاری شده باشد برای کسی که حد شرعی
بر او جاری نشده باشد وامامت کسی که قراءت
واجبات او صحیح نباشد برای کسی که قراءت
او صحیح باشد وجایز نیست امامت کسی که
مرض جذام وبرص داشته باشد وصحیح است
امامت قاعد بجهت قاعد وامامت متیمم بجهت
متطهر باب وامامت کور بجهت بینا وهرگاه نماز
امام برای ماموم یا برای مجتهد ماموم باطل باشد

اقتدا جایز نخواهد بود و هرگاه شک کند در
موافقت و مخالفت فحص لازم نیست و اقتدا
جایز است هرچند ظن بمخالفت داشته باشد
و جایز است برای ماموم قصد انفراد در هر جا
که بخواهد بشرطی که اصل جماعت واجب نباشد
و هرگاه تکبیرة الاحرام بگوید باحتمال رسیدن
بامام در رکوع و نرسد می تواند نماز خود را
منفردا تمام کند و هرگاه برکوع رفت و امام را
ادراک نکرد می تواند باطل کند نماز را و احوط
اینست که باطل نکند بلکه با امام سجود کند
و بعد از برخاستن از سجود دوباره تکبیرة

الاحرام

الاحرام بگوید و او را اول نماز خود قرار دهد
فصل نماز مسافر قصر است هرچند تابع
دیگر مثل زن و بنده و نوکر و اجیر و اسیر و حد
مسافت شرعی که موجب قصر است هشت
فرسخ است و هرگاه قصد کند چهار فرسخ را
و قصد عود داشته باشد در همان روز
یا در شب آن نماز را قصر می کند و هرگاه قصد
عود بعد از [illegible] ده روز داشته باشد
نماز را تمام می کند و هرگاه قصد عود را
قبل از ده داشته باشد مخیر است که تمام کند
یا قصر و شرط است در جواز قصر اینکه قصد

تمام مسافت شرعیه را داشته باشد هرچند
بتبعیت غیر باشد پس اگر هشت فرسخ یا بیشتر
طی مسافت کند بدون قصد مثل آنکه پی
گم شده می گردد هر جا که پیدا کند بر می گردد
نمازش تمام است و شرطست که قصد مسافت
مستمر باشد پس اگر اول قصد تمام مسافت
نماید و قبل از تمام شدن مسافت از نیت
خود برگردد سفرش بهم می خورد و شرطست
آنکه در اثنای راه سفر او منقطع نشود بقصد
اقامه عشره یا برود بر وطن خودش یا بیتردد
سی روز پس هرگاه شخص مسافر ده روز در

جایی

جایی قصد اقامه کند یا سی روز در جایی بیتردد
و تزلزل بماند یا بوطن خود عبور کند سفرش
بهم می خورد نمازش تمام است تا آنکه سفر
دیگری بکند و شرطست آنکه سفر او معصیت
نباشد پس اگر اصل سفر او معصیت باشد
مثل آنکه در راه مخوف برود یا غایت سفر او
معصیت باشد مثل آنکه میرود جایی بجهت
اذیت مسلمانی نماز او تمام است و شرطست
آنکه کثیر السفر نباشد مثل مکاری و صاحب
کشتی پس هرگاه صدق کثرة سفر نشود بجهتی
که سفر عمل او باشد نماز او تمام است بلی

هرگاه مثل این شخص در بلد خود ده روز بماند
یا در جائی ده روز قصد اقامه کند و اقامه
او تمام شود یا چهل روز متردد در جائی بماند
نماز را در اول سفری که بعد از اینها باشد
قصر می کند و در سفر دوم تمام می کند و شرط است
در جواز قصر آنکه تجاوز کند از حد ترخص
پس کسی که از وطن خود بیرون می رود تا آنکه
صدای اذان یا دیوارهای شهر مخفی نشود
نماز را قصر نمی کند و هر یک از این دو علامت
حاصل شود نماز را قصر می کند و همچنین در
برگشتن از سفر بوطن خود ملاحظه حد ترخص
می کند

می کند پس هر وقت که رسید بجائی که دیوارها
پیدا نشد یا صدای اذان شنیده می شود نماز را
تمام می کند و همچنین در بیرون رفتن از
محل اقامه یا محل تردد ملاحظه حد ترخص باید
بکند و هرگاه شک کند که بمحل ترخص رسیده است
یا نه بنا را بر حالت سابقه می گذارد و فحص
هم لازم نیست و کسی که سفر کند بجهة صید
کردن پس اگر غرض او لهو است نمازش
تمام است و روزه را باید بگیرد و اگر غرض
او تجارت است روزه را می خورد و نماز را تمام
می کند و اگر بجهة قوت خود و عیالش است

نمازش قصر است و در روزه داخی خورد و هر کاه

شخص جاهل باشد باینکه در سفر نماز قصر است

و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و هر کاه

نسیانا نماز را تمام کند نمازش صحیح است و هر کاه

نسیانا نماز را تمام کند و در وقت بخواطرش

بیاید نماز را اعاده می کند و اگر بعد از وقت

ملتفت شود قضا واجب نیست و بدانکه

مسافر مخیر است ما بین قصر و تمام در بلد مکه

معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر جناب

اباعبدالله الحسین ع و در تحدید حایر اشکال است

و قدر معلوم آنست که متصل بضریح مطهر

بایستد بلکه فاصله یک صف یا دو صف زیاده از قدم

وفنا است سواد الوجه فی الدارین درویش

سواد اعظم آمد بی کم و بیش که عبارت از

از فنای تمامست ایشان بدین مقامست

وفنا تام فانی شدنست در حق بکلیه

که صاحب این مقام را وجود نماند باشد

نه در ظاهر و نه در باطن و رجوع بعدم

اصلی از انجاست که گفته اند اذا تم الفقر

فهو الله عالم جبروت عالم اسماء و صفات

الهی عالم ابد و عالم ملکوت و عالم غیب عالم روحانیانند

که موجودند بامر حق بی واسطه ماده عالم

خلق و عالم ملك و عالم شهادت عالم

اجسامند عارف آنست که حق وی را بینا کرده

باشد بذات خود و صفات خود و افعال خود
و معرفت او از ذوق بود باشد چنانکه گفته اند
عارف از دیده گوید و عاقل از شنیده
صاحب زمان و صاحب وقت و صاحب حال
هر سه یک معنی دارند و آنانکه محقق باشند
بر حقایق اشیاء صبا عبارت از نفحات
روحانیست قلب عبارت از جوهر نورانی
و متوسط میان نفس و روح و حکما این
جوهر نورانی را نفس ناطقه گویند شهوی
عبارت از رویت حق است بی حجاب منفصل
در محل رویت احدیت است در کثرت
تجلی عبارت از آنچه ظاهر شود در
قلوب

قلوب از انوار غیوب حسن جمعیت کمالاترا
گویند که در یک ذات بود جمال عبارت
از ظاهر کردن معشوقیست کمال عبارت
از ظهور معشوقیست جانانست عبارت
از قیومیت که همه موجودات باو قایم باشند
زلف عبارت از غیب هویت است که
هیچ کس را بدان وقوف نباشد روی
ظاهر هویت را گویند که وجود همه کس
بوجود او علم حاصل باشد کیسو طریق
طلب را گویند بعلم غیب که حبل المتین
عبارت از انست خم زلف مفصلات
و مشکلات الهی را گویند عشرت لذت انست

با حق عیش دوام حضور است با حق بسرود
دل دران شراب عبارتست از غلیان عشق است
که مستوجب ملامت و این اهل کمال را باشد
شرابخانه عبارتست از عالم ملك و ملكوتست
میخانه عبارتست از غلیان عشق است میکده
عبارتست از مقام مناجاتست بطریق
محبت خمخانه انکه قبول کند علم و عمل
صوری و معنوی را فراق عبارتست از غیب است
بمقام وحدت بالبا عبارتست از توجه
خالص است که نبود در اعمال ثواب خواهد
بود و نبود در علو مرتبه بلکه خدا تعالی
خواهد بود و بس میخانه و میکده و شرابخانه

باطن

لم ارشدك الله ان منازل القمر ثماني وعشرون منزلتين لكل فصل من الفصول منها سبعة ولقد
لسيد الفاضل علي بن ماجد الحسيني في شعر شرطنا بطين للثريا بادبار هقعتة
ذراع فصل ازهار نثرنا لطرف الجبهة الزبرة التي صرفنا بعوا سماكها
حسبهما الساري عفرنا زبان الاكليل قلب لشولة نعايم بلد للخريف فكن داري
ذبحا البلع بالسعود جنوبها بتقدم ما خير الرشا فصل امطار وهي منقسمة على اثني
عشر برج وقد نظمها بعضهم في شعر حمل الثور جوزة السرطان ورعى الليث سنبل الميزان
ودب عقرب من القوس جديا فاصاب دلوها حوت اليماني فلكل برج من البروج
الاثني عشر منزلتان وثلث من المنازل الثماني والعشرين فللحمل الشرطين والبطين
وثلث الثريا وللثور ثلثي الثريا والدبران وثلثي الهقعة وللجوزة الهقعة والهنعة والذراع
وللسرطان النثرة والطرف وثلث الجبهة وللاسد ثلثي الجبهة والزبرة وثلثي الصرفة وللسنبلة
ثلث الصرفة والعوا والسماك وللميزان الغفر والزبانان وثلث الاكليل وللعقرب ثلثا الاكليل
وثلثا الشولة وللقوس ثلث الشولة والنعايم والبلدة وللجدي سعد الذابح وسعد بلع وثلث سعد
السعود وللدلو ثلثا سعد السعود وسعد الاخبية وثلثا فرغ المقدم وللحوت ثلث فرغ
المقدم وفرغ الموخر والرشا فائدة في ذكر الشهور الرومية وهي اثني عشر اذار ونيسان وحزيران
وتموز واب وايلول وتشرين الاول وتشرين الثاني وكانون الثاني وشباط فاذار
احدى وثلاثون يوم ونيسان ثلاثون يوم وايار واحد وثلاثون يوم وحزيران ثلاثون
يوم وتموز احدى وثلاثون يوم واب احدى وثلاثون يوم وايلول ثلاثون يوما وتشرين اول
احدى وثلاثون يوما وتشرين ثاني ثلاثون يوما وكانون الاول احدى وثلاثون يوما وكانون

الثاني احدى وثلاثون يوما وشباط ثمانية وعشرين يوما وربع فائدة في معرفة
الليل والنهار يوم الثالث عشر من اذار تنزل الشمس برج الحمل ويكون النهار والليل سواء
خامس عشر من نيسان تنزل الشمس برج الثور ويكون النهار ثلث عشر ساعة والليل احدى عشر
ساعة ثم يوم الخامس من ايار تنزل الشمس الجوزا ويكون النهار اربعة عشر ساعة والليل عشر ساعات
ثم يوم ثالث عشر من حزيران تنزل الشمس السرطان ويكون النهار خمسة عشر ساعة و
هي منتهى طوله ويكون الليل تسع ساعات وهي منتهى قصره ثم يوم خامس عشر من تموز تنزل الشمس
الاسد ويكون النهار اربع عشر ساعة ويكون الليل عشر ساعات ثم يوم السابع عشر من اب تنزل
الشمس السنبلة ويكون النهار ثلثة عشر ساعة والليل احدى عشر ساعة ثم يوم سادس عشر من ايلول
تنزل الشمس الميزان ويكون النهار والليل سواء ثم يوم سادس عشر من تشرين الاول تنزل الشمس
برج العقرب ويكون الليل ثلث عشر ساعة والنهار احدى عشر ساعة ثم يوم خامس من تشرين الثاني
تنزل الشمس القوس ويكون الليل اربع عشر ساعة والنهار عشر ساعات ثم يوم خامس عشر من
كانون الاول تنزل الشمس الجدي ويكون الليل خمس عشر ساعة وهي منتهى طوله ويكون النهار تسع
ساعات وهي منتهى قصره ثم يوم ثالث عشر من كانون الاول تنزل الشمس الدلو ويكون الليل
اربع عشر ساعة والنهار عشر ساعات ثم يوم ثالث عشر من شباط تنزل الشمس الحوت
ويكون الليل ثلث عشر ساعة والنهار احدى عشر ساعة ثم يوم ثالث عشر من اذار تنزل الشمس الحمل
ويكون النهار والليل سواء كما كان اولا

الفصل الاول في الربيع

اعلم ان اول نزول الشمس في برج الحمل وهو حلولها اول دقيقة من الشرطين وسماقيا الحمل فيستوي الليل
والنهار ويعتدل النهار ويطيب الوقت ويهب النسيم واوله اليوم الثالث عشر من اذار

بود که انبیاء علیهم درانجا بود وجایی دیگر گفت کانهم جراد منتشر این برواتیها وتنها از گور بر آیند
هیزه نو باشد چنانکه امروز صوره است فرو اسیرت تنگ صورتی باشند این همه نهادهای خلق باشد مگر که
مصطفی صلعم لذا پی فرموده که الارواح جنود مجندة من جنود الله تعالی لیسوا بملائکة لهم رؤس ایدی وارجل
یاکلون الطعام ومجاهد گفت ان فی جسد ابن آدم خلقا من خلق الله تعالی کهیئة الناس ولیس الناس
گفت در تن آدمی خلقی وصورتی باشد همچون آدمی اما آدمی نباشد واز عالم قالب وبشر نباشد از عالم
فتبارک الله احسن الخالقین باشد وجای دیگر از مصطفی بشنو که فرمود ان فی جسد ابن آدم المضغة اذا

فصل

صلحت صلح الجسد واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب قالب را شرح شنیدی
نفسها را ابدا اماره ولوامه وملهمه ومطمئنه درین مقام خود را با تو نماید وچون بدانجا رسیدی پی
بخشیده معلوم شود وکار دل جا رو دلرا طلب کن اگر دانی که قلب کجاست دلرا بین اصبعین من
اصابع الرحمن طلب کن اگر کمال اصبعین من حجاب کبر بر داشتی همه دلها شفا یافتی دل دادند
کرد که صورت منظور الهی دل آمد که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واحوالکم
اید وسته دل نظرگاه خداست چون قالب رنگ دل گیرد قالب نیز منظور شود که مثل القلب کریشة بارض فلاة
تقلبها الریاح دلها باد رحمة الهی در عالمهای خودی میگرداند مصطفی فرمود لا تسبوا الریاح فانها من
نفس الرحمن این وادی قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن باشد این رحمة کدامست که الرحمن علی
العرش استوی دریغا این رحمن چرا جمال بخلق ننموده است تا بدانستندی که قلب المؤمن عرش الله چه باشد
زهی دل که واسعیت دارد سهل عبدالله از نبی گفت القلب هو العرش والصدر هو الکرسی دریغا بل
هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ابن عباس گفت این لوح دل مؤمنانست ومصطفی صلعم فرمود که ان
العرش یحول جمیع ما خلق الله معنی عرش مجید محیط جمله مخلوقات آمده تا بدانی که ما وسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن وسعنی قلب عبد المؤمن روزی یکی از حضرت محمد صلعم پرسید که این الله قال فی
قلوب عباده در دلهای بندگان او را باید جست وهو معکم اینما کنتم این معنی باشد چون دل ترا
حاصل آمد ودل باز یافتی روح خود جمال عزة با تو نماید دریغا عیسی با کمال رفعت که داشت از آن
داشت که او را خلعت روح القدس پوشانیدند وآدم صفتان که کرامت وفضیلة یافتند بر دیگران بروح
یافتند وایدهم بروح منه ودر حرا از عالم خداوند قالب فرستادند که ونفخت فیه من روحی الایة ولقد
اوحینا الیک روحا من امرنا تا ترا روی نماید آنگاه ترا بگوید قل الروح من امر ربی چه معنی دارد دریغا
از دست غیرة الله که ان الله غیور غیرته حرم الفواحش وغیور است بغیرة او همه محرمات حرام کرد و
مطرح جان کنندن نیز از غیرت حرام کرد

نظم

ای دریغا جان قدسی ورد روان دو جهان کس ندید نقش
جنان وکس ندادستش نشان گر کسی گوید کرا بی رادر مکان ولا مکان بر درخت عرش

او بخشید او پیش انان شب قدر که منزلت و قدر یافت از روح ملائکه یافت که تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
که جمال روح جلوه کند پرتو این جمال آن چیز را قدر دهد و آن چیز قدر یابد قل الروح من امر ربی شرح تمام است
که روح از امر خدا باشد و امر خدا ارادة و قدرة است الایة انما امره اذا اراد شیئا که قایل اند بهر این کنیت امر
ربی من نور ربی و دیگر گفت که روح در دل کن بیاید چون در کن و کان بنا شد از عالم آفریده جا شد از عالم آفریدگار
باشد نعت قدم ازلیت دارد چون او فرماینده و پدید کننده اشیا باشد و روح از جمله امر آمد پس امر باشد نه
مامور فاعل باشد نه مفعول قاهر باشد نه مقهور و دیگر روایت از مصطفی صلعم که ملائکه گفتند بار خدایا بنی آدم
را دنیا وطن و مسکن کردی که میخورند و می آشامند آخرة سرای ما کن خطاب آمد که فرشتگان اگر پدید کرده
خود بدید کرده باشم چنان نباشد که موجوداة فعل الله وصبغ الله موجوداة دانم که نزاد در خاطر آید که خلق الارواح
قبل الاجساد بالفی الفسنة عام نزدیک محققان این خلق و خلقة روح عبارة از اظهار و عرض آمد صفة
ارادة و قدرة را بصفة قدرة و خلقة الفی الفسنة که روزی هزار سال باشد الفی الفسنة که رسد انگاه که او را
پیدا کرد در عالم تقدیر و کمیت و کیفیت آسمان و زمین کجا بود و شب و روز کجا باشد که الفی الفسنة پدید آید
جان را مپندار که چون مخلوقات دیگر باشد جان عزیز و لطافتی دیگر دارد عجب شهر وطن ما ز عیان بیرون است
وین راز نهفته از جهان بیرون است بر هر چه مثال زنی از آن بیرون است یعنی که خدا از دو جهان بیرون است جان
حقست و حق ز جان بیرون است آن با شطبست و [illegible] از آن بیرون است این [illegible] روح قدسی خوانند و دو
روح دیگر یکی حیوانی و یکی روحانی بروحانی آن خواهند که با قالب ازرا اضافة کنند که با قالب اضافة نکنند و
اضافة این روح با قالب بدو وجه باشد وجه اول آنست که چون دانستی که جان آدمی حقیقة آدمی باشد و
آنرا دو حال باشد در حالی متصرف باشد و در حالی دیگر نباشد و این جان را در تن و تصرف او در قالب
چنان دان که تصرف من درین قلم اگر خواهم ساکن دارم و اگر خواهم متحرک اکنون تصرف جان در این قالب
حیوة خوانند و این تصرف منقطع شود اموات خوانند و باز دادن این تصرف را بعد انقطاعه احیا خوانند
با کلی بود که مرگ خوانند و باز دادن روح همچنین یا جزوی باشد که انتباه خوانند یا کلی که بعث خوانند
هو الذی یتوفکم جزوی میدان ثم یبعثکم جزوی می یاب لیقضی اجل مسمی نامرة بودن او در قالب هم
مصطفی صلعم فرموده بوقت خواب گفتی اللهم هذه نفسی انت تتوفیها لک مماتها و محیاها اگر میخواهی که جمال بلقیس
الروح را جلوه کند از کون و مکان درگذر چون از هر دو جهان درگذاشتی از خود نیز درگذر تا روح الهی بینی
بر عرش مستوی شده پس از عرش درگذر تا رفیع الدرجات ذو العرش را ببینی در عالم ما قدروا الله حق
قدره پس درین مقام تو خود کلید و مقالید آسمان و زمین شوی نظم ای در دل جان قدسی که هم تو شده
است بس که دیده دل او و نام او شنیده است هر که چند در زمان از عسس او کافر شود ای در دل عالم
شریعة کعبه را بدر بر بدست کون و مکان بر هم زن و ز خود برون شو تا رسی کین چنین جان را خدا اندر دو جهان
بگزیده است چون وقت رسد تا خود در عالم الرحمن علم القرآن آنکه و جمله اسرار الهی در درازیکه پای بسم الله با
میم بسم الله بتو نماید پس علم الانسان ما لم یعلم معلوم تو گردد این همه در دل تو منقش شود در لوح
محفوظ نزا خود انچه با روح امین گفت پس قطرة از علم لدنی در دهان دل تو چکاند علم اولین و آخرین

انقلاب آب با آتش ضدیت تمام داشته باشد در شمس با فراط و انقلاب
آب بخار موافقت باشد همان سایل و مسئول عنه و دلیل صحبت را در او
ترکیب و معیشت بود و آب و خاک چون آتش شود الدلیل بود بر مخالفت
میان او و نفس اگر اتصال طلب کند شود در بخور دلیل مرگ بود
و لیکن زندانی خلاص یابد تمت
و بدانکه از جمله اصول و اسرار در مل تکرار است و آن چنان باشد
که شکل خانه مقصود یا غیر مقصود دیگر جای یا در جای دیگر آید
در یکی از حالی ضرر دهند اگر کسی بر این قایم رسول [illegible] های عجیب سایل
سالش چون سوال از خانه [illegible] بود در ششم [illegible] گفتیم و مکرر
در پنجم گفتیم اگر چه [illegible] بخت [illegible] شفا یابد زیرا که [illegible]
ضرعی و فوق باز آمده و چنانچه [illegible] در اول [illegible] تعیین گفتیم
در سفر [illegible] رفت یا از مسافر [illegible] رسد [illegible] در دیوم تکرار شد
در یازده گفتیم بتوقف از [illegible] امید حاصل شود [illegible]
طریق داشته گفتیم از راه باشد و همچنین شکل ۷ را در نهم در علم
مکرر گفتیم سایل به امتحان آمده است که [illegible] در خانه
علم باز آمده و در بخو هم گفته که تکرار خانه مقصود سایل را از سبب

صلاح و فساد آگاه گرداند چنانچه حرفی از اول تکرار کنند

از قبیل تعقیب بود و اگر در دویم تکرار افتد از قبیل [illegible] الی ۱۲

و اگر در سیزده تکرار کنند از قبیل طالب و اگر در ۱۴ تکرار کنند از قبیل

مطلوب و اگر در ۱۵ افتد از قبیل [illegible] اگر از [illegible] بود دلال باشند

و در نکاح فاحش و در تعظیم سلطان و هر کی از تکرار گوید تحقیق باید [illegible]

والله اعلم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و نعم الله

بسم الله هدایت الانام الی عقاید الاسلام الرحمن الرحیم الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و الصلوة والسلام علی رسوله و آله اما بعد پس میگوید خادم بساطین مذهب جعفری از مذاهب و شرع محمد بن محمد جعفر استرابادی که این رساله ایست در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که باعث هدایت انام بسوی عقاید اسلام میباشد که موجب حصول ذخیره معاد از برای عباد گردد بدانکه اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بذات است در ذات او و دوم عدل است که کمال واجب الوجود بعدالت در افعال او و سوم نبوت است که ریاست الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت است که ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا و خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معاد است که زمان جزاء عبادات و عود ارواح و حشر اجساد است توحید یعنی خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمالات و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالات و صفات ذاتیه او عین ذات اوست واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتا است عدل یعنی خداوند عالم عادلست و در جمیع افعال کاملست و از ظلم منزه و مبراست و از قبیح و شر مجرد و معراست و جمیع فعلهای او نیکو است

و باقی

که ریاست الهیه است بالاصالة عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا و خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معادات که زمان جزاء عبادات و عود ارواح و حشر اجسادات توحید یعنی تصور عبادات از لغت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را سوی کلی از جهت جزئیاتی چون یکانگی یعنی تعدد در افراد و جزئیات او نیست و یکانگی در ذات و صفات ذاتیه یعنی تعدد در انهایت و یکانگی در اجزا خارجیه یعنی ماده و صورت ندارد و یکانگی در اجزاء عنصریه و غیر ذهنیه یعنی سر و گردن و دست و پا و مانند اینها ندارد پس مراد از یکانگی آنست که شبیه ندارد و مراد این است که واحد از اعتقادات با آنکه نوعی از حسنات و مجب یعنی تصدیق آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمالات و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالات و صفات ذاتیه او عین ذات اوست واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتاست پس باید خداوند عالم را بپنج صفت شناخت اول آنکه خداوند خالق عالم و همگان دوم آنکه واجب الوجود بالذات است سوم آنکه صاحب جمیع صفات کمال و جمالات چهارم آنکه منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالات پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات اوست و باید دانست که توحید از پنج جهت است اول توحید ذاتی یعنی ذات او یکتاست و جزء ندارد و تعدد در ذات واجب الوجود بالذات نیست دوم توحید صفاتی سوم توحید ذاتی و صفاتی چهارم توحید افعالی یعنی خالق غیر از خدا نیست پنجم توحید عباداتی یعنی شریکی از برای خدا نباید کرد و غیر از او را شریک نباید کرد پس باید دانست که در این اصل پنج اعتقادات که دو اعتقاد از این پنج اعتقاد از اصول دین است که سبب انها دین کامل میشود و مکلف داخل در دین سید المرسلین میشود و بدون ان صاحب دین نمیباشد و منکران اهل نجات است و داخل بهشت نمیشود و با تقصیر مکلف در آتش جهنم خواهد بود با عذاب ابدی و سه اعتقاد از اصول

اباو

مذهب است که بسبب آن مذهب جعفری و طریقهٔ اثنا عشری حاصل میشود و مکلف
داخل در مذهب جعفری میشود و مؤمن امامی و اثنا عشری میشود و صادق
جزاء و بسبب اینها مستعد دخول شدن در بهشت میگردد و منکران اینها
کافر و یکی داخل بهشت نمیشود و با تقصیر مخلد در آتش جهنم میباشد
اول آنست که بدان عالم صانع و خالق است که بسبب خالقی و بیشی و
کمالات بالذات و این از جمله اصول دین است و منکر این از جمله کافر است
چون دهریه که دهر را ایجاد کننده عالم میدانند و واجب الوجود بالذات انکار
میباشند دوم آنست که صانع واجب الوجود بالذات صاحب صفات کمال
و جلالت نه نائب صفات باین معنی که از برای خداوند عالم صفات ذاتیه است
که ثابت است از برای ذات و نفی آنها جایز نیست چون علم و قدرت و حیات
که اینها را صفات ذات و صفات ثبوتیه حقیقیه و صفات کمال نیز میگویند
و صفات ثبوتیه اضافیه نیز میباشد که آنها را صفات فعل و صفات
جمال نیز میگویند و نفی و نفی اینها بلا اعتبار نیز جایز است
چون خالق بودن و رازق بودن و رحمن بودن و رحیم بودن و وجود داشتن
و مانند اینها و این صفات ثابت است از برای ذات خداوند عالم و ذات
خداوند عالم صاحب این صفات است نه نائب صفات باین طریق که
بدون علم باشد و کار علم را بکند یا اینکه بدون قدرت باشد و کار قدرت را
بکند چنانکه بعضی اعتقاد کرده اند و این اعتقاد که خداوند عالم صاحب
صفات کمال و جلالت نه نائب صفات این از جمله اصول مذهبین
با کمال مذهب است و منکر این اعتقاد ناقص مذهب است یا خارج از مذهب
سوم آنست که صانع واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات
نقص و صاحب جلالت کمال و جلالت و منزه از جمیع صفات نقص
و صاحب جلالت و سبب جلالت دادن از صفات نقص چون مرکب
بودن و مرئی بودن و مانند اینها و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است
و منکر این اعتقاد از مذهب جعفری بیرون میباشد چون مجسمه و حلولیه
و مانند ایشان چهارم آنست که صفات ذاتیه خداوند عالم که چون

و علم

و علم و قدرت است عین ذات اوست باین معنی که علم بمعنی سبب ظاهر شدن معلومات
و منکشف شدن چیزها عین ذات خداوند عالم است نه علم بمعنی دانستن که عرض است
و همچنین قدرت بمعنی سبب توانایی داشتن بر کردن هر کار و ترک آن عین ذات اوست
نه قدرت بمعنی توانایی داشتن که بمعنی مصدری است و عرضست و هم چنین حیوة بمعنی سبب
صحة متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات اوست و این از جمله اعتقاد نیز از جمله
اصول مذهب است و منکر این اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری بیرون میباشد
پنجم آنست که صانع واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جلالت و منزه
از جمیع صفات نقص و صاحب جلالت و صفات ذاتیه او عین ذات اوست واحد
و یکتاست و بی شریک و بی همتاست و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد
از جمله کافرین و مشرکین است و با تقصیر مستحق خلود در آتش جهنم است ششم عدل بحسب
معنی مقصودی عبارتست از بودن افعال واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط
و حد اعتدال و بحسب معنی مقصود یعنی آنست که مکلف بداند و اقرار کند که خداوند
واجب الوجود بالذات عادلست و در جمیع افعال عادلست و از ظلم منزه و مبراست
و از قبح و شرور عجز و سفاهت و جمیع فعلهای او نیکوست و با غرض و فایده است
که عاید به بندگان اوست و صاحب لطف بر بندگانست و فعل اللّه را روی تفضل
ایشان است و خلق کرده بندگان را با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار
پس باید دانست که در این اصل پنج اعتقادات است اول آنست که خداوند
عالم عادلست بعدل مقابل جور و ظلم باین معنی که خداوند عالم ظالم و ستمکار
نیست و قبیح و شرور در فعلهای او نیست و این اعتقاد از جمله اصول
دین است و منکر این اعتقاد از جمله کافرین است و بخل است و با تقصیر مستحق
خلود در جهنم است دوم آنکه جمیع فعلهای خداوند عالم نیکوست بحسب واقع
باین معنی که هر چیزی که نیکوست خداوند عالم بجا میآورد و چون خلق کردن
بندگان و تکلیف کردن ایشان و مانند اینها نه اینکه آن چیزی که خداوند
عالم بجا میآورد نیکو میشود بسبب بجا آوردن او چنانکه از امر کردن خداوند
عالم نیکو میشود و از امر نکردن قبیح میگردد چنانچه اشاعره که از جماعتی از سنیان
میباشند از سنیها چنین میگویند و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است
و منکر این اعتقاد که اشاعره میباشند از مذهب جعفری بیرون است
سوم که جمیع فعلهای عالم با غرض و فایده است که عاید میگردد به
بندگان باین معنی که خداوند عالم هر کاری که میکند از جهت فایده نیکند

که غایت به بندگان ارسلشود در دنیا و اخرت و لغو و عبث نیست و این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهباست و منکر این اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری بیرون میباشند چهارم اینست که جمیع فعلهای خداوند عالم منزهاست بر لطف و اصلح بحال عباد که واجبات بوجود عقلی بر خداوند عالم باین معنی که لطف عبارتست از تقضیع که نزدیک میکند بندگان را بطاعت و دور میکند از معصیت و غرض اللهی از خلق نمودن بندگان تمام میشود و واجبات بر خداوند عالم بوجوب عقلی که ترک ان باعث مذهباست و قبیح است و باید انچیزی که اصلح بحال بندگانست بمقتضای لطف بجا اورد و این اعتقاد از جمله اصول مذهباست و منکر این اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری بیرون است پنجم انست که خداوند عالم جمیع بندگان را با قدرت و اختیار نه دون تفویض و اجبار باین معنی که بندگان در کارهای خودشان مختار میباشند و قدرت دارند که بجا بیاورند و بجا نیاورند با احتیاج داشتن در زمان بجا اوردن ان کار بسوی خداوند عالم در اصل وجود و حیات و قدرت و سایر چیزها و قدرت دادن از خیابات و اختیار کرده فعل و مباشرت ان از بنده است و هر دو در حاصل شدن فعل مدخلیتست نه اینکه مجبور و بی اختیار باشند و بجای الت فعل باشند چنانچه اشاعره میگویند مستقل باشند و محتاج بخداوند عالم نباشند چنانچه معتزله میگویند بلکه امر بندگان بین الامرین است و این اعتقاد از جمله اصول مذهب جعفری بیرون است نبوت بحسب معنی بصوری انسان خبر دادن بشر معصوم از گناهان و احکام خداوند عالمیان که متعلق است باعتقاد و افعال بندگان بوحی و مانند ان بعدا اثبات نبوت بمعجزه بادیات المهیته بالاصاله در احروی نیا و دین بر مکلفین گاهی بعضا با عبارة ان نبی بودن بشر بزرگ با کرداشدن خداوند عالم از ربوبیت و جزد هند و بحسب معنی تصدیق نبی انست که مکلف بداند و اقرار بکند که پیغمبر ما محمد بن عبدالله پیغمبر بر حقاست بسوی انس و جان با معجزات چند که از جمله انها است معراج جسمانی و شق القمر و قران و فرستادن خلاف بر سبیل لزوم عقلی بسوی بندگان مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شدند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست و اخر پیغمبرانست و دین او الی یوم القیامت و از برای دست اذن شفاعت پس باید فهمید که در این اصل پنج اعتقاداست اول انستکه پیغمبر ما محمد بن عبدالله پیغمبر بر حقاست بسوی انس و جان با معجزات

عادت خارق عادت ... باشامات سکنه بوجه مطابقه

چند که از انها معراج جسمانی و شق القمر و قران و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد چون یهودی و نصاری از جمله کافر است و بحسب و مستحق خلود در جهنم است بالتقصیر دوم انست که فرستادن پیغمبر اخر الزمان مثل سایر پیغمبران که مبعوث شدند بسوی بندگان از برای بیان کردن احکام دین بوحی و مثل ان واجبات بر خداوند عقلا و این اعتقاد از جمله اصول مذهبست و منکر این اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری یا اثنی عشری بیرون است سوم انست که پیغمبر باید معصوم باشد از جمیع گناهان و فراموشی و خطا صغیره و پیش از پیغمبری بسبب کمال عقل و زیادتی فطانت که مانع است از صادر شدن معصیت و قبیح عمدا و سهوا و این اعتقاد از جمله اصول مذهباست و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب جعفری بیرون است چهارم انست که پیغمبر ما محمد بن عبدالله خاتم النبیین است و اخر پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد از دین بیرون است پنجم انست که پیغمبر ما افضل از مخلوقین است و بهتر از جمیع انبیا و مرسلین است و افضل از ملائکه مقربین است و از برای او است شفاعت و این اعتقاد بحسب ظاهر از جمله اصول مذهبات لکنه کار انست ندر روز قیامت تصوری عبارتست از پیشوای بودن و رئیس بودن بشر معصوم از جانب خدا و رسول بر جمیع مکلفین در امور دنیا و دین و امامت یعنی بحسب معنی تصدیق نبی انست که مکلف اعتقاد و اقرار بکند که علی بن ابی طالب با یازده فرزند که نهایت اعلم عصر خود بودند و بشر معصوم از جمیع گناهان بعد از پیغمبر اخر الزمان امام بر حق میباشند بر جمیع بندگان بلافصل پیغمبر اند بحق بر ترتیب بنص خدا و خاتم پیغمبران و واجبست بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام اول علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است و امام دوم امام حسن مجتبی پسر امیر المؤمنین است و امام سوم امام حسین که پسر دیگر او است و امام چهارم امام زین العابدین پسر امام حسین است و امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق و امام هفتم امام موسی کاظم و امام هشتم امام رضا است و امام نهم امام محمد تقی و امام دهم امام علی نقی و امام یازدهم امام حسن عسکری و امام دوازدهم امام محمد مهدی صاحب الزمان است و زنده است و غایب است و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و جور پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد پس باید دانست که در این اصل نیز پنج اعتقاداست اول که امامت مطلقه و پیشوای فی الجمله بر وجه نیابت خلیفه جانب خدا و خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین از برای بعد از او امام بودن علی بن ابی طالب است و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این و منکر امامت مطلقه کافر و از دین بیرون است چون این اعتقاد خوارج است دوم انست که اعتقاد بکند بعصمت امام باین معنی که امام باید معصوم باشد از جمیع گناهان و این اعتقاد از جمله اصول مذهباست و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب اثنی عشری بیرون است سوم انست که اعتقاد بکند بمنصوصیت و منصوص بودن امام

باین معنی که امام باید نصب کرده خدا و رسول خدا باشد و بنص بیان صریح تعیین شود
و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب
جعفریه و اثنی عشریه بیرون است چهارم اینکه مکلف اعتقاد بکند بوجوب اعلمیت
امام باین معنی که امام باید اعلم از جمیع اهل عصر خود بود خصوصا در احکام
دین و این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب جعفری
و اثنی عشریه بیرون است پنجم آنست که مکلف اعتقاد بکند باثنی عشری بودن امام یعنی
که اماما دوازده باشند بتفصیل ...

[illegible]

[illegible]
جاهلی از جهنمان قاصرین تمت

بسم الله الرحمن الرحيم المسئلة الاولى
معرفة الله تعالى واجبة على كل مكلف بدليل انه منعم فيجب شكره فيجب
معرفته مسئلة الثانية الله تعالى موجود بدليل انه صنع العالم واعطاه
الوجود وكل من كان كذلك فهو موجود ولانه لو لم يكن موجودا لم يكن لشيء من الممكنات
موجود اصلا ولبطلان هذا ظاهر المسئلة الثالثة الله تعالى واجب الوجود
لذاته بمعنى انه لا يفتقر في وجوده الى غيره ولا يجوز عليه العدم بدليل انه لو كان
ممكن الوجود لافتقر في وجوده الى صانع كافتقار هذا العالم وذلك محال على المنعم
المعبود مسئلة الرابعة الله تعالى قديم ازلي باقي ابدي ومعنى القديم الازلي
الذي لم يسبقه العدم والازلي هو الذي لا نهاية لوجوده في الزمان الماضي
محققا او مقدرا والباقي هو الذي مستمر الوجود في الازمنة الثلثة والابدي
هو الذي لا نهاية لوجوده في الزمان المستقبل والدليل هو انه لا يجوز عليه
العدم في الزمان الماضي والحاضر والمستقبل بدليل انه واجب الوجود
لذاته فيستحيل سبق العدم عليه وتطرقه اليه مسئلة الخامسة انه تعالى
قادر مختار بمعنى انه ان شاء فعل وان شاء ترك والقادر المختار هو الذي يفعل
ولا يمتنع الترك بدليل انه لو كان غير مختار موجبا لزم قدم العالم القديم
البارئ تعالى او حدوث البارئ بحدوث العالم وكلاهما محال ولانه لو كان
موجبا لزم حصول الموجودات دفعة واحدة ويلزم انتفاء عدم
عند بعض العالم وذلك محال فيكون البارئ تعالى قادرا مختارا مسئلة
السادسة انه تعالى عالم بمعنى ان الاشياء منكشفة له حاضرة عنده

غیر غایبة عنه بدلیل انه فعل الافعال المحکمة المتقنة وکل من فعل
کذالک فهو عالم بالضرورة ولان الباری تعالی مجرد وکل مجرد عالم فـ
الباری تعالی عالم مسئلة الرابعة الله تعالی حی ومعنی الحی
هو الذی یصح منه ان یقدر ویعلم بدلیل ثبوت العلم و
القدرة له وکل من ثبتا له فهو حی مسئلة الخامسة الله تعالی
قادر علی کل مقدور وعالم بکل معلوم ومعنی المقدور هو الممکن

یعنی صدایست که مشتمل است آن صدا بر بعضی از حروف هجی که اول الف است
واخر او یا است باز لفظ بر دو نوع است لغوی واصطلاحی اما لغوی او پس چیزی را
که تلفظ میکنند بر زبان آنرا لفظ گویند ودر معنی لغت بمعنی رمی است
مثل اکلت الثمرة ولفظت النواة یعنی خوردم خرما را وانداختم خسته او را
وبگفتن لفظ ادخال کرد مهمل چیزرا از جهة اینکه لفظ اطلاق مهمل ومستعمل میشود
مثل کلام که قبل ذکر شده است وبیرون کرد دوال اربع را که آن خطوط
وعقود ونصب واشارات است اما خطوط جمع خط است وخط خط کشیدن را
گویند وعقود جمع عقد است وعقد گره انگشتان را گویند ونصب جمع نصبات
ونصب نشانه را گویند واشارات جمع اشاره است که اشاره کردن باشد
ودر اصطلاح هو المرکب یعنی لفظ در اصطلاح او چیزیست که این صفت دارد
مرکب باشد مرکب چیزیرا گویند که مرکب شده باشد از دو اسم مرکب اسم مفعول است
از رکب یرکب از باب فتح یفتح متعدی بتضعیف عین یعنی ترکیب کرده شده
از دو کلمه باز ترکیب بر سه نوع است اول ترکیب مزج است ترکیب مزج
چیزیرا گویند که دو اسم باشند ومرکب کرده باشند ایشانرا از برای
یک اسم مثل بعلبک ودویم ترکیب اضافیست ترکیب اضافی چیزیرا
گویند که یک اسم را اضافه بکنی باسمی دیگر مثل عبد الله که عبد اسم است از برای
بنده والله اسمی است از برای خدا که درین حال عبد را اضافه کرده بسوی الله

وقیاس یکی تو بر مثل غلام زید وسیوم ترکیب اسنادیست ترکیب اسنادی
چیزیرا گویند که اسمی مربوط ومجرد ومسند بسوی اسمی دیگر مثل قام زید
وزید قام وزید منطلق ومراد ما به ترکیب ترکیب اسنادیست چرا از جهة
اینکه هر چیز مرکب شده از سه شق خالی نیست یا از اسمی واسمی مثل زید منطلق
یا از اسمی وفعلی مثل زید قام یا از فعلی واسمی مثل قام زید وبقولش که کلمه
مرکب ادخال کرد کلام ولفظ ووضع را وبیرون کرد مفردات را مثل زید
وعمر واعداد مشهور را مثل واحد اثنان تا آخر وبعضی گفته اند وفی که جهت را
ذکر کرد احتیاج نکرده بود به مرکب از جهة اینکه هر مفیدی مرکبست اما هر مرکبی
مفید نیست **المفید** صفت بعد از صفت است یعنی لفظ در اصطلاح
آن که مرکب ومفید باشد بوضع عرب مفید او انچیزیست که فایده
بدهد مر مخاطب را فایده که سکوت بکند بر آن متکلم یعنی طلب دیگر
انتظار بچیزی دیگر نباشد مثل زید قائم پس هر گاه که زید قائم گفت کلامیست
تمام ومفید که فایده داده است مخاطب را فایده که سکوت کرده است بر آن [illegible]
[illegible] طلب مر مخاطب را دیگر احتیاج بسخنی دیگر نیست وبلفظش مفید داخل کرد مرکب
ولفظ را وکلام را ووضع را وبیرون کرد ترکیب اضافی را مثل عبد الله وغلام زید
وترکیب مزجی را مثل بعلبک بعل اسم بتی است وبک اسم قریه ایست
وترکیب تقییدی را مثل حیوان ناطق وترکیبی که معلوم است بر مخاطب
مثل السماء فوقنا والارض تحتنا وترکیبی که گردیده شده است علم مثل [illegible]

ولعل

او الحال او المفعول به او المضاف اليه او الصفة لمفرد او جواب الشرط الجازم او ما يكون تابعة لجملة لها محل
من الاعراب او من السبعة التي لا محل لها من الاعراب كالمستانفة والمعترضة والمفسرة والصلة وجواب القسم
وجواب الشرط غير الجازم ولا يكون تابعة لاحد منها ورابعها اعمال قواعد المعاني والبيان بملاحظة امور
اربع عشر ايضا الاول ان اللفظ الصادر من المتكلم كلمة او كلام الثاني ان الكلمة فصيحة او غير فصيحة بالسلامة عن
منافرة الحروف والغرابة ومخالفة القواعد الصرفية او النحوية او عدمها الثالث ان الكلام فصيح او غير فصيح
بالسلامة بعد فصاحة الكلمات عن ضعف التاليف ومخالفة القواعد والتعقيد المعنوي وغيرها او عدمها
الرابع ان الكلام الفصيح اما بليغ او غير بليغ بكونه بعد الفصاحة على وفق مقتضى الحال او عدمه الخامس ان
الكلمات المذكورة في الكلام المذكور على سبيل الحقيقة او المجاز السادس ان المجاز مرسل او مع وجه
الاستعارة بكون العلاقة غير المشابهة كالسببية او المشابهة السابع ان المجاز المرسل من اي قسم من اقسامه
الثامن ان الاستعارة من اي قسم من اقسامها من المصرحة والمكنية او التخييلية وغيرها التاسع ان الاسناد
الذي يشتمل عليه الكلام الفصيح البليغ انشائي او خبري بالاشتمال على طلب الفعل مثل او ترك او نسبة
شيء الى شيء العاشر ان الكلام المذكور على وجه الحقيقة العقلية او المجاز العقلي بكون الاسناد
الى ما هو له او غيره الحادي عشر ان الكلام المذكور اخر في مقام الوصل والفصل بتعيين موضع من المواضع الاربعة
التي لا بد فيها من العطف او الستة التي لا بد فيها من تركه بان يلاحظ ان الجملة الاولى ان كان لها محل من الاعراب
مع قصد تشريك الثانية فيه او لا يكون كذلك ولكن قصد ربط الثانية بالاولى بواسطة معنى عاطفة سوى
الواو او يكون بينهما توسط بين كمال الانقطاع والاتصال او كمال الانقطاع مع ايهام الفصل خلاف المقصود
كان المقام مقام الوصل وان كان للاولى محل من الاعراب او حكم وعدم قصد [illegible] او كان بينهما
كمال الاتصال بكون الثانية تاكيدا او بيانا او كمال الانقطاع او شبه كمال الاتصال بكون الثانية جوابا
لسؤال اقتضته الاولى او شبه كمال الانقطاع بكون العطف [illegible] الشيء المؤدي الى فساد المعنى كان
المقام مقام الفصل الثاني عشر ان الكلام المذكور على وجه الايجاز او الاطناب او المساواة بكونه بقدر
متعارف اوساط الناس او اقل او اكثر الثالث عشر ان الكلام الفصيح البليغ المذكور مشتمل على وجه
من وجوه التحسين ام لا الرابع عشر ان وجه التحسين لفظي او معنوي بسبب الاشتمال على الاستخدام
ونحوه وخامسها من اعمال المطالب المنطقية بملاحظة امور اربع عشر ايضا الاول ان المعنى المستفاد
من اللفظ تصوري او تصديقي بكونه اذعانا للنسبة او غيره الثاني ان كل واحد من المعنيين فردي
وبديهي او نظري وكسبي بالاحتياج الى امور معلومة وعدمه الثالث ان المعنى التصديقي قضية معنى
بكونه جزء دليل وقضايا تكون دليلا الرابع ان القضية الواحدة بسيطة حملية الايجابية او سلبية
او مركبة مشتملة على حكم الايجابي معا الخامس ان القضية البسيطة من اي قسم من اقسام البسائط العشرة
الممكنة والمطلقة العامة والاربعة الفردية والاربعة الدائمة السادس ان القضية المركبة من اي
قسم من الاقسام المركبات السبع السابع ان تلك القضية من القضايا التي لا تنعكس سوالبها او
ان القياس اقتراني او استثنائي الثامن ان الشكل في ذلك القياس اي شكل من الاشكال
الاربعة الحادي عشر ان ضرب ذلك الشكل من اي ضرب من الضروب الثاني عشر ان مادة القياس
من اي قسم من مواد الاقيسة من الصناعات الخمس من اليقينيات او غيرها الثالث عشر ان الاستقراء

تمام او ناقص الرابع عشر ان التمثيل لاتفاق الاعتبار او اختلافه تكون على الحكم منصوصا او مستنبطا

تم يوم الثلث عاشر شهر
صفر في جوار مولينا ابي
عبد الله الحسين ع
بيد الاحقر محمد علي
ابن محمد شفيع
سنه ١٢٥١

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم انه قال مولينا فريد دهره واستادنا وحيد عصره حاوي الفروع والاصول محمد جعفر الاسترابادي
في اول كتابه الموسوم بمباني العلوم العربية المشتملة على مقدمة وخمس مباني اما المقدمة
تعريف العلوم العربية الادبية اعلم ان العلوم العربية الادبية ما يبحث عن احوال الكلمة و
يحصل به للانسان ادب اللسان وهي اربعة الاول علم اللغة الثاني علم الصرف الثالث علم
الاشتقاق الثالث علم النحو الرابع علم المعاني والبيان وعلم اللغة ما يعرف به احوال الكلمة وضعا
واستعمالا بحسب المادة وعلم الصرف ما يعرف به كيفية تحويل الاصل الى امثلة مختلفة واحوال الكلم بحسب الاعتلال
والصحة ونحو ذلك كالتجرد والزيادة وعلم النحو ما يعرف به احوال الكلمة اعرابا وبناء بالاصالة او
بالمشابهة بالحروف ونحو وعلم المعاني والبيان ما يعرف به احوال الكلمة بحسب الفصاحة والبلاغة
ولما كان علم المنطق ما يعرف به احوال المعاني المقصودة وهو المتصل بفهم المستفاده من الالفاظ
المستعملة في المحاورات العرفية وهي المقصودة بالاصالة كان المناسب ان نتعرض لبيانه بعد
العلوم الادبية العربية اما المباني ففي خمس مباني الاولى مبانيه علم اللغة اعلم ان علم اللغة له جهتان
الاولى جهة الاجمال بمعرفة كيفية الرجوع الى كتب اللغة لمعرفة الاستعمال ليميز بين الحقيقة والمجاز
وبين الحقيقة والصورية ونحو ذلك الثانية جهة التفصيل في الاستعمال مما له تعلق بكتب اللغة
ونحن نكتفي بجهة الاجمال بذكر مطالب الاول ان كتب اللغة كالصحاح والقاموس مبوبة على ثمانية
وعشرين بابا كل باب منها مترتب على ثمانية وعشرين فصلا على عدد حروف الهجاء وترتيبها بملاحظة
حروف الاصلية من الثلاثي المجرد مع كون الباب من الاخر والفصل من الاول ولكن قال صاحب الصحاح
في باب الالف المهموزة قال ابو نصر اسماعيل بن حماد الجوهري نذكر في هذا الباب الهمزة الا
صلية التي هي لام الفعل فاما الهمزة المبدلة من الواو نحو القراء الذي اصله عن او لانه من غزوت
او المبدلة من الياء نحو الاباء الذي اصله اباي لانه من ابيت فنذكرها في باب الواو والياء ونذكر
فيه ان الهمزة الاشياء والالاء والاباء غير اصلية انتهى وصاحب مجمع البحرين ذكر ما
اشتمل على الهمزة الاصلية والمبدلة في معاني الباب الاول وهو باب الالف المهموزة

ثم كلامهم

ثم كلامهم يلاحظون الحروف الاصلية ففي نحو الملاقيح لا ابدال يلاحظ باب الحاء وفصل اللام لانه من لقح
وهكذا امثاله واما صاحب الكنز فيلاحظ الباب من الاول كائنا ما كان والفصل من الاخر
كذلك فيذكر الملاقيح في باب الميم مع الحاء فانه قال في ذلك الباب ملاقيح شتر واسبان
نر و ماديانهاي ابستن وزنان ابستن ملاقيح جنينهاي شتران واسبان كه در شكم مادر باشند
وهكذا امثاله فلا بد من ملاحظة تلك الكتب على هذا الوجه لمعرفة استعمال الكلمة التي لا يعرف
معناها الثاني ان اهل الاستدلال محتاجون في مقام الرجوع الى اللغة من ملاحظة امور ثمانية الاول
ان المفيد لفظ او غيره كالنقش والاشارة الثاني ان اللفظ موضوع او مهمل مذكور للتاكيد
او التعميم مثلا كالمهمل الذي يذكر بعدها للحصر افادة للتعميم وارادة مثل الفرش وما يصلح ان
يجلس عليه الثالث ان الموضوع لغوي ولفظي عرفي او شرعي ونحو ذلك الرابع ان
الموضوع مادي وصوري الخامس ان الوضع عام مع عموم الموضوع له او خصوصه او خاص
مع خصوص الموضوع له السادس ان المعنى الموضوع له اسمي وفعلي او حرفي بسبب الاستقلال
والمفهومية من غير الاقتران باحد الازمنة او مع الاقتران به او عدم الاستقلال السابع انه لا بد
في معرفة معاني الحقيقة والمجازية من اعمال علائم الحقيقة المجاز من التنصيص والتبادر الحقيقي
الناشي من حاق اللفظ وعدم صحة السلب حقيقة من غير نحو المبالغة والاطراد الاصلي واخبار
اهل الخبرة بان اللفظ مستعمل في كذا مع وحدة المستعمل فيه ونحوها الثامن انه لا بد من معرفة
حكم اتفاق التعريفين واختلافهم من صورة الاتفاق كصورة اتفاق المستدل بنفسه
بسبب الرجوع الى اهل اللسان واعمال العلائم الثابتة واختلافهم على اقسام خمسة
الاول ما يكون من قبيل تقابل العدم والملكة كان يذكر بعض اللفظ معنى ولم يذكر الاخر او ذكر بعض
معنى واحدا مثلا وزاد الاخر بكون الاختلاف بالزيادة والنقيصة الثاني ما يكون من قبيل التعارض
الايجاب والسلب كان يثبت احد معنى والاخر ينفيه الثالث ما يكون من قبيل تقابل التضاد
والتباين الكلي كان يثبت احد معنى والاخر الرابع ما يكون من قبيل تعارض العموم والخصوص
من وجه المطلق كالصعيد للتراب او المطلق وجه الارض الخامس ما يكون من قبيل تعارض العموم
والخصوص من وجه كالغناء بمعنى الصوت المطرب او ترجيع الصوت وفي الاول يقدم
المثبت وفيما بقي لا بد من الترجيح بنحو الاطمينان او الرجوع الى الاصول الفقاهتية المطلب
الخامس ان المستفيد الذي يريد الاستفادة مطالب المفيد ان يتوجه بين الحقيقة والمجاز
يحمل اللفظ عند عدم القرينة الصارفة على المعنى الحقيقي ان اتحد وكذا في صورة
الاشتراك ورجحان احد المعنيين ولو بنحو الشهرة وان وجد القرينة والصارفة من غير
القرينة معينة يحمل على المعنى المجازي ان اتحد او كان راجحا ~~الى القرينة~~ ثم راجحا بنحو القرينة

[illegible]

او المشهرة الكاشفة و في مثل تلك الصور يكون اللفظ مجملا او كالمجمل ويرجع الى الاصول

الفقاهية المتداولة في السنة الفقهاء

انتهى كلام سلمه لله كاتبه

و مالكه اقل الطلبه بل

لا شئ في الحقيقة ابن

محمد شفيع محمد علي

الانصاري النوري

١٢٥١

تمم

[illegible]

[illegible] ... فأذهبنا العاقبة اذ وجبت ... [illegible]

[illegible]

... ويتقادم بأنه الى رحاله حتى يلاقي بالرفد اهله ... [illegible]

... قبل غسل الغاسل ... [illegible]

... او كان للأكل او الشرب فصل او بعد الاحتلام للوطء ... [illegible]

فصد [illegible] نشر فعل و [illegible] جزا [illegible] کان اکر حرف عطف [illegible] سعلق [illegible] اصلام [illegible] اصلام [illegible]

مضاف الیه [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] مصدر [illegible] عمد [illegible] قصد [illegible] فاعل [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] کنند [illegible] احتلام [illegible]

او قصدا للعود الاجماع للمنتقی والمنقول لغیر اجماع او حرف عطف [illegible] فعل و فاعل [illegible] کان [illegible] مصدر

[illegible] حرف جاره [illegible] اجماع [illegible] جار و مجرور [illegible] متعلق [illegible] للمنتقی

لام جاره [illegible] مصدر [illegible] جار و مجرور [illegible] والمنقول [illegible] عطف [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] جار و مجرور [illegible] المنقول [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] احتلام [illegible]

اجماع [illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible]

[illegible]

واوجب استیعاب ما قد غسلا والطول [illegible] واو حرف عطف اوجب فعل [illegible]

از اوجب [illegible] استیعاب [illegible] مصدر [illegible] مفعول اوجب [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] مجهول [illegible]

والطول [illegible] عطف [illegible] جار و مجرور متعلق باوجب [illegible] عطف [illegible] مبتدا [illegible]

مضاف الیه [illegible] حرف عطف [illegible] فعل [illegible] جمله [illegible]

واجب [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] طول [illegible] واجب [illegible] اعضای [illegible]

[illegible] غسل مسح [illegible] واجب است استیعاب [illegible]

[illegible] موضع [illegible]

و ان مسح سر [illegible] مسح سر [illegible]

والمسح [illegible] استیعاب [illegible] واجب [illegible]

[illegible]

در محل نصب مفعول فعل مقدر متصل فاعل [illegible] از براین ما بینی ابتدا کن با علای عضو از چیزهایی که شسته میشود در وضو که آن روی و دستها نیست و بکر از خارج الجزئی که متصلات باین است ... بالمقدمه خلافاً للبعض ... ابتدا از اعلا در مسح سر و پاها واجب میداند و عکس یعنی از پایین به بالا بردن ابتدای عضو را در روی و ... جایز میداند

والغسل اقبال بالاداوی وانت فی المسح علی الخیار والغسل مبتدا اقبال خبر بالحروف الاحرف ... که فصل است میان حرف جر و مجرور ... و انت مبتدا **فی المسح** جار و مجرور متعلق به متعلق **علی الخیار** جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر از برای انت یعنی سوای مثل که غسل ... واجب است در وضو با قبال است یعنی از اعلی با سفل ... نهادن یعنی از پایین به بالا بردن و هرگاه از پایین به بالا برد ... در مسح مخیر یعنی ... از بالا به پایین مسح کن ... اولی احوط است **ولا یجوز**

المسح الا بالید وبقیتها الزینة الا فقد واو حرف عطف الا حرف نفی یجوز فعل المسح ... الا حرف استثنا بالید جار و مجرور متعلق بیجوز مستثنی واو حرف عطف ... بفتح ... مجرور ... اذا ظرف ... فقد ... یعنی ... نیست مسح مگر به دست ... از سر انگشتان ... دست هرگاه ... و هرگاه ... دست ... جایز نیست **واحتط بطن الکف والا فالظهر**

التابع وقدم الظهر علی الذراع واحتط فعل فاعل بطن جار و مجرور متعلق باحتط الکف مضاف الیه ... متعلق است بمحذوف حال است ... واو حرف عطف قدم فعل فاعل الظهر مفعول ... جار و مجرور متعلق بقدم یعنی ... دست راست در حال ... و مقدم دار پشت دست را بر ذراع در حال ... هرگاه ... مسح بکند ... دست راست و هرگاه ... مسح کند ... دست ... در حالی ... راست ... و هرگاه ... ذراع راست ... از ... و ظاهر است ... **والشرط فی المسح بقاء فضل النداوة فلا تجزیها باخذ جدیدا**

[illegible]

[illegible]

والشرط مبتدا فی المسح جار و مجرور متعلق بشرط بقاء خبر شرط فضل مضاف الیه النداوة ...
مضاف الیه فضل فلا حرف تفریع لا حرف نفی تجزی فعل ... ماء مفعول تجزی ... جار و مجرور متعلق به ...
... فعل مجهول ... الف از برای اطلاق ... در محل جر صفت است از برای ما
یعنی و شرط در مسح بقا بقیه تریست که از وضو باقی مانده پس جایز نیست مسح کردن ... تازه
در حالت اختیار ... در مسح آنست که به بقیه بللی که از آب وضو در کف مانده بکند مسح سر و پاها را و اگر
بسبب حرارت گرما ... شدت ... کف خشک شده باشد از ... که موضع غسل و ضوست دست ... کند و
مسح ... و هرگاه ... خشک شده باشد ... که خارج است از موضع وضو و اگر آن ... تر ... شود
باب تازه دست ... و مسح ... که علاج ... انتهی ...
علاج آن ممکن باشد مثل ... خشکی ... یا در جایی که ... واجب است ... علاج

ولیس مانعاً وجود البلل فی الرأس والرجلین فی الرای الجلی واو حرف عطف لیس فعل ... مانعاً ...
... وجود ... البلل مضاف الیه فی الرأس جار و مجرور متعلق بوجود والرجلین ...
فی الرای جار و مجرور متعلق ... الجلی صفت رای ... و نیست مانع ...
... در سر و پاها ... صفت ... جلیه ... بعضی از ...
رای ... که هرگاه ... در میان ... و وضو ... مسح ... میتوانند کرد ...
... آب ... و بعضی دیگر گفته اند ... نباشد تا ممکن ... مسح کرده
... هرگاه ... مانده ... که ... دست ...
غالب ... **وباشر الافعال کلها ولا تولیها سوی علی**

واو حرف عطف باشر فعل ... الافعال مفعول ... کلها ... واو حرف عطف لا حرف نهی
تول فعل ... علی ... جار و مجرور متعلق به تول ... سوی ... مفعول ...
متعلق بمحذوف ... حالیه ... افعال الوضو ...
و ولی کردن ... در حال اختیار ... در حال اضطرار جایز است ...
... اگر قادر بر آن باشد ... هرگاه ... الوضو ...
... **والماء ثم ما سلف فیبطل ... الفعل اذا ما الکل جف**

[illegible]

واو حرف عطف و ال فعلی فاعل ما مفعول [illegible] حال است از فاعل و ال لما جار و مجرور متعلق به وال
[illegible] فعل [illegible] از برای ما فا حرف تفریع بیطل فعل الفعل [illegible] علی اذا [illegible] الان ما
[illegible] الکل مبتدا [illegible] فعل [illegible] موالات [illegible] را [illegible]
که مراعات کنند [illegible] سابق است [illegible] فعل [illegible] عضو سابق خشک شود بعضی
از علما گفته اند که مراد از موالات آنست که عضو متصل به عضوی که مشغول است در غسل آن خشک
نشود پس بنا بر این قول هرگاه شروع کرد در شستن دست چپ و صورة تری داشت لکن دست راست
بالکل خشک شود وضو باطل است [illegible] علما و متأخرین آنست که مراد از موالات
که عضو سابق در وقتی که مشغول است به شستن عضو لاحق خشک نشود [illegible] عضو سابق
[illegible] عام است خواه عضو متصل به لاحق باشد و خواه سابق بر آن مثل آنکه شروع کند [illegible]
را [illegible] خشک شد لکن صورتش یا مویش که از مواضع غسل است تری داشت [illegible]
راستش [illegible] و به شروع در دست چپ کند وضو صحیح است و هرگاه آن تری
از مواضع [illegible] مثل آنکه [illegible] تری داد لکن در مواضع وضو نیست وضو باطل است
[illegible] ***يشترط في الوضوء بالاسلام والعلم بالاصول والاحكام*** [illegible]
[illegible] بالاسلام جار و مجرور متعلق به [illegible] العلم عطف بالاسلام بالاصول جار و مجرور متعلق
به علم والاحكام عطف به اصول یعنی مشروط است وضو به اسلام و به علم [illegible] به اصول دین و احکام [illegible]
[illegible] علم به احکام اجتهادا [illegible] یا تقلیدا پس وضوی کافر مثل [illegible] که انکار امامت علی [illegible]
کرده اند یا [illegible] باطل است [illegible] مرتد خواه فطری باشد یعنی کسی که انعقاد نطفه او
با اسلام بوده [illegible] از جانب [illegible] از جانب [illegible] یعنی کسی که نطفه او به کفر منعقد
شده [illegible] در حین انعقاد نطفه [illegible] کافر [illegible] مثل [illegible]
[illegible] و مثل غلات یعنی کسانی که [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]
در حین کفر وضوئی [illegible] همان وضو به اسلام [illegible] که اعاده آن وضو [illegible]
[illegible] نماز با وضوئی [illegible] گرفته باشد و در همان وضو اسلام [illegible] نماز و وضو صحیح است [illegible]
[illegible] علم اصول دین است [illegible] و سلبیه [illegible]
[illegible] باشد و هرگاه اصول دین را نداشته باشد وضویش صحیح نیست زیرا که وضو از برای عبادتی است [illegible]

۸۶ [illegible]

و هرگاه خدا را نشناسد و عارف به صفات ثبوتیه و سلبیه او نباشد [illegible]
باشد وضویش صحیح نیست [illegible] وضو علم به احکام آن است زیرا که اگر عالم به احکام [illegible]
یا تقلیدا وضویش صحیح نیست و قصده مقارنا متعینا بقربة فالصفة مقترنا و قصده عطف است
به اسلام مقارنا صفت [illegible] تقدیرش [illegible] الوضوء بقصده [illegible]
متعینا صفت مقارنا بقربة جار و مجرور متعلق به مقترنا فالصفة صفة قربه مقترنا صفت [illegible]
یعنی [illegible] وضو بقصد کردن [illegible] اگر این صفت [illegible]
[illegible] بقربة فالصفة [illegible]
[illegible] وضو [illegible] اب وضو [illegible]
[illegible]
[illegible] الاستباحة الصلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] محقیقین است [illegible]
[illegible] قربت [illegible]
وكل ما ضم الى التقرب من غاية يبطله الا الاقرب وكل [illegible] موصول [illegible] الضم
[illegible] راجع [illegible] الى التقرب جار و مجرور متعلق [illegible]
من غاية جار و مجرور متعلق به تقرب يبطله فعل و فاعل و مفعول [illegible] الا الاقرب [illegible]
متعلق به يبطله یعنی [illegible] قربت از غایات [illegible] تقرب باطل
میکند [illegible] قرب [illegible] نیت تقرب کند و قصد [illegible]
ضم نماید و هرگاه ضمیمه آن [illegible] فایده [illegible]
باطل [illegible] وضو [illegible] و وضو نماید بقصد قربت و بقصد
ترغیب و تعلیم [illegible] ضمیمه [illegible] قربت است
فالوجه والفاقد [illegible] فان شرط غسل [illegible] [illegible]
ظرف متعلق [illegible] عطف [illegible]
[illegible]
[illegible] وضو [illegible] نماز

و وضو بجهت اعمال الاثيل جنابة و وضو بجهت تلاوت قرآن و خوابيدن و امثال اينها و جز دعا و
شرط است [illegible] نزد بعضى از علما و در تحقيق [illegible]
وضو [illegible] نيت قربت کافيست لکن راى بعضى از مجتهدين متاخرين مثل شيخ [illegible]
بر آنست که هرگاه در واجب نيت ندب و در ندب نيت واجب کند [illegible]
اين [illegible] هرگاه سهوا همچنين عمل بکند [illegible] بعيد است که کسى در واجب نيت ندب کند [illegible]
[illegible]

بعض نسخ

[illegible] فى المحل طاهره [illegible] من کمال [illegible]
[illegible] در متعلق به شرط [illegible] شرط [illegible] عطف فى المحل [illegible]
[illegible]

در مکان بودن آن مکان است مباح نه غصبی پس اگر بوده باشد آن مکان که در آن وضو ساخته غصبی
پس نیست وضو صحیح از برای او یعنی مکلف [illegible] به مکان مباح و وضو تمام
فالنصب في المصب والاواني كالغصب في التطهير والمكان والغصب بمعنى المغصوب جار
مجرور متعلق به غصب والاواني عطف است بر المصب كالغصب جار و مجرور متعلق است
بمحذوف خبر از برای غصب في التطهير جار و مجرور متعلق است به غصب والمكان عطف بر [illegible]
و غصب بودن مصب یعنی [illegible] که آب وضو در آن ریخته میشود و وضو ساختن در ظرف غصبی
که در آن آب مباح باشد مثل آب غصبی و مکان غصبی است یعنی هرگاه در جایی [illegible] وضو [illegible]
آب [illegible] وضو ریخته شود غصبی باشد یا آنکه آب مباح در داخل ظرف غصبی [illegible] از آن وضو سازد
وضوی او باطل است اما بشرط [illegible] که مصب و مکان منحصر باشد و غیر منحصر [illegible]
مع الانحصار [illegible] مع لا مع [illegible] متعلق است [illegible]
انحصار [illegible]
متعلق [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible]
و الاواني [illegible] در حال انحصار [illegible]
[illegible] از [illegible] آب به مکان [illegible] از ظرف غصبی که در آن آب وضو باشد
[illegible] هرگاه وضو [illegible] از [illegible] زیرا که تکلیف
در [illegible] زیرا که لازم [illegible] مأمور به [illegible]
و این در کلام شارع نیست پس [illegible] که مصب و ظروف غیر منحصر [illegible]
و وقت [illegible] پس هرگاه مصب آب وضو و ظروف غیر محصور باشند و از
ظرف مغصوب وضو گرفت یا در مکان غصبی [illegible] معصیت کرده است لیکن وضوی او
صحیح است [illegible] مباح [illegible] و لازم نیست [illegible] مصب و اوانی [illegible]
قریب [illegible]
مباح [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] از ظرف مباح وضو سازد هرگاه [illegible]
[illegible]

[illegible] وضو باطل است در هرگاه [illegible] وضو بطریق اختیار بسازد صحیح است اما هرگاه جاهل
مسئله باشد [illegible] وضو بطریق [illegible] و اختیار [illegible] وضوی او باطل است
[illegible] جاهل [illegible] معذور نیست [illegible] باضطرار [illegible]
في اختيار [illegible] حرف عطف [illegible] حرف [illegible]
[illegible] جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر از برای
[illegible] جار و مجرور متعلق [illegible]
[illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] جایز شده است
[illegible] اضطرار [illegible] از [illegible] در حالت اختیار [illegible]
از وضو را [illegible] اضطرار [illegible] از آن [illegible] اضطرار [illegible]
[illegible] وضوی اختیاری [illegible] در کلام مصنف [illegible]
[illegible] وقت موسع باشد [illegible] مضیق [illegible] وقت
موسع باشد [illegible] وضو را [illegible] هرگاه وقت مضیق باشد
وضوی الکف حكمه [illegible] منه ليستانف ما كان اذا جف الذي تقدما
[illegible] جار و مجرور متعلق بمحذوف صفت الذي ليستانف فعل [illegible]
موصول در محل نصب [illegible] ليستانف [illegible] فعل [illegible]
[illegible] فعل الذي اسم موصول [illegible] تقدم فعل [illegible]
یعنی ترک کننده [illegible] هرگاه [illegible] شده باشد
جمیع اجزا مقدم است بر آن ترک [illegible] فان يكن [illegible]
[illegible] حرف [illegible] جار و مجرور متعلق بمحذوف [illegible] مقدم
[illegible] فعل [illegible] اسم موصول
در محل نصب [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible]
[illegible] تقدم [illegible] ترک شده است [illegible]

سر سوزنی باشد هرگاه مرتب کند اجزای وضو را بان تابع گردانیده است مثل آنکه مثلاً مشغول است بمسح پای
چپ و معلوم میشود که قدری از دست راستش نشسته است هرگاه جمیع اجزاء مقدم است بر آن
از روی خشک نشده باید که وضو را از سر گیرد و آنچه بعد از دست راست است بر غسل و مسح پای
[illegible] رطوبت داشته باشد هر چند بقدر
سر سوزنی باشد احتیاج بغسل آن نیست مگر همان دست راست و آنچه در طول آن است غسل و مسح
[illegible] الشک [illegible] العمل فان [illegible]
[illegible]

پای راست

پای راست یا [illegible] بنا بر قول آنکس که ترتیب را لازم میداند و اگر قائل است به ترتیب مسح
مسح پای راست را جهت راست و مسح پای چپ را به ترتیب لازم میداند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یا در مکانی نشست در وضو رفت یا آب مغصوبی بود در مکانی ریخت و شک کرد که آیا آن آب
مطلق یا مباح بود یا نه یا مکانی که وضو ساخته یا مکانی که آب وضو در آن بود یا مکانی که آب مغصوب در آن
ریخته شده مباح بود یا نه یا اگر شک کند که آیا نیت کرده یا نه یا اگر شک کند که آیا ترتیب را
بجا آورده یا موالات بعمل آورده یا نه در جمیع این صور هرگاه شکش در اثنای عمل است معتبر
و هرگاه بعد از فراغ است یا آنکه مشتغل شده یا فعل طویل [illegible] در این شک [illegible]
بجا آورد و هرگاه انتقال نکرده یا فعل طویل بعمل آورده مجموع آن شک معتبر نیست والشک

فی جفاف مجموع الندا یلغی اذا ما الوقت نفی الفعل جلا والشک مبتدا فی جفاف جار و مجرور
متعلق به شک مجموع مضاف الیه الندا مضاف الیه یلغی فعل مجهول نایب فاعلش ضمیر راجع به شک خبر شک
اذا ظرف زمان ما زائده الوقت مبتدا نفی الفعل جار و مجرور متعلق به مبتدا فعل و فاعل خبر ازبرای
وقت یعنی شک در خشک شدن مجموع رطوبت لغو و غیر معتبر است هرگاه وقت شک کردن
در اثنای فعل ظاهر شده باشد مثل آنکه فارغ شد از شستن رو و دست راست هرگاه [illegible]
در آنکه شروع در شستن دست چپ شک کرد که آیا مجموع رطوبت رو و دست راست خشک
شده یا نه شکش معتبر است و باید برگردد [illegible] و هرگاه مشغول شده شستن
دست چپ و در اثنای فعل شک کرد که آیا رو و دست [illegible] شده بود یا نه در این صورت
شکش لغو است و اعتباری ندارد و وضو را تمام کند و عملش صحیح است ومتوقن

طهارة قد شک فی مبطلها یمضی بلا توقف واو حرف عطف متوقن مبتدا الطهارة
مفعول له [illegible] قد حرف تحقیق شک [illegible] فی مبطل جار و مجرور متعلق به شک ها
مضاف الیه یمضی فعل [illegible] بلا توقف جار و مجرور متعلق
به یمضی یعنی یقین دارنده طهارة بتحقیق شک کرده باشد در مبطل طهارة [illegible]
از آن شک بدون توقف و بی‌شبهه بخلاف [illegible] هرگاه کسی یقین داشته باشد
در طهارة و شک دارد که آیا حدثی از او واقع شده یا ظن دارد یا وهم [illegible]
هیچیک از شک و ظن و وهم اعتبار ندارد [illegible] خلاف در میان علما [illegible] فرق مابین شک
و ظن و وهم آنست که [illegible] طرفین باشد [illegible] راجح
بر دیگری نباشد و ظن آنست که یک طرف غالب راجح باشد بر دیگری و وهم آنست که احتمال بعید [illegible]

وباحتمال

و باحتمال الطهر بعید المانع لا یسقط الفرض حلا بلا مانع واو حرف عطف باحتمال
جار و مجرور متعلق است به یسقط الطهر مضاف الیه بعید ظرف متعلق به [illegible] المانع مضاف الیه لا حرف نفی یسقط فعل
الفرض فاعلش بلا مانع جار و مجرور متعلق به یسقط یعنی و باحتمال الطهارة بعد از یقین بمانع
ساقط نمی‌شود فرض یعنی وضو بدون مانع و خلافی از علما یعنی هرگاه یقین دارد [illegible]
و شک یا ظن یا وهم دارد در طهارت ساقط نمی‌شود از او طهارت بلکه وضو باید گرفت بدون
اختلاف در میان علما فان یکن یعلم کلا منهما مشتبها علیه ما تقدما فحق علی
الاظهر مثل الحدث الا اذا عین وقت الحدث فا حرف تفریع ان حرف شرط یکن فعل [illegible] از افعال
ناقصه اسمش ضمیر [illegible] یعلم فعل و فاعل [illegible] جار و مجرور متعلق
به یکن مشتبها حال است [illegible] علیه جار و مجرور متعلق به مشتبها ما اسم موصول در محل رفع
فاعل مشتبها تقدما فعل و فاعل [illegible] فا حرف تفریع [illegible] الاظهر جار و مجرور
متعلق [illegible] مثل [illegible] الحدث [illegible] الا حرف [illegible] اذا ظرف [illegible]
فعل و فاعل وقت مفعول [illegible] الحدث مضاف الیه یعنی پس اگر [illegible]
هریک از طهارة و حدث [illegible] مشتبه شده باشد بر او [illegible] مقدم واقع شده است [illegible]
بنابر اظهر حکمش مثل حکم محدث است مگر آنکه معین کرده باشد وقت حدث [illegible] آنست که هرگاه
کسی یقین دارد که هم طهارت داشته و هم حدثی از او واقع شده اما نمی‌داند که سابق کدام یک
از آنها بوده نظر بآنکه اصل تاخر حدث است بر طهارة حکم محدث بر او جاری می‌شود باید که وضو بسازد
اما هرگاه معین نماید [illegible] سبیل الیقین [illegible] از او صادر شده [illegible]
[illegible] نیز گرفته اما شک دارد [illegible] حکم می‌کند [illegible]
حدث بوده و احتیاج باعاده وضو نیست این حکم ازبرای کسی است که مختلف الاحوال [illegible]
بعد از حدث وضو [illegible] الطهارة باشد [illegible]
[illegible]
مسبوق است [illegible]
[illegible] حال سابق می‌کند هرگاه طهارت است حکم می‌کند [illegible] طهارت

و هرگاه سابق حدث است حکم میکنند برانکه محدث است و وضو باید کرد و لبعض ضد ان ای
گفته‌اند یا نگم هرگاه سابق حدث حکم میکنند برانکه باقیست طهارت و هرگاه سابق طهارت است
حکم میکنند برانکه محدث است و این هر دو قول ضعیفند و مشهور قول اول است با تحکم در صورت
اشتباه جا بتقدم هر یکی از طهارت و حدث حکمی حکم محدث است چنانکه در بعضی بیان شد
والشک فی الطهر اذا کان فعل مشروط غیر مخل بالعمل و ان الشک مبتدا فی الطهر جار و مجرور
متعلق است به شک اذا ظرف بان تتضمن معنی شرط کان فعلیست از افعال ناقصه بمعنی جزی در وبست
مثل شرط فعل فعل و فاعل جواب شرط شرد که حذف بالفعل فاعل اسم غیر خبر شک مخل [illegible]
جار و مجرور متعلق به مخل یعنی شک در وضو هرگاه بعد از [illegible] آورده باشد شرط یعنی مثل نماز و غیره از اعمال
که شرط است در ان [illegible] بان عمل و الظن کالشک فان هو یستند
الی دلیل فالیه مستند و الظن مبتدا کالشک جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر [illegible] ظن فان
حرف تعقیب [illegible] حرف شرط هو مبتدا [illegible] فعل و فاعل [illegible] الی دلیل جار و مجرور متعلق به [illegible] فا
[illegible] جار و مجرور متعلق به مستند خبر [illegible] در مسئله مذکوره اگر هرگاه بعد از اتمام شروط
[illegible] حکم شک است باین معنی که [illegible] عمل او [illegible] مثل انکه نماز ظهر را کرد و شک
کرد [illegible] وضو گرفته [illegible] نماز [illegible] صحیح است و احتیاج به اعاده
وضو و نماز نیست و [illegible] نماز [illegible] وضو [illegible] اگر مستند [illegible] ظن [illegible]
شرعی [illegible] معتبر است [illegible] دلیل [illegible] اگر مستند شرعی [illegible] مثل انکه [illegible]
[illegible] بعد از حدث وضو ساخته [illegible] بعد از وضو حدثی [illegible]
آورده [illegible] زیرا که [illegible] حکم یقین [illegible] هرگاه مستند [illegible]
[illegible] شرعی [illegible] مثل [illegible] کافر [illegible] طهارت [illegible] بعد از حدث [illegible]
از طهارت [illegible] قول [illegible] معتبر و مستند شرعی نیست و عمل [illegible] جایز است
و کثیر التشکیک فی الطهارة مثل الصلوة تسقط العبارة و کثیر مبتدا التشکیک [illegible]
فی الطهارة [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] تسقط الصلوة [illegible] تسقط [illegible]
العبارة [illegible] بسیار [illegible] تشکیک [illegible] اعتبار را [illegible] مثل نماز است

یعنی

و ان یکن حقا فشرط فله ثلثة تمضی له من طلبه واو عطف ان حرف شرط یکن
فعلیست از افعال ناقصه بمعنی [illegible] جزی [illegible] حرف [illegible] شرط [illegible]
ثلثة [illegible] تمضی فعل و فاعل [illegible] جار و مجرور متعلق به تمضی [illegible] جار و مجرور متعلق به تمضی [illegible]
این جمله جواب شرط یعنی اگر بعد [illegible] طلبان [illegible] شرط [illegible] غسل سه روز است
که گذشته باشد [illegible] از طلب کردن او [illegible] سه روز از طلب [illegible] گذشته [illegible] وجوب
انزال [illegible] مستحب [illegible] غسل [illegible] سه روز [illegible] مستحب نیست غسل و الطلب ان کان
جری بغیر حق فالطلق الندب و مع شرط اسبق [illegible] واو حرف عطف الطلب مبتدا ان حرف شرط کان
فعلیست از افعال ناقصه مثل [illegible] جار و مجرور متعلق
به جری [illegible] حرف [illegible] الطلق [illegible] جزا [illegible] شرط [illegible]
جزا از [illegible] طلب الندب [illegible] حرف [illegible] فعل [illegible] سبق
فعل و فاعل صفت شرط [illegible] و طلب اگر [illegible] بغیر حق [illegible]
او را [illegible] حق [illegible] باشد [illegible] شرعا طلب [illegible] واجب [illegible] لیکن [illegible] ظالم بدون اذن حاکم
شرع او را [illegible] حکم غیر حق را [illegible] هرگاه چنین باشد طلاق [illegible]
شرط [illegible] ذکر شد یعنی هرگاه [illegible] بغیر حق [illegible] لازم نیست که سه روز از طلب
گذشته باشد بلکه در هر وقت [illegible] مستحب است که غسل نماید و الوقت فی ذی سبب من کتب
و [illegible] الی العطب و الوقت مبتدا فی حرف جاره ذی [illegible] جار و مجرور متعلق به وقت
[illegible] جار و مجرور متعلق بمحذوف [illegible] وقت واو حرف استیناف [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] العطب [illegible] جار و مجرور متعلق به [illegible] وقت [illegible]
غسل [illegible] سبب مثل [illegible] غسل [illegible] کردن
[illegible] از وقت [illegible] سبب [illegible] وقت [illegible] هلاک [illegible] غسل [illegible]
[illegible] تا [illegible] مستحب [illegible] وقت [illegible]
وقت [illegible] از ذی سبب [illegible] وقت غسل [illegible] وقت [illegible]
تا آخر عمر [illegible] وقت از اوقات که غسل [illegible] زیرا که وقت
آن از [illegible] سبب [illegible] وقت [illegible] و المراد [illegible] اللیل و النهار فیما [illegible] المراد

واو حرف استيناف الملوان مبتدا الليل بدل از ملوان والنهار عطف فيما جار و مجرور متعلق به تراد فعل مجهول نائب فاعلش ضمير راجع به ملوان الغاية مفعول تراد الملوان خبر ملوان يعني ملوان كه شب و روز باشند در غسلي كه اراده كرده ميشود از ان غايه در حالي كه وارد شده باشد مثلا غسل از براي فلان غايه در فلان شب يا در فلان روز آن شب و آن روز هر دو ازمنه يعني در همه وقت آن شب يا روز كه آن غسل در آن بجهة ان غايت بعمل آورده اول ان بشود خواه وسط و خواه آخر بجز نيست يا الكه مراد اينست كه هر گاه حين غسل منعقد شده در كدام روز يا كدام شب وارد شده باشد مجتهد يك غسل در اول روز يا يك غسل در اول شب كفايت ميكند از جميع آن ياكه آن روز يا در آن شب وارد شده است چنانكه تفريع بر آن ميكند ويفرمايد فالغسل في اول كل منهما يجزي في الاخير في نقص تماما فا حرف تفريع الغسل مبتدا في اول جار و مجرور متعلق بغسل كل مضاف اليه منهما جار و مجرور متعلق به غسل يجزي روزن يكرم فعل وفاعل اسنادا الاخر جار و مجرور متعلق به يجزي نقض جار و مجرور متعلق به يجزي تماما صفت نقض يعني پس غسل در اول هر يك از شب و روز مجزي است تا آخر آن بر هر غايتي و كل غسل للزمان قد ثبت فوقته كل الذي به انتسب وكل مبتدا غسل مضاف اليه للزمان جار و مجرور متعلق به ثبت قد حرف تحقيق ثبت فعل مجهول نائب فاعلش ضميري است راجع به غسل فاء حرف تفريع وقت مبتدا ها مضاف اليه كل خبر وقت الذي مضاف اليه به جار و مجرور متعلق به انتسب انتسب فعل مجهول نائب فاعلش ضمير در و مستتر راجع به الذي صلة و عائد از براي الذي يعني هر غسلي كه از براي زمان بتحقيق ثابت داده شده باشد پس وقت ان كل ان جزء نيست كه نسبت داده شده به آن يعني هر گاه زمان كه شب و روز باشد خود غايت قرار داده شود غسل اگر وارد شده باشد كه در فلان شب يا در فلان روز غسل مستحب است پس وقت آن كل ان شب يا ان روز است كه جزء باشد كه استغراق ... و فرق ميان اين بيت و بيت سابق كه والملوان الليل والنهار اينست كه بيت اول ظرف است از براي غايات و اين بيت خود نفس غايت است اما در حكم هر دو مساويند و استثني غسل جمعة من الفجر الى الزوال فقضاء بعده واستثني فعل و فاعل غسل مفعولش جمعة مضاف اليه فاء حرف تفريع قضاء مبتدا ها مضاف اليه لا الى الزوال جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر از براي قضاء فا حرف تفريع قضاء مبتدا بعده ظرف متعلق بمحذوف خبر از براي قضاء ها مضاف اليه يعني استثنا كن غسل روز جمعه را پس وقت آن از طلوع فجر صادق است تا زوال پس اگر ميسر نشد بعد از ان قضاست للليل ثم ليقض يوم السبت ليس لمن تعذر من وقت للليل جار و مجرور متعلق به متعلق بعده ثم حرف تعقيب لام لام امر ليقض فعل امر فاعل مجزوم بلام يوم ظرف متعلق به ليقض

يقوي من السبت مضاف اليه ليس فعل از افعال ناقصه لمن جار و مجرور متعلق بوقت من لبعده جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم من حرف زائده وقت لفظا مجرور و محلا مرفوع است كه اسم ليس باشد يعني حتي غسل يوم الجمعه از صبح است تا زوال بعد از آن قضا ميشود تا شب شنبه بعد از آن در شب شنبه غسل جايز نيست به نيت ادا و نه قضا و بعد از آن قضا ميشود در روز شنبه و نيست از براي غسل يوم بعد از روز شنبه قضايي چنانكه بعضي از علما در تمام هفته قضا را جايز دانسته اند و اين قول بسيار ضعيف است فان خشيت فوته فقدم من يخشى قاصدا التقدم واو حرف عطف ان حرف شرط خشيت فعل و فاعل فوت مفعول ها مضاف اليه فا فاء جزائيه قدم فعل و فاعل من حرف جاره معني في الخميس مجرور به من متعلق بقدم قاصدا حال است از فاعل قدم التقدم مضاف اليه يعني و اگر ترسيده شود فوت غسل يوم الجمعه در روز جمعه پس مقدم بجا آورد آنرا در روز پنجشنبه در حالتي كه قصد كننده تقدم باشد يعني هر گاه ميداند كه در روز جمعه عذري از براي او بهم ميرسد كه مانع ميشود آن عذر او را از غسل كردن در روز جمعه پس در روز پنجشنبه غسل يوم الجمعه نمايد به نيت تقدم نه به نيت قضا و نه بنيت ادا فان تمكنت منها وفاعل فلو قضاء و قضاء لا تقدم فا حرف تفريع ان حرف شرط تمكنت فعل و فاعل فعل شرط اداء منصوب است به نزع خافض يعني از ادا فاء في رابطه اعد فعل و فاعل جواب شرط واو حرف عطف لو لو وصليه قضاء خبر كان محذوف و قضاء عطف با ادا و لا نه فعل و فاعل يعني پس اگر متمكن شدي تو در روز جمعه از ادا كردن غسل بعد از آنكه در روز پنجشنبه غسل كرده به نيت تقدم كرده باشي پس اعاده كن غسل را به نيت ادا و هر چند بعد باشد قضا مثل آنكه در روز جمعه متمكن شد از غسل و غسل نكرد و تقصير كرد از غسل كردن تا روز شنبه روز شنبه غسل نمايد به نيت قضا و هر گاه متمكن شد از قضا پس اعاده كن مثل آنكه در روز پنجشنبه غسل به نيت تقديم كرد و در روز جمعه متمكن نشد از ادا آن بسبب عذري كه مانع ميشد او را از غسل كردن پس در روز شنبه قضاي آن جايز نيست بلكه از اين بيت استفاده ميشود بعد از آنكه غسل يوم الجمعه در روز پنجشنبه به نيت تقديم كرد اول آنكه در روز جمعه متمكن نشود از اداي آن اعاده لازم نيست دوم آنكه در روز جمعه متمكن شد از اداي آن پس مستحب است اعاده سوم آنكه در روز جمعه متمكن شد از اداي غسل و غسل نكرد و تقصير نمود در روز شنبه مستحب است اعاده چهارم آنكه در روز جمعه متمكن شد از ادا و عذري باقي بود پس

در روز شنبه مستحب است قضاء و فليس من تقديم او قضاء في غيره في الظهر الاداء كر

واو حرف عطف ليس فعل ليت از افعال ناقصه من حرف زائده تقديم لفظا مجرور است من

ومحلا اگر مرفوع است اسم ليس است او قضاء عطف است بتقديم في غيره جار و مجرور متعلق

بمحذوف خبر ليس في الظهر جار و مجرور متعلق بمضمون جمله الاداء مضاف اليه يعني درست نيست تقديمي

[illegible] و نه قضاي در غير الظهر [illegible] در اظهر [illegible] يعني جمله غسل

كردن به نيت تقديم پيش از روز پنجشنبه و نه قضا كردن غسل بعد از روز شنبه بنا بر اظهر اراء

جمع بعضي تجويز تقديم پيش از پنجشنبه و قضا بعد از شنبه كرده اند و اين قوليست ضعيف و غير معتبر

والغسل للمولود ندب في الاصح والاخير للوقت لدي ما اتضح والغسل مبتدا للمولود جار و

مجرور متعلق است بغسل ندب خبر غسل في الاصح جار و مجرور متعلق به ندب واو حرف عطف الاخير مبتدا

الوقت مضاف اليه لدي ظرف متعلق به اتضح ما [illegible] فيه اتضح فعل و فاعل يعني و غسل از براي مولود

مستحب است بنا بر اصح جمعي بعض غسل او را جائز داشته اند ابتداي آن از ابتداي زمان ولادت است

و آخر و انتهاي [illegible] مصنف [illegible] نزد فقها ظاهر نيست كه تا هفت روز است بعد از آن [illegible]

بجا آن سكند [illegible] فان تجد دم من الوليد بسبعة فليس بالبعيد فاء حرف تفريع

ان حرف شرط تجد فعل و فاعل [illegible] من حرف [illegible] الوليد مضاف اليه بسبعة جار و مجرور متعلق به تجدد

فاء [illegible] ليس فعل [illegible] از افعال ناقصه [illegible] حرف زائده بعيد لفظا مجرور است

به با و محلا منصوب است [illegible] يعني پس اگر تجدد [illegible] زمان ولادت [illegible] هفت روز

از روز ولادت تا روز هفتم او را غسل ولادت به اين [illegible] نيست وهو على الاظهر غسلنا المحتضر

فهو الذي في غيره قد اعتبر وهو مبتدا على الاظهر جار و مجرور متعلق است به غسل خبر است از براي

هو فاء حرف تفريع اعتبر فعل و فاعل [illegible] جار و مجرور متعلق است به اعتبر الذي اسم موصول در محل [illegible]

اعتبر في غيره جار و مجرور متعلق به اعتبر قد حرف تحقيق اعتبر فعل مجهول [illegible] ضمير راجع به غير

يعني غسل مولود بنا بر اظهر غسل است نه غسل پس اعتبار كن در او آنچه را كه اعتبار كرده شده است

در غير او از افعال از [illegible] و اطلاق بودن آن و ترتيب بالراس و سائر [illegible]

كه در غسل معتبر و وارد است القول في الغسل واحكامه

الغسل [illegible]

[illegible]

الغسل غسل عم كل البشرة بنية في مثله مقررة الغسل مبتدا اغسل خبر عم فعل و فاعل در محل

رفع صفت از براي غسل كل مفعول از براي عم البشرة مضاف اليه بنية جار و مجرور متعلق بغسل في مثله

جار و مجرور متعلق بمقررة مقررة صفت بنية يعني غسل شستنيست كه فرا گيرد جميع بدن را به نيتي

كه در مثل آن [illegible] مقرر شده در شرع يعني غسل شستن بدنست به تمامه پس [illegible] است از [illegible]

و شستن آن ضرور نيست و احتياط آنست [illegible] و نيت غسل مثل سائر نيتهاي افعال شرعيه است

از نيت قربت و تعيين واجب از واجب و سنت در مندوب بنا بر قول و نيت رفع حدث و استباحه [illegible]

و بتر ان شئت وان شئت ارمس والفضل في الترتيب فالفضل القمس ريب مثل و فعل [illegible]

ان حرف شرط شئت فعل و فاعل فعل شرط واو حرف عطف ان حرف شرط شئت فعل و فاعل فعل شرط ارمس

فعل و فاعل جواب شرط والفضل مبتدا في الترتيب جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر فضل فاء حرف تفريع الفضل

مفعول له مقدم مسبب القمس فعل و فاعل يعني ترتيبي بكن غسل را اگر خواهي بايد اول سر و گردن را

بشويي و بعد از آن جانب راست بعد از آن جانب چپ و اگر خواهي ارتماس بجا بياور يعني از سر تا

فرو بردن جميع بدن است در آب با نيت و بعضي گفته اند كه هر گاه غسل ارتماسي ميكند بايد بيرون از آب

باشد بجاي [illegible] وضو را در آب [illegible] و بعضي گفته اند هرگاه [illegible] در ميان آب باشد [illegible] و بعضي بيرون

بودن از آب [illegible] و فضيلت در غسل ترتيب است پس فضيلت را طلب بكن تو بالراس

فابدء و اليمين قدم على اليسار و بعد ما اختم بالراس جار و مجرور متعلق به ابدء واليمين

مفعول مقدم است لقدم [illegible] فعل و فاعل على اليسار جار و مجرور متعلق بقدم و بعد [illegible] جار و مجرور

متعلق به اختم و اختم فعل [illegible] يعني پس ابتدا بكن به سر [illegible] كردن [illegible] راست را

مقدم دار بر دست چپ و شستن دست چپ ختم بكن غسل را ولا تجز عكسا ولا جمعا عدا

جمع بدء غسل ارتماس قصدا واو حرف عطف لا حرف نهي تجز فعل و فاعل عكسا مفعول ولا جمعا

عطف عدا حرف جاره جمع مجرور [illegible] متعلق به تجز [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] جمع غسل مضاف

ارتماس مضاف اليه قصدا [illegible] ضمير راجع به غسل [illegible] يعني و جائز مدار

عكس را خواه عكس [illegible] باشد كه اول [illegible] چپ بشويد و بعد از آن جانب راست و بعد از آن

سر و گردن را و خواه عكس [illegible] مثل اگر اول سر و گردن را بشويد و بعد از آن جانب چپ و بعد از آن جانب راست

یا اول جانب راست و بعد از آن جانب چپ و بعد از آن سر و گردن یا اول سر و گردن و بعد از آن بعضی
از جانب راست و بعد از آن تمام جانب چپ یا بعضی از اجزاء و بر عکس و در تمام این شقوق غسل باطل است
و جایز هم است توزیع کردن در اعضای ثلثه بانکه قصد غسل ترتیبی در ... باشد و بعد از آن بقیه اعضای ثلثه یا
عضو از اعضاء غسل نماید که رجوع نمودن بان که غسل ارتماسی قصد کرده شده باشد و هرگاه بعضی
از غسل را به نیت ترتیبی بجای آورد و در باقی ارتماسی منقلب شد مثل اینکه سر و گردن را به نیت ترتیبی شست
و بعد از آن رایش بران قرار گرفت که عمدا و بعد جانب چپ قبل از جانب راست غسل نماید و بعد
که موافق شرع غسل بجای آورد در غسل سر و گردنش صحیح و جانب چپ و راست را اعاده باید کرد
و ان تخالف فاعلا عکسا علی ما حققه الناظر فاترک اولا واو حرف عطف ان حرف شرطیه تخالف
فعل و فاعل فعل شرط فاء جزائیه اعد فعل و فاعل جواب شرط عکسا مفعول له علی حرف جاره ما اسم موصول
در محل جر مجرور صله حقق مبتدا معطوف ... خبرش و اترک فعل و فاعل اولا مفعول له یعنی
و اگر مخالف شد ترتیب پس اعاده بکن غسل را ... که حق آن تاخیر است و اگذار اول را یعنی
هرگاه مخالفت شد در ترتیب از راه فراموشی و نسیان بانکه جانب یسری را قبل از جانب یمنی
غسل نمود یا جانب یمین را قبل از سر و گردن بعد از آن متنبه شد و بخاطرش آمد پس غسل نماید
آنچه بود که حق آن تاخیر است مثلا جانب چپ پیش از دست راست غسل داده و بعد از آن بخاطرش آمده
غسل جانب راست درست است و غسلی که بدست چپ داده غیر صحیح و کالمعدوم است باید
اعاده آن کند والرأس فی الغسل یعم الرقبة فهی لما یعقبه مستعقبة واو حرف عطف
الرأس مبتدا فی الرأس جار و مجرور متعلق بمحذوف صفت از برای الرأس یعم فعل و فاعل الرقبة
مفعول آن جمله خبر از برای رأس فاء حرف تفریع لما جار و مجرور متعلق به مستعقبة یعقبه فعل و فاعل و
مفعول صله و هی ... از برای مستعقبة خبر از برای هی یعنی و سر در غسل عام است کردن را
پس رقبه از برای چیزی که عقب در میاید او را یعنی سر بعقب او از ... بعدش یعنی مقدم
بر ما بعدش ظاهر معنی آنکه سر شامل است گردن را یعنی که سر را مقدم در غسل بر گردن داد همچنین
گردن مقدم بر جانب ایمن خلاصه معنی آنکه سر و گردن مقدم شد در غسل بر جانب ایمن الخ
دیگر

ولیس فی الترتیب من توالی فبالاتصال جاز والانفصال واو حرف عطف لیس فعلیست از افعال ناقصه
فی الترتیب جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم من زائده توالی لفظا مجرور است بمن و محلا مرفوع است اسم لیس
فاء حرف تفریع بالاتصال جار و مجرور متعلق به جاز والانفصال عطف بالاتصال است و نیست در غسل ترتیبی موالات
یعنی چنانکه در وضو موالات شرط است بانکه میان جزو و لاحق فاصله نشود قبل از آنکه جزو سابق خشک شده باشد
در غسل موالات شرط نیست پس باتصال جایز است غسل و بانفصال نیز جایز است یعنی که هرگاه
مثلا سر و گردن را صبح غسل نماید و بعد از آن مشغول بامری شود بانکه تا دو ساعت بعد از آن جانب
راست را غسل نماید باز بعد چند ساعت جانب چپ را غسل نماید جایز است و متصل بجا آوردن غسل مطلق
والصب فی ذلک غیر معتبر وهکذا الاجرا وان جری وعم واو حرف عطف الصب
مبتدا فی ذلک جار و مجرور متعلق به صب غیر خبر از برای صب معتبر مضاف الیه واو حرف عطف هکذا
جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم الاجرا مبتدا مؤخر ان حرف شرط جری فعل و فاعل فعل شرط و عم عطف
یعنی و ریختن آب در غسل ترتیبی غیر معتبرات بانکه با ظرف یا با دست آب را اعضای ثلثه بریزد و یعنی الخ
واجب نیست و همچنین مالیدن دست غیر معتبر است هرگاه آب جاری شود و بگذرد یعنی که آب بجز الکثیر در اعضا
و بعضی از علما و متاخرین و متقدمین دست مالیدن معتبر دانسته اند یحصل بالغمس وبالاخراج او بتلقی عام تجاج
یحصل فعل و فاعل بالغمس جار و مجرور متعلق به یحصل و بالاخراج او بتلقی عطف عام مضاف الیه ثجاج صفتش
حاصل میشود غسل ترتیبی بفرو بردن هر یک از اعضا در آب و بیرون آوردن عضو از آب بقصد
غسل یا بملاقات کردن آب فرو ریزنده بسیار مثل آب بارش و آب ناودان و هرگاه که آب بسیار
والغوص فی الماء ثلثا ان قصد فی کل غوص واحدا علی النضد والغوص عطف است بالغمس
فی الماء جار و مجرور متعلق است بغوص ثلثا یا تمیز است یا صفت مفعول مطلق فعل محذوف و تقدیرش غوصا
ثلثا ان حرف شرط قصد فعل شرط و جواب شرط محذوف است بقرینه کلام سابق فی کل جار و مجرور متعلق بقصد
غوص مضاف الیه واحدا مفعول قصد علی النضد جار و مجرور متعلق بقصد و نضد بمعنی ترتیب است
یعنی حاصل میشود غسل ترتیبی بفرو بردن هر یک از اعضای ثلثه در آب و بیرون آوردن
از آب بقصد غسل و تحریک آن عضو مقصود و ملاقات آب فرو ریزنده بسیار و بفرو بردن
اعضای ثلثه در آب سه مرتبه بشرط آنکه قصد کند در هر غوص یکی از اعضای ثلثه را بر ترتیب مذکور

مجاز فيه الابتداء بالاسفل يعنى كل عضو صاعدا الى على واو حرف عطف مجاز فعل فيه جار و مجرور متعلق بمجاز الابتداء فاعل مجاز بالاسفل جار و مجرور متعلق بابتداء في كل جار و مجرور متعلق بمجاز عضو مضاف اليه صاعدا حال [illegible] از مبتدى كه فاعل ابتداء است و از ابتداء مستفاد ميشود الى عل جار و مجرور متعلق به صاعدا

يعنى و جايز است در غسل ترتيبى ابتدا كردن از پايين در هر عضوى [illegible] بالا برود [illegible] يعنى [illegible] در غسل ترتيبى [illegible] از بالا [illegible] جايز است از براى او كه از پايين به بالا [illegible]

والفصل بين الراس واليسار كوندى كن في الغير بالخيار فاين [illegible]

وغسل يصل احمى ما ض بالذى يستقبل واو حرف عطف الفصل مفعول مقدم [illegible] ظرف متعلق به [illegible] الراس مضاف اليه واليسار عطف [illegible] فعل و فاعل [illegible]

و از افعال [illegible] في الغير جار و مجرور متعلق [illegible] بالخيار جار و مجرور متعلق [illegible] از براى [illegible] يعنى [illegible] سر و گردن و جانب چپ [illegible]

در غير آن مختار [illegible] يكدفعه [illegible] فصل [illegible] عضوى كه [illegible]

[illegible] خط [illegible] است [illegible] قبل [illegible] خطيت كه ابين سر و گردن و جانب چپ [illegible] سر و گردن و جانب [illegible] خط [illegible] سيت كه از [illegible] گردن [illegible] بر روى سينه و شكم [illegible] جنين [illegible] در [illegible] خطيت

در [illegible] اين خط از پشت [illegible] جنين [illegible] سر و گردن و جانب چپ [illegible] سر و گردن [illegible] في نفس الامر [illegible] و يكدفعه [illegible] جانب چپ [illegible] في نفس الامر [illegible] جانب راست [illegible] سر و گردن [illegible] غسل [illegible] است

كه ترتيب [illegible] خط [illegible] در نفس الامر [illegible] سر و گردن [illegible] غسل [illegible] و شروع در غسل [illegible] نقص [illegible] بطلان غسل [illegible] احتمال است كه از جانب چپ [illegible] خط [illegible] مذكوره [illegible] تكرار و [illegible] تكرار [illegible] اينمعنى كه [illegible] عضو [illegible] غسل واحد [illegible] از عضو سابق [illegible] عضو اول [illegible] از عضو ثانى [illegible] در نفس الامر از هر كدام عضو [illegible]

فالعورة

فالعورة اغسلها مع الجنبين او مرة واحدة في البين فا حرف تفريع العورة مفعول [illegible] كه [illegible] اغسلها [illegible] مع الجنبين جار و مجرور متعلق باغسلها او مرة عطف است [illegible] واحدة صفتش في البين جار و مجرور متعلق باغسلها يعنى [illegible] عورت [illegible] غسل [illegible] يكدفعه با جانب راست و يكدفعه با جانب چپ يا [illegible] واحده [illegible] در ميانه جنبين [illegible] كه بعد از فارغ شدن از جانب راست [illegible] شروع [illegible] بر جانب [illegible] از هر [illegible] از دو جانب [illegible] لكن [illegible] اگر [illegible] جانب [illegible] عمل بر مقتضاى [illegible] كه ذكر كرده [illegible] جانب [illegible] در ترتيب [illegible] غسل [illegible] مرتبه واحده [illegible] جانب چپ [illegible] و [illegible] جانب راست [illegible] احتمال [illegible] جانب چپ [illegible] اشكال [illegible] مصنف [illegible]

[illegible] احوط والارتماس وهو في الماء نصح وليس للخروج وهو متضح واو حرف عطف الارتماس خبر مبتدا [illegible] واو حرف استيناف هو مبتدا [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] فعل و فاعل خبر [illegible] واو حرف عطف ليس فعل [illegible] للخروج جار و مجرور متعلق [illegible] غسل [illegible] غسل [illegible] [illegible] يكدفعه غسل [illegible] بيرون [illegible] فرو [illegible] بيرون [illegible] شده [illegible]

بعد افتحا غسل صحيح اذا حركت كلما الجسد [illegible] حرف تفريع [illegible] حرف [illegible] مفعول [illegible] بعد ظرف متعلق [illegible] فعل و فاعل [illegible] مضاف [illegible] فعل [illegible] غسل [illegible] بعد از [illegible] غسل [illegible] فرو رفته [illegible] صحيح است [illegible] غسل [illegible] در آب فرو [illegible] اراده كرده كه غسل [illegible] در زير آب [illegible] غسل صحيح است

والغسل حال الرمس يا مرتب حكما بالنفى استقر المذهب واو حرف عطف الغسل مبتدا حال منصوب است [illegible] الرمس مضاف اليه لا حرف نفى مرتب [illegible] فاعل [illegible] راجع به غسل [illegible] غسل حكما [illegible] واو حرف عطف بالنفى جار و مجرور متعلق باستقر و

استقر فيها دخلی والمذهب فاعل استقر یعنی غسل در حال ارتماس ترتیبی میشود حکما بحجین
مذهب مرحوم شیخ طوسی است که میفرماید در غسل ارتماسی ترتیب حکمی حاصل میشود باین معنی که وقتی که خود را
فرو میبرد در آب دفعة الامر اول سر و گردن شسته میشود و بعد شق ایمن و بعد از آن شق ایسر و نفی
این قول استقرار گرفته است مذهب جمعی کثیر از متقدمین و متأخرین بر سوی مرحوم شیخ طوسی بر آن قائل شده
والغسل مختص بظاهر الجسد فلیس الباطن منه والشعر واو حرف عطف الغسل مبتدا
مختص خبر وی بظاهر جار و مجرور متعلق به مختص الجسد مضاف الیه فاء حرف تفریع لیس فعلیست از افعال
ناقصه للباطن جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم لیس اسم موخر والشعر عطف به الباطن یعنی
و غسل خواه ترتیبی باشد و خواه ارتماسی مختص است بظاهر بشره پس نیست باطن از غسل و نه موی
فخلل المانع ان ربتبت فی محله والا فالارتماس یکتفی فاء حرف عطف خلل فعل و فاعل الا نع مفعول
ان حرف شرط ربتبت فعل و فاعل فعل شرط فی محله جار و مجرور متعلق بر ربتبت واو حرف عطف الارتماس
مفعول مقدم است بر یکتفی و یکتفی فعل و فاعل یعنی و حرکت بده مانع را از رسیدن آب اگر غسل
ترتیبی بجای آوری اما در محل خودش مثلا گر مانع در سر و گردن است در حین غسل دادن سر و گردن
حرکت بده و اگر مانع در شق ایمن است در وقت غسل آن او را تخلیل بده و همچنین شق ایسر و غسل
ارتماسی مطابعت میکند تخلیل یعنی وقتی که فرو میرود در آب تخلیل مانع بایه نمود و محل مختص در غسل
ارتماسی نیست و تخلیل تابع است با ارتماس و کل ما امکن نزعه فلیزع فالمستطاع غیر مالم الستطیع
و کل مبتدا ما اسم موصول و نظرا بکه افاده عموم میکند و مرجع خبر عموم است متضمن است معنی شرط را که ما اسم
موصول مضاف الیه امکن فعل نزعه فاعلش که مضاف الیه نزع فعل و فاعل و مفعول که جحذوف است تقدیر
الکلام فقدیر یش فلینزعه فاء حرف سببیه المستطاع مبتدا غیر خبر ش ما موصول یا موصوف که حرف جار مستطیع
فعل فاعل یا صله و عایه ها یا صفتش یعنی هر آن مانعی که ممکن شد کندن آن میکند او را پس چیزی
که ممکن است نزع غیر آن است که ممکن نباشد کندن آن هرگاه آن مانع که غیر ممکن است نزع آن هرگاه در غیر
موضع تیمم اتفاق افتد احتیاط جمع است میان غسل و تیمم و هرگاه در موضع تیمم واقع شده غسل تنها میکند
و جمع میان غسل و تیمم ضرور نیست و کل غسل فالوضوء فیه یجب من قبل او بعد و جمله مذهب
واو حرف عطف کل مبتدا استغراقی بمعنی شرط است بر قاعده که مذکور شد غسل مضاف الیه فاء حرف سببیه الوضوء مبتدا
ثانی فیه جار و مجرور متعلق به یجب یجب فعل و فاعل جمله خبر از برای کل من قبل جار و مجرور متعلق به یجب او کلمه
عطف

عطف بر من قبل واو حرف استیناف ای حرف عاطفه مذهب فعل مجهول نائب فاعلش ضمیر راجع به وضوء
یعنی و در هر غسلی از اغسال واجبه و سنه و هر پس وضو در آن واجب است هرگاه از اغسال واجبه است مثل غسل
حیض و نفاس و استحاضه و غیرها وجوب غیری و هرگاه از اغسال مسنونه است مثل غسل یوم الجمعه و غیره وجوب شرطی
و بعضی وضو را جزو غسل میدانند و بعضی شرط صحت صلوة و بخیر از عبارت کلام مرحوم مصنف مستفاد میشود این است که وضو
جزو غسل است زیرا که ظاهر عموم از فیه یجب و ضمیر فیه راجع است به غسل واز مفهوم خارجی معلوم میشود که وضو شرط
صحت صلوة دانسته اند چنانکه بنای اکثر علما در آن است و بعضی وضو را در اغسال واجبه ندانسته اند و میگویند که غسل
فی نفسه کفایت از وضو میکند علامه هر غسلی واجب است در آن وضو خواه وضو را پیش از غسل بجای آورده و خواه
بعد از آن و پیش از غسل مستحب است واستثنی من ذلک جنابة فلا وضوء فیه اقلا واجب ما واو
حرف عطف استثنی فعل و فاعل من ذلک جار و مجرور متعلق به استثنی جنابة مفعول استثنی فاء حرف تفریع لا کلا
نفی جنس وضوء اسمش فیه جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر لا از برای لا اقلا ظرف حالا عطف بر و نفی
یعنی و استثنا کرده از آن حکم غسل جنابت است که حرام است در آن وضو و بعضی از علما گفته اند لیکن مستحب
است دانسته اند و در آن پس نیت وضو در غسل جنابت نه در اول آن و نه در اخر آن بلکه حرام است
والحدث الاصغر بین الغسل لا ینقض الغسل بحکم الاصل واو حرف عطف که مشتبه الاصغر صفت حدث
بین ظرف متعلق بمحذوف صفت اصغر لا ینقض فعل و فاعل الغسل مفعولش بحکم جار و مجرور متعلق به ینقض الاصل
مضاف الیه یعنی حدث اصغر مثل بول یا غائط یا باد و غیره در بین غسل نقض نمیکند غسل را بحکم اصل زیرا که اصل
عدم است بل یوجب الوضوء وحده کما لو کان بعدها مضی ما تمما بل حرف عطف یوجب فعل و فاعل الوضوء
مفعولش وحده حال از وضوء کاف حرف تشبیه ما دکا ذو لو حرف شرط کان فعلیست از افعال ناقصه اسمش ضمیر راجع و
مستتر بعد ظرف متعلق بمحذوف خبر از برای کان ما اسم موصول در محل جر مضاف الیه مضی فعل و فاعل جمله صله و عاید از
وی تما عطف بر او یعنی حدث اصغر در بین غسل نقض نمیکند غسل را در بین غسل بلکه موجب وضوء است تنها هم چنانکه
هرگاه میبود آن حدث اصغر بعد از آنچه که گذشته بود و تمام شده بود یعنی همچنانکه هرگاه بعد از آنکه تمام کرده باشد غسل را
حدثی از او صادر شود وضو باید همچنین است حکم هرگاه حدث در بین غسل واقع شود زیرا که حدث اصغر باعث
بطلان غسل نمیشود بلکه موجب وضوء است پس هرگاه حدث در بین غسل واقع شد بعد از غسل وضو باید ساخت
این حکم ... در اغسال مطلقاً از جنب غسل جنابت باشد چنانکه حدث ما تقدم
واما یکون جنابة کافقضی بذلک من قبل الشهید المرتضی واو حرف عطف آن ان و ما یکون فعلیست
در افعال ناقصه اسمش ضمیر در او مستتر جنابة خبرش کاف حرف تشبیه ما دکا ذو قضی فعل فاعل جار و مجرور
متعلق به قضی الشهید فعلا قضی المرتضی صفتش یعنی آنکه حدث اصغر باعث بطلان غسل نمیشود

هرچند بوده باشد آن غسل غسل جنابت زیرا که در اخبار دیگر بغیر از غسل جنابت وضو بوده و حدث اصغر بعض
آن وضو میشد لهذا احتیاج بوده باعاده وضو و در غسل جنابت که در ان وضو نیست [illegible] حکم حلالت
زیرا اگر غسل در جنابت هم رفع جنابت میکند و هم کفایت میکند از وضو پس [illegible] حکم نیز سرایت
میشود باعث بطلان غسل نمیشود بلکه موجب وضو میشود تنها زیرا که رفع حدث اکبر که در بین غسل واقع
شده و وضو سبب وقوع حدث اصغر از او رفع شده پس بعد از غسل وضو میباید و نماز میکند که جنابت شده
کرده است بان حکم از سابق شهید سید مرتضی علم الهدی رحمه الله و قیل ان الغسل فیها ینتقض
فی ضعف قد ینتقض واو حرف عطف قیل فعل مجهول ان حرف از حروف مشبهة بالفعل الغسل اسم او فیها جار و مجرور
متعلق به ینتقض و ینتقض فعل و فاعل جمله خبر از برای ان و ان با اسم و خبرش در محل رفع نایب فاعل قیل لام حرف
فعل و فاعل یعنی و بعضی از علما گفته اند از انجمله مرحوم شیخ جعفر نخعی و بعضی دیگر از علما متاخرین آنکه
غسل در جنابت شکسته میشود بسبب وقوع حدث اصغر در اثنای آن از جهت حدیثی که وارد در این باب شده
و مصنف رحمه الله میفرماید از جهت ضعیف که در ان حدیث است اقامه این حکم نمیشود بنابراین معنی فافهم
وثالث الاقوال فیها الاکتفاء بغسل ما بقی ولو کان شفا واو حرف عطف ثالث مبتدا الاقوال
مضاف الیه فیها جار و مجرور متعلق بمحذوف صفت اقوال الاکتفاء خبر ثالث بغسل جار و مجرور متعلق بالاکتفاء
ما اسم موصول در محل جر مضاف الیه بقی فعل و فاعل جمله صله و عائد از برای ما واو حرف عطف لو وصلیه شرطیه
کان فعلیست از افعال ناقصه اسمش ضمیر مستتر شفا خبرش شفا بفتح شین معنی قلیل یا طرف
یعنی سوم از قولها در این مسئله قول ابن ادریس است که قائل است باکتفا کردن شستن الجزئی که
باقی مانده است از غسل هرچند جزوی قلیل باشد یعنی در هر موضع از مواضع غسل که حدث اصغر واقع شود
و حدث در همین صورت [illegible] باعث وضو نمیشود و شستن الجزء لا یتجزی باقی میشود و غسلش تمام میکند و احتیاج به وضو نیست
موجه واو حرف عطف سینید مبتدا الاقوال مضاف الیه قول خبر سینید السید مضاف الیه فکم فا حرف تفریع کم
خبریه که جار و مجرور متعلق به موجه [illegible] جار و مجرور ایضا متعلق به موجه ایضا و موجه صفت
مصنف رحمه الله در مقام ترجیح قول سید مرتضی علم الهدی رحمه الله میفرماید که سینید و اقوی قولها قول
قول سید مرتضی است رحمه الله پس جبر لها را از برای داشت شاهد موجه از منقی بسبب و اسحاق الاکثر
وغیره و حکم فی تعدد الاسباب تداخل الکل بلا اشکال ان تحدث نوعا وان لم تحد تداخل الکل
اذا الکل قصد والحکم مبتدا فی تعدد جار و مجرور متعلق بحکم الاسباب مضاف الیه تداخل خبر [illegible] الکل مضاف الیه
باء حرف جر لا اداة نفی ارتیاب مجرور [illegible] متعلق بمحذوف حال است از حکم یعنی و حکم غسل در تعدد اسباب

اسباب غسل تداخل جمیع است بدون شک و شبهه بشرط اگر نوع ان سبب متحد باشد و اگر متحد نباشد تداخل میکند
جمیع هرگاه جمیع ان اسباب قصد کرده شود بدانکه [illegible] اسباب غسل هرگاه متعدد باشند یا متحد النوع اند مثل آنکه
شخصی چند غسل جنابت یا چند غسل حیض و چند غسل نفاس داشته باشد در این صورت که غسل یکی از چند جنابت
یا آن چند حیض یا ان چند نفاس میکند و غیر ان نیست قصد عدد انها نمیکند و اما اگر مختلف در نوع مثل آنکه شخصی
جنابت و حیضی و [illegible] و مس میتی داشته باشد در این صورت هرگاه هم را قصد کند یک غسل کفایت هم
انها میکند و هرگاه یکی از انها را فراموش کند یا در قصدش نباشد غسل ان سببی را که قصد نکرده یا فراموش کرده
باید بجای آورد و قیل ان کان جنابة کفی والا فلا یکفی و فی الفرق تضاد واو حرف عطف قیل فعل مجهول ان
حرف شرط کان فعلیست از افعال ناقصه اسمش ضمیر در او مستتر جنابة خبرش کفی جمله فعل جواب شرط و جمله شرط و جزا در
در محل رفع نایب فاعل قیل والغیر مبتدا لا یکفی فعل و فاعل خبر از برای غیر و فی الفرق جار و مجرور متعلق بکائن محذوف
[illegible] بعض مقدم قصد مبتدا آخر مؤخر یعنی و بعضی گفته اند اگر غسل جنابتی در میان اغسال متعدده باشد کفایت از همه
میکند و غیر جنابت کفایت نمیکند و در فرق میان غسل جنابت با باقی اغسال و اسباب [illegible] است
والشرط فی الوضوء شرط الغسل فارجع الی التفصیل ذلک الفضل واو حرف عطف الشرط مبتدا فی الوضوء
جار و مجرور متعلق بشرط اول و شرط ثانی خبر از برای شرط اول الغسل مضاف الیه فا حرف تفریع ارجع فعل و فاعل
الی التفصیل جار و مجرور متعلق بارجع ذلک مضاف الیه الفضل مضاف الیه ذلک یعنی شرط در وضو از مباح
بودن آب و مباح بودن مکان بنابر قولی و مطلق بودن آب و غیر ذلک شرط است در غسل پس بسوی مقالات
که در غسل نیست پس رجوع بکن بسوی تفصیل ان فصل یعنی مبحث وضو والقول فیه حکم اضطرار خلاف
یعرف بالتفصیل من تلک الجمل والقول مبتدا فیه حکم جار و مجرور متعلق بقول اضطرار مضاف الیه
و فعل عطف است به اضطرار یعرف فعل مجهول بالتفصیل جار و مجرور متعلق بمحذوف حال است علی الغرف
من تلک جار و مجرور متعلق به یعرف الجمل مضاف الیه یعنی قول که در حکم [illegible] غسل اضطراری و خلافی که واقع
میشود در غسل شناخته میشود بتفصیل از ان جملها که در وضو ذکر شد القول فی سنن الغسل
سنه علیه فاذل من قبل ان تشرع فیه خبث علی البدن سنه فعل و فاعل جار و مجرور متعلق به سنه
و ازل فعل و فاعل من قبل جار و مجرور متعلق بازل تشرع فعل و فاعل [illegible] مضاف الیه قبل فیه
جار و مجرور متعلق به تشرع خبث مفعول ازل علی البدن جار و مجرور متعلق به ازل [illegible] از الرکمن
پیش از انکه شروع کنی در غسل خبث را برطرف کن خلاصه معنی آنکه مستحب است پیش از شروع در غسل تیمم

یعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و مضمضه واجب است ازاله خبث و هرگاه عین نجاست زائل شده باشد بدون شستن
بعضی گفته اند که آب غسل کفایت میکند یعنی همین که بآن آب رفع حدث و ازاله خبث هر دو میشود و این در وقتی است
که آن خبث از غایط یا از جماع یا از منی شده و اما اگر از بول باشد واجب است که دو مرتبه او را بشوید پس مجموع
ملاقات آب غسل ازاله نجس میشود و مستحب است که ازاله خبث قبل از غسل نماید والغسل یدیه بالغا الی
ثم تمضمض بعد ذلک استنشق والغسل فعل و فاعل یدیه مفعول کاف مضاف الیه بالغا حال است از فاعل غسل
للمرفق جار و مجرور متعلق به بالغا ثم عطف تمضمض فعل و فاعل بعد ظرف متعلق به تمضمض ذا مضاف الیه و
استنشق عطف بر او یعنی و بشوید هر دو دست را که ... رسیده تا مرفق بعد از آن مضمضه بکن و استنشاق
بکن از جمله مستحبات غسل شستن هر دو دست است پیش از غسل تا مرفق و مجزی در شستن ابتدا از حکم
از سر انگشتان تا بشوی تا مرفق یا از مرفق بشوی تا سر انگشتان یا از وسط ابتدا نمایی و بشوی یک طرف تا مرفق و یک طرف
تا سر انگشتان و از جمله مستحبات مضمضه است یعنی آب به دهن رسانیدن و از جمله مستحبات استنشاق است
یعنی آب به بینی رسانیدن وفاق التثلیث فیما قد ندب فی الغسل من غسل و فیما یجب
واو حرف عطف آثر فعل و فاعل زاید ... التثلیث مفعول فیما ... جار ما اسم موصول در محل جر مجرور
بقی متعلق به آثر قد حرف تحقیق ندب فعل مجهول ... ضمیر در او مستتر راجع به ما ... از برای ما فی الغسل
جار و مجرور متعلق به ندب من غسل جار و مجرور متعلق به غسل و فی غسل جار و مجرور در عطف ... فیما یجب
فعل و فاعل در محل جر صفت از برای غسل یعنی واختیار کن سه مرتبه بجای آوردن را در چیزی که مستحب است
در غسل از شستن و در غسلی که آن صفت دارد واجب است به اینکه در غسل سه غسل واجب
شستن ... تا مرفق و مضمضه است و استنشاق در هر یک از این افعال مستحبه
واجبه و مستحبه سه مرتبه شستن مستحب است لکن للترتیب والندب هنا من قبل اذ جننا
بر مشتطر دا ... کذلک جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم الترتیب مبتدا مؤخر والندب مبتدا
فعل و فاعل ... قبل جار و مجرور متعلق به ... ظرف زمان جننا فعل و فاعل به جار و مجرور متعلق به
جننا مستطردا حال است از فاعل جننا یعنی همچنین اختیار کن تو ترتیب را در افعال مستحبه
که شستن دستها و مضمضه و استنشاق باشد و استحباب اینها ظاهر شده است از پیش زیرا که
آورده ایم اینها را در حالی که استطراد نظرانیم غرض از بیان این اینها اظهار رسیدن غسل میباشد در سابق
ذکر استحباب غسل یدین و مضمضه و استنشاق کرده بود و سهم گذاشته بود ترتیب اینها را لیکن ... اظهار ترتیب اینها

می شد لهذا فرمود کذلک الترتیب یعنی همچنین مستحب است ترتیب در اینها که اول دستها را بشوید تا مرفق بعد از آن
مضمضه و بعد از آن استنشاق بجای آورد وابدء باعلی العضو فالاعلی والی الکل فهو اولی
وابدء فعل و فاعل با مع جار و مجرور متعلق به ابدء العضو مضاف الیه ثم حرف عطف بمعنی تعقیب الاعلی معطوف
با مع و او حرف عطف والی فعل و فاعل بین ظرف متعلق به والی الکل مضاف الیه فا حرف تفریع
هو مبتدا او له خبرش یعنی و ابتدا بکن بجهت اعلای اعضا بعد از آن اعلا یعنی بعد از آنکه اعلا را آب رسانیدی تحصیل
بیاران آب بعد تا پایین تا اعلی ثم الاعلی صدق کند و موالات کن یعنی پیاپی بجا آر کل اعضا از جزیی که و یک
غسل اینها و جزایی که مستحب است پس او اولی است تا اینکه متابعت و مراعات شریعت کرده باشی
وادلک وخلل کل ما الا یمنع بعد منع الا عن مانع منع و ادلک فعل و فاعل وادلک در لغت
بمعنی مالیدن است و خلل عطف کل مفعول به است از برای یکی از این دو فعل باب التنازع ما اسم موصول در محل جر
مضاف الیه لا لا و نافیه یمنع فعل و فاعل بعد ظرف جار و مجرور متعلق به یمنع او حرف عطف از عن فعل و فاعل
ما اسم موصول در محل نصب مفعول از عن ینزع فعل مجهول نایب فاعلش ضمیری که راجع به ما ... و عاید ما
و به مال و حرکت بده هر چیزی را که مانع میشود از آب بدون تغییر از آن چیز یا بکن تو آن چیز را که
میشود یعنی مستحب است مالیدن جای که آب بآن رسیده باشد و هرگاه نرسیده باشد آب بر آن واجب است
آب بآن و مستحب است تخلیل کردن چیزی که گمان رسیدن آب بآن میشود مثل آنکه فرو باشد و از
یا مرفق یا بعضی جاهای دیگرش چین بهم رسانیده باشد ... یا انگشتری که بسیار تنگ نباشد و این
صورت مستحب است تخلیل یا کندن اینها و هرگاه یقین داشته باشد بعدم وصول آب بر ... زیر اینها واجب است
که آب را باصل بشره برساند واستظهر الاتصال فی مثل العکن فما فوق الماکعن فی البدن
واستظهر فعل و فاعل علی الاتصال مفعول فی مثل جار و مجرور متعلق بمحذوف صفت الاتصال العکن مضاف الیه
العکن بضم عین مهمله و فتح کاف ... میگویند ... ما اسم موصول در محل جر مجرور
بی متعلق با ستظهر ... الماء ... از برای ما عنه جار و مجرور متعلق به ... البدن
جار و مجرور متعلق به ... یعنی و احتیاط بکن رسیدن آب را در مثل جاهای برآمده مثل ... و
جاهای دیگر از چیزهایی که میلغزد آب از او در بدن یعنی مستحب است احتیاط بجای آوردن در
که برآمده باشد و زیرا که پستی داشته باشد تا یقین بهم رسد که آب بآن پستی رسیده است ...

واسبغ الغسل بصاع ماء وادع بمأثور من الدعاء واو حرف عطف اسبغ یعنی تمام فعل امر فاعل الغسل مفعول له اسبغ بصاع جار و مجرور متعلق به اسبغ ماء مضاف الیه وادع فعل امر فاعل بمأثور جار و مجرور متعلق به ادع من الدعاء جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر صفت از برای مأثور یعنی و تمام کن غسل را و استحباب بصاعی از اب که ان عبارت از یکی تبریز باشد و چهار رده مثقال و بخوان انچه وارد شده از دعا

واجتنب استعانة بالغیر فی غسلک کالوضوء بالنص الوفی واو حرف عطف اجتنب فعل امر فاعل استعانة مفعول له اجتنب بالغیر جار و مجرور متعلق به اجتنب فی غسلک جار و مجرور متعلق به اجتنب کالوضوء جار و مجرور متعلق بمحذوف حال است از غسل بالنص جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر از برای مبتدای محذوف تقدیرش هذا الحکم کائن بالنص الوفی صفت نص یعنی و اجتناب کن استحبابا استعانت بالغیر در غسل خود مثل وضو هرگاه برسر امر بر او کی مثل اگر بیرون عذر و اضطرار کسی بوکوبه کم اورا وضو پس در ان وقت باطل است استحباب ان در صورتی است که اجتناب بکند از انکه کسی بوکوبه که اب بیاورد تا غسل کنم یا اب با فضای ریزد و حکم استعمال مکروه است بیرون اعانت کرب افی الغسل بوی ی اورد که در این حکم است نص حدیث کامل و کل ما یکره الوضوء به فانه فی الغسل ایضا اجتنبه واو حرف عطف کل مبتداء ما مضاف الیه یکره فعل مجهول الوضوء نائب فاعل به جار و مجرور متعلق به یکره فانه فی ... آ جزء است از برای شرط ... کل ... متضمن ... الزانیة والزانی فی جلده و ... ان زنی و ان زنت فی جلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل ها اسم او فی الغسل جار و مجرور متعلق به اجتنبه ... فعل ... جملة ... خبر از برای ان ... و ... خبر از برای کل ... و هر ان ابی که مکروه است ... وضو پس ... در غسل ... مثل اب ... الغسل و اب اجن که اب مانده متعفن از غیری باشد و اب مشمس که با فتاب گرم شده باشد و اب سؤر و اما نده حیوانات بغیر انکه کرد در ان کراهت نیست

وزید فیه ذلک المرتمس وما دبش فی جاب ملتمس واو حرف عطف زید فعل مجهول فیه جار و مجرور متعلق به زید ذلک نائب فاعل فی ... المرتمس جار و مجرور متعلق به زید وما عطف برانکه ... بر ... مضاف الیه فی ... جار و مجرور متعلق به زید ... ملتمس صفت ... یعنی و زیاد کرده شده است در غسل ... کردن در اب استاده از برای کسی که غسل ارتماسی بکند و زیاد کرده شده است غسل کردن در اب چاه در حدیث مشتبه که در حضور چاه دارد که شخص اید ... متعفن ... دو ... که را جنبی عارض شده ... در چاه ... تیمم کند ولا تقع فی البئر فتفسد علی القوم ما ادعی علما معتقدین تاویل کرده اند حدیث او را بانکه اب چاه نجس نمی شود از نجاست جنابت پاک میشود لکن از نجاست عارض که اب چاه بشر ... نجس شده و ... بسیار در این مواد اورده اند

واما علما متأخرین که اب چاه را حکم جاری میدانند تاویل کرده اند حدیث او را بانکه لا تقع فی البئر فتفسد علی القوم انهم یعنی میندازد خود را در چاه پس فاسد کردانی بر قوم اب انرا یعنی که هرگاه خود را در میان چاه اندازی دهان چاه را اب بگیرد ... کثرت ... قعر چاه بالای آید بی اب فاسد میشود پس ... مکروه است غسل در چاه

ولا تقع فی الغسل ان تمنیت دوان استحیت کثب النظر واو حرف عطف لا ... فعل ... فی الغسل جار و مجرور متعلق به ... ان ... مصدر ... فعل ... علی ... مضاف ... تاویل مصدر ... واو حرف عطف ان ان شرطیة ... جواب شرط محذوف ... بقرینه ... متعلق ... یا بر ... باب تنازع کان کانه تام ... احسن النظر مفعول ... است یعنی و ترک کن در غسل ... لکن در ... را در هر غسلی که باشد خواه ترتیبی و خواه ارتماسی خواه واجب و خواه سنت در هر جا که باشد خواه از زیر سقف و خواه در زیر غیر سقف ایمن باشی از نظر ناظر هر چند از نظر ناظر ایمن باشی در هر حال ترک ان باید کرد

اسباب الغسل بالوطی فی الفرج والامناء جنابة الرجال والنساء الوطی جار و مجرور متعلق به ... فی ... خبر مقدم فی الفرج جار و مجرور متعلق بوطی و بالامناء عطف بر وطی جنابة مبتدا ... الرجال مضاف الیه و النساء عطف بر ... غایب ... حاصل میشود جنابت از مرد و زن به جماع در فرج ... یعنی ... در میانه علما اختلاف ... که ... مراد از فرج قبل است تنها خواه از حیوان و خواه از انسان و ... خواه زن باشد و خواه مرد ... پس ... لازم می اید در وقت ... بر حشفه ... که انزال نشود هرگاه انزال شد ... واما علما ... فرج عام دانسته ... مراد از فرج مطلق فرج است قبل باشد یا دبر از زن باشد یا از مرد یا از حیوان ... که ... ذکر است ... در قبل یا دبر جنابت حاصل میشود و مصنف ... ذکر لفظ فرج جمع میانه ... و مرد از خنثی ... که ... زن ... مرد ... هرگاه فاعل باشد ... یا مفعول ... جنابت ... حاصل نشود ... هرگاه ... یک ... فعل ... مفعول ... وقت جنب میشود و غسل باید کرد ... خنثی ... زن ... از فرج و ذکر ... خواه ... احتلام و خواه ... و زن هرگاه ... شود و انزال ... غسل باید کرد فان یغب قدر ختان من ذکر فی قبل او دبر انثی او ذکر ... ان حرف شرط یغب فعل ... قدر ... ختان ... من ذکر جار و مجرور متعلق به یغب فی قبل جار و مجرور متعلق به یغب او دبر عطف ... هرگاه ... که ... قدر ختان ... از ذکر در قبل زن یا در ... یا در ... مرد اجنب ... فاعل ... والخلف فی البعض من البعض وجهل اجنب فعل ... جار و مجرور متعلق به اجنب فاعل ... اجنب

ومنفصل عطف بر فعل والخلاف بضم خاء مبتدا فی البعض جار ومتعلق بمحذوف خبر از برای خلاف فی البعض
جار ومجرور متعلق بو اهل و اهل بمعنی فعل مجهول نائب فاعلش ضمیر مستتر راجع بخلف یعنی جنب میشود از ان
وطی و موطوء و خلاف در بعض انهما که جماع در دبر باشد از بعضی از علما که [illegible] ثابت است
ویثبت الحکم بوطی المیت لا وطی غیر الادمی فی الاثبت ودر نسخه دیگر لا وطی حیوان بعنی لا یثبت واو حرف
عطف یثبت فعل الحکم فاعل است از برای یثبت بوطی جار ومجرور متعلق به یثبت المیت مضاف الیه لا وطی [illegible]
عطف است بوطی غیر مضاف الیه الادمی مضاف الیه فی الاثبت جار ومجرور متعلق بمضمر [illegible] یعنی ثابت میشود حکم
بوطی کردن میت لا بوطی کردن شیء دیگر یعنی اگر کسی ذکر میتی بود در قبل خود داخل کند نه وطی غیر
از ادمی در قول احق که بر او غسل لازم نمی آید ویجب الغسل بالانزال بلا خلاف غیر کالرجال
واو حرف عطف یجب فعل الغسل فاعل بالانزال جار ومجرور متعلق به یجب بلا خلاف جار ومجرور متعلق
بیجب غیر جار ومجرور متعلق بخلاف کالرجال جار ومجرور متعلق به کائن محذوف خبر مبتدا محذوف تقدیرش
وذلک کائن کالرجال یعنی واجب میشود [illegible] زنها بانزال یعنی از فرج بیرون [illegible] خواه بجماع وخواه [illegible]
وخواه بخیال وخواه باحتلام وخواه [illegible] مثل مردها اما در احتلام [illegible]
[illegible] انزال [illegible] غسل [illegible] فان لم یکن لعارض فقد قیل
واو حرف عطف [illegible] الخروج خبر است از برای [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible] فعل مجهول
[illegible] از برای ما [illegible] حرف عطف ان شرط [illegible]
[illegible] جار ومجرور متعلق بمحذوف خبر از برای [illegible]
فعل مجهول [illegible] ضمیر [illegible] راجع [illegible] عارض وصفت از برای عارض یعنی [illegible]
منی از چیزی که معتاد است از ذکر وفرج [illegible] از برای عارض [illegible]
[illegible] از [illegible] رجلت [illegible]
هرگاه نزدیک ذکر سوراخی پیدا شود هرگاه سوراخ ذکر تمام [illegible] شده باشد وازان سوراخ [illegible]
[illegible] سوراخ معتاد میشود هرگاه منی از ان بیرون اید مجنب میشود وهرگاه سوراخ ذکر [illegible] شده
باشد گاهی از ذکر بیرون اید وگاهی ازان عارض اگر [illegible] ازان بیرون آید باز معتاد میشود هرگاه
از هر دو کمتر بیرون آید [illegible] اشکالی دارد
هرگاه عارض اصلی [illegible] رجلت [illegible] لکن [illegible]
[illegible] که ان [illegible] موضع معتاد است [illegible] المشهور
بالدفق والشهوة والفتور واو حرف عطف [illegible] المشهور

جار ومجرور

جار ومجرور متعلق بیعرف بالدفق جار ومجرور متعلق بیعرف والشهوة عطف والفتور عطف
یعنی وشناخته میشود منی بچیز مشهور بجستن تند و شهوة یعنی لذة وسستی بدن [illegible]
علامتها یعنی انکه چیزی که استفتا میشود [illegible] الا المریض [illegible] وفی الفتاوی [illegible]
الاخر [illegible] المریض [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible]
واو حرف عطف [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible] یعنی جستن یعنی ولذه وسستی
بدن علامتها [illegible] یعنی [illegible]
منی [illegible] مثل مریض والاکتفاء [illegible] بالصحیح فالصحیح واو حرف عطف [illegible]
مبتدا بالدفق جار ومجرور متعلق [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible]
[illegible] الصحیح جار ومجرور متعلق [illegible]
یعنی [illegible] صحیح [illegible]
کفایت [illegible] صحیح [illegible] وشهوة وفتور [illegible] صحیح [illegible]
صحیح وصریح فان علمت الحال فاتبع الصفة وان علم العلم بها فالمعرفة فاء حرف تفریع ان حرف
شرط علمت [illegible] علی الحال مفعول او فاء حرف [illegible] فعل وفاعل الصفة مفعول واو حرف عطف ان
فعل [illegible] العلم جار ومجرور متعلق به ان بها جار ومجرور متعلق به ان فالمعرفة یعنی پس اگر دانستی تو حال
[illegible] از انزال منی وعدم انزال [illegible] پس [illegible] مثلا
[illegible]
[illegible] علی المحقق [illegible]
[illegible] واو حرف عطف [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible] جار ومجرور متعلق
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الشرکه فلیس [illegible]
[illegible]

[illegible]

واحتمال میدهد که از شریک اوست و باعث غسل نشود و در این صورت احتیاط غسل [illegible] است و فهم

ولیعد الاول فرضا قد قطع باشد بعد الخروج قد وقع واو حرف عطف لیعد فعل امر غائب الاول فاعل

فرضا مفعول قد حرف تحقیق قطع فعل و فاعل [illegible] صفت است از برای فرضا با نه جار و مجرور متعلق به قطع بعد

ظرف متعلق بوقع الخروج مضاف الیه قد حرف تحقیق وقع فعل و فاعل یعنی و باید اعاده بکند اول یعنی کسی که منی

در لباس مختص به دیده باشد فرض را خواه نماز باشد و خواه روزه واجبی که این صفت اوست بتحقیق قطع بهم رسیده

باینکه او بعد از خروج بتحقیق واقع شده مثل اینکه شخص منی در لباس خود دید که آن لباس مختص است که دو کس دیگر بدان

اشتراک نداشته و قطع کرد که این منی مال ده روز یا پنج قبل از این واقع شده و در این چند روز نماز یا روزه گرفته

باید که آن چند روز را اعاده نماید خلاصه هر قدر یقین کند و قطع بان رسد که خروج منی در آن شب یا در آن روز

بوده از آن روز که بخاطرش آمده تمام اینها را اعاده باید کرد و یحرم الصلوة والطواف وواجب الصوم والاعتکاف

واو حرف عطف یحرم فعل الصلوة فاعل والطواف عطف بر الصلوة و واجب عطف بر طواف الصوم والاعتکاف عطف

بر طواف یعنی حرام است در حال جنابت نماز کردن خواه واجب باشد و خواه سنت و حرام است طواف کردن در مسجد الحرام

حرام و لبث و اجتیاز در آن و حرام است روزه واجب در حال جنابت مثلا که روزه ماه رمضان یا قضای آن

یا روزه سنتی بعد از زوال که بقول واجب شده باشد و همه گاه در اثنای آن روزه خود را جنب نماید و حرام است جنابت

در اعتکاف [illegible] در طریق که در مساجد اربعه باشد که آن مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه و مسجد [illegible] و بعضی مسجد

بصره را داخل کرده اند والمس للتنزیل واسم الله [illegible] وما به الحق من مبجل والمس عطف است بر اعتکاف

للتنزیل جار و مجرور متعلق به مس و اسم عطف بر تنزیل المنزل واو حرف عطف ما اسم موصول در محل جر عطف است بر اسم

به جار و مجرور متعلق به الحق الحق فعل مجهول نائب فاعل [illegible] جار و مجرور [illegible] از برای ما من مبجل جار و مجرور

متعلق به الحق یعنی حرام است مس کردن [illegible] تنزیل یعنی منزل است یعنی نازل کرده شده یعنی قرآن

و سایر چیزهایی که از آسمان نازل شده از و حرام است [illegible] کرده اسم منزل یعنی نازل کننده یعنی خدا و [illegible]

و حرام است مس کردن چیزی که ملحق است به اسم خدا از اسم معظم مثل اسم پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین

و یحرم العزائم المفصله کلا و بعضا حتی البسمله واو حرف عطف یحرم فعل العزائم [illegible]

صفت عزائم کلا تمیز [illegible]

یعنی و حرام است [illegible]

قرائت [illegible]

خوا[illegible]

مجا[illegible]

و[illegible]

والمـ[illegible]

وضو را اعاده نماید لیکن هرگاه که [illegible] بهم رسد و مشغول نماز شد و در اثنای نماز بخاطرش آمد آن [illegible]

نماز باطل [illegible] و مستحب است [illegible] وضو [illegible] اعاده نماز کرد والضحک فی الصلوة والقرائة ما لم یکن علی الاذی [illegible]

والضحک عطف است [illegible] الصلوة جار و مجرور متعلق است بضحک والقرائة عطف است بضحک ما ما دام لم حرف جازم

[illegible] جار و مجرور متعلق بقرائة علی الاذی جار و مجرور متعلق [illegible] جار و مجرور

متعلق [illegible] یعنی وضو از برای [illegible] نیست [illegible] از برای خنده در نماز [illegible] بدون اختیار [illegible]

و وضو از برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والکذب بعد الظلم والغضب والاغتیاب بمحلل لکن بمن کذب واو حرف عطف

[illegible] کذا جار و مجرور متعلق [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] ظلم مضاف الیه و غضب عطف بر ظلم

والاغتیاب ایضا عطف والکذب نیز عطف [illegible] اسم موصول در محل جر مضاف الیه کذب و [illegible]

[illegible] یعنی و همچنین سنت است تجدید وضو بعد از ظلم کردن و غضب کردن بر کسی [illegible] و در آن ظلم

و غضب نباشد و همچنین سنت است تجدید وضو از برای غیبت کردن کسی که مستحق غیبت نباشد

پس هرگاه مستحق غیبت باشد وضو مستحب نیست [illegible] مثل اینکه شخص

متجاهر بفسق باشد [illegible] هرگاه [illegible]

غیبت کنند و تفضیح نمایند گناه نیست بلکه [illegible] از غیبت آنست که نقل

[illegible] کنند [illegible] که آن عمل [illegible] هرگاه آن شخص [illegible] باعث کدورت قلب

[illegible] هرگاه در غیبت [illegible] مثلا اگر بگویند فلان کس [illegible] است

یا ظالم است یا فاحش است هرگاه [illegible] بشنود [illegible] این نیز غیبت نیست و همچنین سنت است

تجدید وضو از برای دروغ گفتن اما نه مطلق بلکه در بعض جاها دروغ گفتن واجب [illegible] از عدم

گناه [illegible] مثل اگر ظالمی میخواسته باشد که ظلم [illegible] یا مال [illegible]

یا مال [illegible] کرده باشد [illegible] از ظالم [illegible]

یا مال او [illegible] هرگاه [illegible] و [illegible] ادراجات [illegible]

میدانند درخانه فلان است اما فی الحقیقه نمیدانند که کدام حجره است از آن یا کدام موضع است مکروه است که شیداند که
وضو را او بدارم یا اکثر کند شد از قدر آب یکی بیند ... بهر قسم در وضو ...
ومثله لبا طل الاشعار اذا نهی عرفا علی الانشاد واو حرف عطف ... هر گاه برفع ... مبتدا
و لباطل ... جار و مجرور متعلق بمحذوف خبرش ... هر گاه منصوب شده حال ... مقدر ... متعلق است
... و بهجار مضاف الیه ... حال ... منصوب است ... علی الانکار
جار و مجرور متعلق است ... یعنی و مثل ... از برای ... از اشعار
یعنی شعرهای مجازی ... مشتمل بر ... الانشاد ...
هر گاه منتهی شود خواندن آن اشعار ... از علیم ...
در عدم تجویز وضوی تجدید جایز میدانند و هر گاه از ... وضو ... مستحب است تجدید ...
بسبب آن ... الفاظ ... معلوم شود تجدید وضو ... مستحب است ...
... مراد ... اشعار دیگر ... هر گاه شعر بگوید ...
... اشعار دیگر ... لازم ...
والشک من بعد الوضوء فی حلق او حدث من بعد او حال العمل والشک ... عطف ... کذب ...
و مجرور متعلق است ... والشک ... عطف ...
متعلق است بمحذوف ... عطف ... بعد العمل ...
... از ابعاض وضو ... بعد از فارغ شدن ... شک ...
... موالات ... از اعلا ... غیر است و هر گاه ... شک ... در ...
... شک کند ... در صورت ... اعاده ...
... بعد ...
و ... شک ... هی العمل ...
کرده ... وضو ... بعد از فراغ ... ان یجدد حال العقد للخروج عن خلاف فعل اوجب فان ندعو
... متعلق ... الکفر ... فالیه ... لام ... مجرور ... متعلق ...
عن خلاف متعلق بتجدید ... خلاف ... متعلق ...
ان حرف ... و صلته ... فعل ... اعاده ... العذر ...
وضو ... الاولی ...
... بعد ...
... الحمد لله

...
وضو ... که در ... وضو ... است ... مستحب است که وضو را ...
اعاده ... و ... در آن ... از خلاف ... اوراد ...
... و ضعیف است تجدید ... جایز ... بسبب ...
واو حرف ... ما ... مبتدا ... علی ... از برای ... جار و مجرور
متعلق ... بسبب عطف ... فعل و مفعول ...
... حکم ... وضوی ...
... و واجب ... از این ... قسم ...
و سبب ... بر ... قسم ... واحد ...
و قبل ... واجب ...
... ترتیب ...
... والتقرب للاله ...
والمنع وجر لبس بالمغصوب واو حرف ... الاقرب مبتدا ... للمندوب ... جار و مجرور
متعلق ... والمنع مبتدا ... لبس ...
جار و مجرور متعلق ... جایز ...
...
الکفایه ...
... وقت ...
وقت فریضه داخل شود ... هر گاه در وقت فریضه ...
وضو ... والظاهر من ذی بطن و ذی سلس اذا نوی لدائم الحدث ... والطهر ...
متعلق ... عطف ...
نقل ...
بیع ...
... هر گاه
و ... وقت ...
که اغلب ... وقت ...
... وقت ... کرد و نماز کند

وَاِنْ تَعَلَّمْتُمْ اِنَّ بِحَيْثُ دَا لما مفرد وقد اعني عما بدا واو حرف استيناف انّ كلمه حرف علّيه با رو مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم ان حرف ناصبه تجد فعل با فاعل منصوب بان بنا دیل مصدر رسته آن خبر لام حرف جر ما اسم موصول در محل جر [illegible] مجرور بلام متعلق به تجید دا واو حرف عطف قد حرف تحقیق یعنی فعل مجهول نائب فاعلش ضمیری راجع بسوی بطن و درز تبلیس عن حرف جاره معنی بجای درزت ما اسم موصول مجرور بعن متعلق به یعنی با افعال کل صلوة خارج از برای ما ینبغی اینست و غیر از این نیست که بر درز بطن و درز بسیس است آنکه تجد به بکند و حفو را از برای آنچه گذشته و تحقیق معقول است از آنچه از عقب و از خارج یا بول در اثنای وضو یا بعد از وضو یا در اثنای نماز و قبل از فراغ شود از نماز و لو تراخی احد الامرین بنی علی طهارته فی البین واو حرف عطف لو حرف شرط تراخی فعل امر فعلی الامرین خفضا به بنی فعل فاعل مع طهارته جار و مجرور متعلق به بنی فی البین جار و مجرور متعلق به بنی یعنی هرگاه مهلت داد یکی از دو امر که بول یا غایط باشد بجا میگذارد در طهارت در بین نماز خلاصه معنی آنکه هرگاه وقت معین باشد که بقدر یک نماز یا دو نماز از برای شخص مبطون یا سلس البول یا غایط باشد باید تا آن وقت معین خواه وقت مخصوص باشد و خواه مشترک دو نماز و وقت مضیق که هرگاه وقت مهلتش دو قدر باشد که مضیق باشد انتظار باید بکشند پس هرگاه در آن وقت معاش که مهلت از آن مرض است طهارت گرفت و وضو ساخت و مشغول نماز شد در اثنای نماز همان حدث از او واقع شد نماز را قطع میکند و طهارت میکند و وضو میسازد و نماز را از آنجا که از او گذشته تمام میکند و نمازش صحیح است هر چند در وقت طهارت از قبله منحرف شده باشد یا سکوت طولانی یا فعل کثیر باطل حاصل شده باشد این مسئله است تعبدی که از قواعد شرعیه مستثنی است و هرگاه حدثی از او واقع شود غیر از آن حدث که بر آن مبتلاست مثل آنکه مبطون است و حدث بول از او سرزند یا بر عکس نمازش باطل است طهارت باید گرفت و اعاده آن نماز و جایگاه باید کرد و در صورت قبل اعاده نماز نیست احتیاط اعاده است احکام التخلی بعد از آنکه فارغ شد از احکام وضو شروع میشود در احکام تخلی بدانکه تخلی مشتق است از خلوت تفعل یا تکلّف طلب از برای دفع از بول و غایط مکان خلوت را اختیار میکنند لهذا مکان دفع علیه [illegible] تخلی میگویند السّتر المعهود فرض ملتزم فوارها عن کل ذی محترم ستر بکسر سین و بکسر تاء پرده و ما مکتوب و بفتح سین با مکسر [illegible] مطلق پوشیدن و در اینجا مراد ستر عورت است و ستر مبتدا است المعهود جار و مجرور متعلق است به ستر فرض خبر است از برای ستر ملتزم اسم مفعول است از التزام از باب افتعال و لازم است و افعل لازم اغلب اسم مفعول با نیفعلو و در اینجا متعدی شده به آنچه ذکر حرف جار است و مقدر است در کلام و تقدیرش ملتزم به مثل مبتدا که معقول از او مبتدا به است ملتزم صفت است از برای فرض فا حرف تفریع است

وارفعل امرست

وار فعل امرست از واری ایواری از باب افعال بمعنی پنهانی فعل امر فاعلش ضمیر مفرد موئث مخاطب متقلب ها این مفعول مجرور و الحال مفعول نیست بر حسب تقلیب عن حرف جاره است یعنی بجای درزت کل اسم جارت معنی بعض و بعضا یه را آورده اسم فاعلیت از رای برای اضافش رای لام ضم بر آن فعل فعل بر القا کن ساکنین واقع شد میانه آن دو ساکن تنوین یا آورده اند و قوله نحو داد و نه همزه آن آورده است حفظ باید کل محترم اسم مفعول است از احترم از باب افتعال و صفت از برای آن آورده یعنی بپوشید آن عورت ستر صفت که این صفت را لازم گردانیده شده به آن یعنی بپوشان عورت را از جهت هر نگاه کننده که حرمت داشته شده باشد که عورت عبارت از قبل که این ذکر و خصیتین است و دبر که عبارت از مقعد باشد نسبت بمرد و جمیع بدن است نسبت بزن و در مرد بعضی ستره تا زانو بلکه تا نصف ساق او را داخل کرده اند و مراد از نگاه کننده محترم مرد ممیز بالغ است که از دیوانه باشد یا کور باشد یا بسیار ان مثل کور است یا تاریکی باشد که چشم آن نبیند یا طفل غیر ممیز یا مثل شخصی که بقول آن اعتبار نشد هرگاه ثبت بکند نگاه نفهمید ستر عورت در این صورت لازم نیست و همچنین حرام نگاه کردن مرد بر عورت زن خود یا مملوکه خود هرگاه او حلال کردن آن مملوکه بر آن شخص حلال باشد اما زن پس واجبست که ستر جمیع بدن از غیر محرم نماید و اما از زنهای اجنبیه و از [illegible] مردهایی که محرم او باشند پس لازم است که ستر نماید از ستره تا ساق و در باقی بدن ستر لازم نیست و از برای زن در حالت نماز کف یا تا قوزک و کف و ستها تا بند دست و صورت از عورت محسوب نیست هرگاه شخص نگاه کننده از روی شهوت نگاه نماید

فمیل عن القبلة فی التخلّی معظما الی جهة المصلی واو حرف استیناف میل فعل و فاعل فعل امرست از امال یمیل از باب افعال یعنی عن القبلة جار و مجرور متعلق به مل فی التخلی ایضا جار و مجرور متعلق به مل معظما اسم فاعلیت از عظم یعظم از باب تفعیل تنوین لام حرف جر معنی تعلیل مجهم مصدریت و جهه بعد از باب و بعد مجرور بلام متعلق است به معظما المصلی معطا فالیه یعنی و میل بکن تو از قبله در حالت تخلی ایجا حاصل کن تعظیم و حرمت کننده است از جهت رو کردن توجه نمودن نماز کننده و بودن قبله حقیقت معنی آنست که چون مصلی در وقت نماز کردن رو بقبله میکند پس باید در وقت تخلی میل از جانب قبله بطرف مشرق یا مغرب نماید از جهت احترام و نماز اگر جهت آنها مختلف شود و جمعی که برابر آن تخلی نمود بیان جهت نماز کرده باشد بجای آن شد که موضع مرفوع لا تکلمی یکون بسبب انکه اغلب اینست که هرگاه کسی بجای خلوت میرود در بلندی موضع بلند [illegible] لهذا این علت موضع مرفوع بول و غایط مسمی شده به تخلی همچنانکه غایط در لغت اطلاق است

غایط از اطراف

مکان منخفض و پست بوده باشد و چنین است در وقت فی فضاء مکان است باید که ان را حفظ کند

این علت استقبال استدبار ثابت است از برای آن فلا تستقبلها و لا تستدبرها والنهی للحظر منها فی الاولی

فا حرف تفریع لا حرف نهی تستقبلها فعل و فاعل و مفعول ولا تستدبرها عطف بر او والنهی مبتدا للحظر جار و مجرور

متعلق بمحذوف خبر از برای نهی مبتدا اسم اشاره است از برای این را از قریب و ظرف مستقر است و متعلق

للحظر فی الاظهر انتفا جار و مجرور متعلق است بمتعلق الحظر و حظر یا به معنی حرام موافق متقدم بعضی منع است

یعنی پس نهی به مقابل ثبوت قبله او و بنا بر ثبت استقبال تام است استقبال و استدبار قبله در حالت تخلی از جهت منع

و حرمت است بنا بر اظهر درینجا بنا بر اظهر مراد از مقابل آن ان جهت قبله بود در وقت تخلی و انت

که سمت استقبال از جانب قبله بگرداند به جانب ~~اخر~~ بشرق یا مغرب یا جنوب یا بسوی شمال که در ان

حال نیست تقیید مقید و آن ممنوع است پس ار کاه سینه و شکم ان را از قبله بگرداند و ذکر را روی بقبله

کند و بول نماید هر کاه از روی عذر است حرمت ان معلوم نیست و هر کاه از روی آلات و تحقیق حرام است

و لیستوی البناء والصحراء اذ لا یؤدی القبلة البناء واو حرف عطف یستوی فعل مضارع البناء فاعل

والصحراء عطف بر بنا اذ ظرف زمان لا حرف نفی یؤدی فعل القبلة مفعول البناء فاعل یعنی مساوی

می باشد در تحریم استقبال و استدبار قبله مکان معموره و صحرا زیرا که نمی باشد حائل دیوار قبله بعضی از علما

برانند که شخص در حالت تخلی اگر در مکان محصور و معمور باشد بحیثیتی که سمت قبله ناید این نیاید

لازم نیست استقبال و استدبار از قبله و اگر در صحرا باشد بحیثیتی که اینها از نشانه سمت قبله باشد و انست

که میل از جانب قبله به سمت مشرق یا مغرب نماید مصنف مرحوم قدس سره روح در رد این منع

که می تواند نمود که دیوار سمت قبله بود زیرا اگر حائل مانع می بود هر آینه جائز نبود نماز کردن در مکان

محوطه مسقف و فی الاضطرار یجوز او یجب و قیل بل علیه ان یستدبر واو حرف عطف فی الاضطرار

جار و مجرور متعلق یجوز او یجب افعال مجهول نایب فاعل ضمیر مستتر راجع به القبلة فعل مجهول عطف به یجوز او حرف عطف

بل حرف اضراب علیه جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم ان حرف ناصبه یستدبر فعل و فاعل بتاویل مصدر

مبتدا مؤخر تقدیر بل علیه الاستدبار یعنی و در حالت اضطرار یکی جائز کرده شده استقبال و استدبار و بعضی گفته

شده اند و بعضی گفته اند که جائز نیست بلکه واجب است بر او استدبار و مشهور مذهب محقق علما از اصحاب قول

اول است در حالت اضطرار مثل که شخص در جائی تخلی کند که از سمت مشرق و مغرب پس سباع باشند

یا اگر آن شخص مقید کرده باشند به طرف قبله یا استدبار آن بحیثیتی که قادر نیست که حرکت کرده میل از استقبال

یا استدبار نماید در صورت اول جائز است تخلی مخیر است در استقبال و استدبار و در صورت ثانی هر قسمی که است

الان

خواه طرف

خاه طرف قبله بوده یا استدبار از ان جائز است و از تخلی و ان تعارضا نظرا فقدم مستر اکلیهما

الاخذ ابالا لزم واو حرف عطف ان حرف شرط تعارضا فعل و فاعل نظرا مفعول له فا حرف سببیه قدم فعل و فاعل و جواب شرط

ستر مفعول اکلیهما جار و مجرور متعلق بقدم اخذا حال است از فاعل قدم بالالزم جار و مجرور متعلق

با خذا یعنی و اگر متعارض شوند قبله و نظر را پس مقدم دار ستر را بزرگ قبله حال آن که گیرنده قول باشی

بطریق الزم ملاحظه معنی مکرر ارکاه در حالت تخلی امر دائر شود بامین قبله و نظر یا بمعنی که یا جانب مشرق

با مغرب نظارت نفوس محترمه باشد از مرد و زن ~~صحیح~~ هر کاه آن متخلی زن باشد ~~و مرد باشد~~

از ~~مرد~~ ~~باشد~~ که منع از نظر مکن باشد و به جانب قبله یا استدبار از ان مانعت باشد اجتناب از ناظران

مقدم است بر قبله که الزم است پس در چنان صورتی تخلی کردن به جانب قبله و استدبار ان صورت باشد

فاغسل بعده مخرج البول ولا تقنع فی ذلک بغیر بلا ما وفا حرف عطف اغسل فعل امر فاعل ضمیر مستتر بالماء جار و مجرور

متعلق با غسل مخرج مفعول البول مضاف الیه واو حرف عطف لا حرف نهی تقنع فعل و فاعل فی ذلک جار و مجرور متعلق

به تقنع غیر جار و مجرور متعلق تقنع بدل الاحجار بتقنع یعنی و بشوی آب خالص مخرج بول را و طلب کن ازاله

مخرج بول از آب به غیر او و الغسل بالمرة عندی یحصل و من تحرز ما فالثلث افضل واو حرف عطف الغسل

مبتدا بالمرة جار و مجرور متعلق به قول عندی جار و مجرور متعلق با مثل اشل افعل التفضیل و خبر است

از برای قول فاو حرف عطف من فعل از برای از شیء یعنی از باب تفریع مثل و فعل حرز ما مفعول لا جلم

من واو حرف عطف الثلث مبتدا افضل خبر یعنی و قول به کفر یک مرتبه شستن نزد من اقرب است و

دو مرتبه از جهت احتیاط و سه مرتبه شستن افضل است در عده طهارت دادن مخرج بول موافق احادیث

و مثل آنست که با فروشده به شده از بول بخشم ار ضنه و قطرات باشد متمکن است بر بول کافی سبکند

وانت فی الاخیر بالخیار ما بین غسل منه و استجمار واو حرف عطف انت مبتدا فی الاخیر جار و مجرور

متعلق به خیار بالخیار جار و مجرور متعلق بمحذوف خبر انت ما زائده بین ظرف متعلق به خبر غسل

مضاف الیه منه متعلق به غسل و استجمار عطف است بر غسل یعنی و تو در اخری که مخرج غائط

باشد مختری میان شستن از آن و استجمار یعنی پاک کردن بحجر که صحیح است براون استنجی

الا اذا کان تعدی المخرجا فیتعین الغسل لیما قلعجا الاحرف استثنا اذا ظرف زمان کان

و مستثنی بتقدیر لفظ حال قبل اذا التقدیر یعنی وانت بالخیار فی کل حال الا فی حال اذا کان

الی آخر ابیات و مستثنی منه بالخیار است در بیت اول کان فعلیت از افعال ناقصه اسم ضمیر در او مستتر

راجع با حاضر تعدی فعل من عمل المخرجا مفعول فا حرف سببیه تعین فعل فاعل جواب شرط الغسل

فعل شرط

بیان ازالی مرا را در تعرض بر غائط ان بیا

مفعول یعنی بلها جار و مجرور متعلق به تعن قد حرف تحقیق فرجا فعل ماضی فاعل هلم و عابه از برای ما
یعنی بجز بر لب میان شستن آب و در استنجا ر کر در وقتی که ابتدا به شد غایط انگه تعدی نکند مخرج را
پس ارگاه تعدی کرد از مخرج بخلاف عادت معنی که شستن بود از برای انکه برخلاف اکثر است
از مرفوع و العض گفته اند ارگاه مرفوع برلب آید از مخرج و حنفیه الحدیث یا سیار رقیق شد
در او غسل و مفهوم آنست که ارگاه تعدی نکنه بهر قسم جایز در غسل و استنجا رخاه الواسه جمع
و خواه نه فالحد فی الغسل هو النقاء و اختلفت فی غمرة الآراء و او حرف عطف الحد
مبتدا فی الغسل جار و مجرور متعلق بحد هو مبتدا ثانی النقاء خبر مبتدا ثانی جمله خبر مبتدا
آ اول و او حرف عطف اختلفت فعل فی غمرة جار و مجرور متعلق باختلفت الآراء جمع رای
فاعل اختلفت یعنی وحد در شستن مخرج غایط آن پاک شدن است بعضی گفته که آن زایل شدن
الفت که اب برزد و لغویه تا از مرضع صدای ظاهر مثل صدای که اب از پای برون از جرک و کثافت
با استعمال دست ظاهر شود و اختلاف کرده اند در غیر شستن که استنجا بسنگ را علما و فقهای علما
بعض گفته اند که بعد از نقاء به سنگ باید پاک کرد یعنی که ارگاه به یک سنگ پاک شد باید هر سنگ دیگر
کار برد تا سه سنگ تمام شود و ارگاه به سه سنگ نیز پاک نشد انقدر استعمال باید کرد تا پاک شود و بعض گفته اند
ارگاه بیک سنگ پاک شد کافیست و العض گفته اند ارگاه یک سنگ بزرگ بود و سه گوشه داشته باشد با هر گوشه
استنجا رساند کافیست و بعض سه بار هر سنگ شرط است و بعض گفته اند که ارگاه که [illegible] بسه موضع آن
استنجا می شود و مذهب مصنف قول اول است که نقاء باشد به سنگ [illegible] والمقول
بالاکثر من ذاک و من لا یتر لا دونها قول بمعنی مقول و او حرف عطف المقول مبتدا بالاکثر جار و مجرور متعلق
بقول من ذاک جار و مجرور متعلق بالاکثر [illegible] عطف بر الاکثر عطف دون ظرف مضاف الیه
خبر مبتدا آنکه حروف [illegible] ارگاه [illegible] شد صفت است از برای قول ارگاه بضم [illegible] مثل مجهول
[illegible] بقول مصنف [illegible] در بعض نسخ [illegible] ترکیب آن [illegible] یعنی
قول به بیشتر از نقاء [illegible] اختلاف [illegible] اقوال [illegible]
و بعض [illegible] بیشتر از پاک شدن و در سنگ استنجا رکردن [illegible] سنت [illegible]
و ان فصلت [illegible] ولیس یجزی فی ذوی الجهات والشعب عن عدد مقرر فیه وجب و او حرف
عطف لیس کلمه از افعال ناقصه [illegible] در او مقدر یجزی [illegible]
اعطی فعل ذو [illegible] مضاف الیه ذو و الشعب عطف بر الجهات [illegible]

من عدد جار و مجرور متعلق بیجزی مقرر صفت عدد فیه جار و مجرور متعلق بوجب وجب فعل [illegible] در محل جر صفت
بعد از صفت از برای عدد [illegible] و مجزی نیست استنجا ر سنگی که صاحب اطراف و گوشه ها باشد از عددی که مقرر است
در استنجا را سه قطعه سنگ [illegible] اختلاف اقوال است [illegible] و این قول اظهر و اصح است [illegible] اگر [illegible] باشد
و در سه طرف آن استنجا نمایم [illegible] والشرط فی المتنازعات ذهاب الاثر من بعد عین بخلاف الریح و او حرف عطف
[illegible] عطف [illegible] مبتدا [illegible] جار و مجرور متعلق به شرط ذهاب بفتح ذال مصدر [illegible] خبر [illegible]
الاثر مضاف الیه [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] از ماده عین مضاف الیه بخلاف جار و مجرور متعلق [illegible]
مبتدا [illegible] الریح مضاف الیه [illegible] و شرط در استنجا [illegible] شدن اثر است [illegible]
عین نجاست باشد و آن بخلاف استنجا دیگر است [illegible] اختلافی میان علما در معنی اثر بعض گفته که مراد از اثر [illegible]
باقیمانده از نجاست است و بعض گفته اند که مراد از آن لون است و بعض گفته اند که مراد از آن بوی است [illegible]
قول اول است و کل جسم قالع مثل الحجر ان اذهب العین وان انقی الاثر و او حرف عطف کل مبتدا
جسم مضاف الیه قالع صفت جسم مثل خبر کل الحجر مضاف الیه ان شرطیه [illegible] فاعل العین مفعول
وان انقی الاثر عطف بر او [illegible] جسمی که قلع کننده عین نجاست و برطرف کننده آن باشد مثل سنگ است
برای استنجا [illegible] اگر [illegible] ان جسم عین نجاست [illegible] هر چند [illegible] اثر [illegible] بعد از استنجا
اثر باقی ماند پس مجزی [illegible] مثل [illegible] و الحق مصقل ما شاکل آن [illegible]
عین نجاست [illegible] استنجا والکون یقتضی بقاء العین هنا ولیس الریح مثل اللون
واللون مبتدا [illegible] مثل [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] از برای [illegible]
و [illegible] از برای لون و او حرف عطف [illegible] از افعال [illegible] مثل حرف الکون [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] نجاست [illegible] مثل رنگ یعنی لون [illegible]
از برای [illegible] مستقیم [illegible] عین نجاست [illegible] مستجی یعنی [illegible]
مثل زعفران و غیر آن [illegible] عین نجاست [illegible]
[illegible] در باب استنجا از غایط [illegible] مثل [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] موافق [illegible] ارگاه [illegible] موافق [illegible]
ولیس الریح مثل اللمع یعنی نیست ریح مثل لون [illegible] ارگاه ازاله عین نجاست شد از غسل [illegible] استنجا
به سنگ [illegible] ازاله [illegible] بوی [illegible] مانند لون [illegible]
نجاست [illegible] والتجنب احتمه حتی یغسلا والروث
والعظام والمستعملا واو حرف عطف التجنب [illegible] احتمه [illegible] و یغسل [illegible] حتی
حرف [illegible] یغسلا فعل مجهول [illegible] والروث والعظام والمستعملا [illegible]

تا اکسه شسته بود

عطف است بر نجس یعنی الت نجسی که از غیر نجس شده باشد اجتناب بکن تو در وقت طهارت از آن

ادلاغ باشد و بعضی ملحق کرده اند باو پاس است دستار را و اما پس از وکان پس داخل در معنی روث

نیست و احتیاب از آن استخوان بود و خرا داز استخوان استخوانیست که باره گوشت از او کنده شده باشد تا کم

استخوانی زکه گوشت درا و باقی باشد و بسی گوشت از او آمد زیرا که انها ماکولات اجنه اند چنانکه وارد شده که

جمعی از جنیان آمدند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردند که استخوان و پس ماکولات از برای ادم یان

است و رمیکنند حضرت با ایشان مصالحه نمود باکل ادمیت پس ادم نرسد وارد این استخوان باید نرسانند پس نهی

فرمود از استنجا باینها و اگر استخوان خشکیده که نه نشد که اصلا اثر گوشت ولی آن از آن ظاهر نباشد

ظاهر آنست که جائز است استنجا بآن والمستعمل یعنی اجتناب کن از سنگ مستعمل و مراد از سنگ مستعمل سنگیست

که استنجا بآن کرده باشد پس هرگاه از آلوده دفعه اول استنجا به دفعه ثانی نرسانند که سنگ طاهر باشد اما استنجا

کند پاک نمیشود زیرا که حکم آن سنگ دارد و بعد از سه قطع نرسیده و اما هرگاه سه سنگ باشد که بابق

آنها را استعمال کرده و اثری نباشد استنجا کند یا اگر استعمال از غیر باشد و بعد از غسل استنجا بآنها

جائز است و بعضی گفته اند هرگاه سنگی نجاست خشکی داشته باشد ممکن است بآن استنجا در حالتی که جائز نیست

نجس نباشد والرمل والتراب والصیقلات وکلها تستوجب الاستنجاء والرمل والتراب والصیقلات

وکل عطف است بر المستعمل یا آنکه سوم اول و بعضی کل تستوجب مثل و فی الاستنجاء بعضی سنگ و خاک و صیقلات

از برای آنکه نمی کرد اجتناب ممکن رمل بود و مراد از رمل ریگ است و مراد از صیقلات چیزی که باشد اجتناب

کن خاک و چیز مصیقل بود مثل آبگینه و شیشه و آهن صیقل بسیار نرم و آنچه چیزی که مستوجب تعظیم

و تکریم باشد مثل کلی که کربلا در غیر زمین کربلا و مثل نان و چیزی که آیات قرآن یا چیزی از احادیث انبیاء

و ائمه در آن نوشته باشد و غیر اینها از چیزهایی که حرمت نگاه داشتن آنها لازم باشد و اطلاق است

در اینکه هرگاه کسی یکی از اینها را از روی استخفاف استنجا کند کافر میشود و فی حصول الطهر بالاخیر

وجهان اذا لم یقصد بالتکفیر و فی حصول جار و مجرور متعلق بوجهان و جز مقدم الطهر بالاخیر

جار و مجرور متعلق بالطهر و جهان مبتدا مؤخر اذا ظرف زمان لم یقصد حال از فاعل الطهر یا بالتکفیر

جار و مجرور متعلق بیقصد یعنی که در حاصل شدن پاکی باخیری که مستوجب باشد و دو وجه است هرگاه

قصد نکند تکفیر را بلکه از روی اهانت و تخفیف باینها استنجا کند که بآن سبب کافر شود و پاکی

و اما هرگاه پاک میشود از نجاست غایط هر چند که سبب کفر جمیع بدن او نجس شده است که آن به کفر

مثل میتة هرگاه بدنی از شرع آن طرفی شود و آن به نجاست از او زایل کنند پاک میشود و وجه دویم آنست

که جمیع بدن پاک نمیشود مگر بعد از رجوع اسلام مگر در شرع سبب پاک شدن آن نجاست غیر از آن است

دلیل استعمال

و یکره استقبال جرم القمر والشمس بالفرج و منهم من [illegible] واو حرف عطف یکره فعل مجهول استعمال

نایب فاعل آن و مضاف الیه جرم که جرم و مکسر القمر مضاف الیه والشمس عطف بر القمر بالفرج جار و مجرور

متعلق باستعمال فاو حرف استیناف منهم جار و مجرور متعلق [illegible] مقدم من اسم موصول در محل رفع مبتدا مؤخر

حذف فعل و فاعل صله وی شد از برای آن در قرآن کراهت است [illegible] جرم ماه و آفتاب بعورت و بعضی از علما در کتب

منع کرده و حرام دانسته است پس هرگاه حائلی باشد [illegible] و فرج از کراهت بر قول ظاهر بود مثل

آنکه در وقت طهارت نشسته باشد و سقف یا دیوار [illegible] ماه پنهان در و بروی آفتاب یا ماه ابر کرده باشد

یا آنکه دست حائل کند یا آفتاب که از [illegible] و غیر آن چیزی دیگر والریح کما استدبارها

خوف الضرب دخص بالبول نقله [illegible] عطف است بر [illegible] قمر کما استدبارها جار و مجرور متعلق

یکره حذف مفعول لاجله یکره الضرر [illegible] واو حرف عطف خص فعل مجهول [illegible] بالبول

فعل جار و مجرور متعلق بخص [illegible] محل جر صفت [illegible] و نیز مکروه است استقبال

باد و مثل پشت بآن کردن [illegible] و بخصوص [illegible] روبرو [illegible] در بول

نقول که این صفت [illegible] و مراد از خوف [illegible] استعمال است که اول برگردد و اوداد

نجس کند و نسبت [illegible] فراهم آوردن هرگاه روبروی باشد [illegible] باشد

ذکر را بجایی دیگر گرداند [illegible] دیده نشد و در بعضی نسخ مذکور است ولیس فی الریح

خوف الضرر [illegible] نکا باستعمال بینی [illegible] حفظ کند از [illegible] خوف الضرر [illegible] روبروی

[illegible] و در این نسخ ذکر خصوصیت بول [illegible] کرده است [illegible] اول اوفق باشد

[illegible] الشوارع و منزل النزال والمشارع و یکره فعل مجهول الجلوس نایب فاعل فی الشوارع جار و مجرور

[illegible] بیکره و جمع شارع است و منزل که عطف است بر شوارع [illegible] به وزن [illegible] نزال بضم نون مشدد

و [illegible] مبالغه نازل است والمشارع عطف بر شوارع و جمع مشرعه است یعنی مکروه است نشستن در شارع

از آن که آن را راه [illegible] باشد یعنی که راه [illegible] و باشد [illegible] عبور تا باشد [illegible] هرجاییکه بیشتر باشد

[illegible] کرفته باشد مثل [illegible] که محل [illegible] است یعنی در شارع [illegible] که [illegible] مکروه است در موضع

هرگاه بستر [illegible] و بیشتر کراهت [illegible] کردن در آن و فی فناء المسجد والدار و تحت الاشجار

[illegible] جار و مجرور متعلق به یکره فناء که مضاف [illegible] از برای فناء آنچه از مسجد مضاف الیه والدار عطف

[illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] مقدم [illegible] جمع [illegible] مبتدا مؤخر [illegible] جمع [illegible] است

یعنی مکروه است نشستن و بول یا غایط نمودن [illegible] از مسجد یا خانه و همچنین در زیر درخت بارآور مراد از فناء

زیر دیوار [illegible] که نسبت در آنها [illegible] مسجد و [illegible] خانه و [illegible] رباط و کاروانسرا [illegible] و مراد

از [illegible] آنست که ثمره در آن [illegible] زیر خوان درخت بخصوص زیرا که اگر ثمره از درخت [illegible]

یا دو زرع چهار از درخت باشد او ابرزمین نقطه کرده و برعکس هرگاه مثلا میوه آن درخت نزدیک به ساق
ریخته شود و باقی شاخ و برگها دور تر از مسقط باشند زیرا که شاخ و برگها را حکم مسقط ندارد در حکم درخت
مثمر است درختی که چنان باشد و معنی ثمر نداده و اما که ثمر است و همچنان درخت برگ هم مثمر بوده و اما آنکه
بری از ثمر دادن باز مانده باشد و همچنین درختی که کل آن ثمران باشد مثل درخت گل برگ و مثل از درخت بید
و اما مثل درخت بید و سرو و امثال آن در حکم اینها نیستند و کراهت ندارد زیرا که علت مذکوره
که بول کنند در زیر درخت مثمر زیرا که خدا تعالی ملائکه را به آن موکل کرده است که حفظ میوه های آن نمایند و در آن سبب
کانون ستر و موضع اللعن اجتنبه بحره حدیث الاذی مما بها و المقبرة واو حرف عطف موضع معطوف علیه
بر اجتنب اللعن مضاف الیه اجتنب فعل و فاعل و ما بحره نعت جحیم منقوط و بکسر حای مهمله عطف است بر موضع
و فی مفعول فیه لاجل جنب الاذی مضاف الیه جار و مجرور متعلق به اجتنب یعنی و جار و مجرور متعلق
حد دعائه از برای ما و المقبرة عطف است بحره یعنی اجتناب بکن در بول و غایط کردن موضع لعن که یعنی جایی
که باعث لعن شود مثل میان درگاهها و شوارع که هرگاه کسی از آنجا بگذرد و آن مرفوع لعن کند به تحقیق
و اجتناب بکن در بول در حجره یعنی سوراخهای جانوران زیرا که ممکن است که شخصی در سوراخ بول کرده از آن
سوراخ جانوری بیرون آید و او را گزند و الغور قرار کرده است بول در سوراخ از جهت خوف اذیت
حیوانی که در میان آن سوراخ است و اجتناب بکن مقبره و یعنی در میان مقبره بول و غایط که کراهت
و البول قطعیات و من قیام و فیه محل الصلب علیکم و البول عطف است بنوع قطعی منصوب به نزع خافض
و من قیام عطف است بر قطعی و فیه محل عطف بر قیام الصلب علی الیه بحکم عطف و اجتناب بکن بول کردن
رو به بالا و راست ایستاده بول کردن را در جایی که زمین سخت باشد و در حمام بول کردن **و الماء کما**
کان حتی الجاری اذ هو ذو اهل ذوی قرار و الماء عطف است بر حمام کما حرف شرط کان کامل تام
اسمش ضمیر او مستتر راجع به ما و حتی الجاری جار و مجرور متعلق به کان اذ ظرف زمان هو مبتدا ذو معنی صاحب
خبر از برای هو اهل مضاف الیه ذوی جمع ذو صفت اهل قرار مضاف الیه یعنی کراهت بول کردن در آب
هر چه باشد خواه کم و خواه بسیار حتی آب جاری زیرا که آب صاحب اهلیت که این صفت دارند صاحب قرار
در آن یعنی ملائکه در آن قرار دارند و در روایتی حدیث و سنن **فیه الارتیاد للمحل فالاستنثار بالتمام**
حیث محل و سنن فعل مجهول فیه جار و مجرور متعلق به سنن ارتیاد نایب فاعل از برای سنن للمحل جار و
مجرور متعلق به سنن و الاستنثار عطف است بر ارتیاد بالتمام متعلق است به استنثار حیث ظرف متعلق به استقرار
محل فعل و فاعل للمحل مجرور مضاف الیه حیث مقدم سنت است در بول کردن اراده کردن مرحلی را اندکی لا
گوشه که از اهل الکس آن جا ایمن کنند و بیشتر آنکه در منزل که جای منفتح و پاکیزه که صلاح آن است بکنند
همچنان از وقت مهیا شدن از برای بول بیرون ساختن آنکه مکان بکند که جای از آن تقیه شد **فالاستنثار**

فالاستنثار و پرسیدن جمع بین الاستحکام تخلی **و ان یغطی الرأس بالقناع فقصد حیاء**
فیه و اتباع واو حرف عطف یغطی فعل و فاعل الرأس مفعول به بالقناع جار و مجرور متعلق به یغطی مصدر در محل رفع
عطف است بر ارتیاد بالقناع جار و مجرور متعلق به یغطی فقصد مفعول لاجله یغطی حیاء مضاف الیه فیه جار و مجرور
متعلق به یغطی و اتباع عطف به حیاء یعنی و سنت است اینکه سر خود را بپوشاند به برقع **مثل آنکه تقنع**
یا با دامن قبا یا عبا یا امثال آن سر و روی خود را بپوشاند از جهت قصد حیا و که آن از خدا یا ملائکه که نزد او هستند
و از جهت متابعت و امتثال قول خدا و رسول و ذکر اکمل تحفظ بوده از لعن تعفن و کنند آن
و قبل بیسراک و بالیمنی اخرج و لا تطل قائما فی المخرج واو حرف عطف قبل فعل و فاعل ایسر
از ولج یلج از باب و عد بیسراک جار و مجرور متعلق به لج و بالیمنی عطف بر آن اخرج فعل و فاعل واو حرف
حرف عطف لا حرف نهی تطل فعل و فاعل ای مکث مفعول فیه فی المخرج جار و مجرور متعلق به تطل یعنی داخل
بکن پای چپ را در حال دخول در بیت الخلا و پای راست بیرون آی و طول مده توقف کردن را
در مخرج در خصوص پای راست و چپ نوعی که مذکور شد در جایی است که بیت الخلا باشد و هرگاه
در صحرا باشد ضرور به پای راست و چپ نیست و بعضی گفته اند جایی که معین کرده بجهت تخلی در وقت
نشستن اول پای چپ را در زمین گذارد و بعد از آن پای راست را **و اجتنب الشراب و الطعاما**
و الاستیاک ثم و الکلاما واو حرف عطف اجتنب فعل و فاعل الشراب مفعول به و الطعام و الاستیاک
عطف بر طعام ثم حرف عطف و از برای تراخی الکلاما عطف بر استیاک یعنی و اجتناب بکن از آشامیدن مثل
آب و مثل آن کشیدن و از خوردن اشیاء و خوردن مثل کندر و سقط و اجتناب بکن خوردن را و مسواک کردن
در آن موضع و سخن گفتن را **الا الذی یفرض منه او یسن کالرد للسلام و الذکر یحسن** الا حرف استثنا
الذی اسم موصول مستثنی یفرض فعل مجهول منه جار و مجرور او یسن عطف کالرد جار و مجرور متعلق به یسن
للسلام جار و مجرور متعلق به رد کالرد و الذکر عطف بر رد یحسن صفت ذکر یعنی و اجتناب بکن سخن
گفتن را مگر آن چیزی که فرض کرده شده از او یا سنت باشد اما واجب مثل رد سلام و اما سنت مثل ذکر جمیل
خدا عز و جل زیرا که در حدیث است که موسی بن عمران عرض کرد به خداوند که بار خدایا در بعضی جاها شرم میکنم که
ذکر تو کنم خطاب رسید که ذکر من حسن است در هر جا ذکر من را بکن **و اینه الکرسی و الحکایه لقوله اذن**
و ایة الکرسی عطف است بر ذکر حسن و الحکایة عطف است به آیة الکرسی لقوله متعلق است بحکایة اسم موصول مضاف الیه قول
الذی فعل و فاعل و لاذن جار و مجرور متعلق است به اذن یعنی و از جمله مستثنیات آیة الکرسی و حکایت
کردن اذان از برای شنونده که از آن کراهت از جمله روایت که در این باب وارد شده است **و فصل یحیی البسری**
و ایاها اعتمد فابدء بنجو و من البول ا جهد واو حرف عطف محل فعل و فاعل علی البسری جار و مجرور

متعلق بملء ابابا مفعول له مقدم است بر احمد واحمد فعل وفاعل وابه اقبال فعل ... جار و مجرور متعلق

بر اجمد و من البول جار و مجرور متعلق به اجتهد اجتهد فعل وفاعل یعنی در وقت ... جانب

واعتمار ... جانب ... واستعمال ... یعنی موضع ... واز بول ... از ... الکم

... از آن ... **فامسح بثنتی وادرء الوهم بما عن بلل اذا بدا مشتبها**

وامسح فعل وفاعل ... جار و مجرور متعلق ... وادر فعل و فاعل الوهم مفعول ... جار و مجرور متعلق ...

من بلل ... جار و مجرور ... فعل و فاعل ... حال است از فاعل ... یعنی و مسح ...

... سه مرتبه از ... مقعد ... الکف ... متصل است ... ذکر ...

ذکر ... سه مرتبه ... سه مرتبه ... یعنی ... رد و دفع بکن وهم ... از ...

از تری ... ظاهر شود ... که ... حکم ... است ...

مسح ... سه مرتبه ... و ... اول است ... **انقر وشح**

... که چیزی باقی نمانده است ... **واستنج بالحجر ... بمثله ... الاحجر**

واستنج فعل و فاعل ... جار و مجرور متعلق به استنج ... جار و مجرور متعلق

... فعل و فاعل ... مستحب است ... زیرا که ... از ... است ... سلی

... گرفتن ... است ... از ... است

... گرفتن ... است ... **واوتر الاحجار فی استجمار واثنا ...**

واو حرف عطف اوتر فعل و فاعل فعل امر است از او تر از باب ... الاحجار ... مفعول اوتر

فی استجمار جار و مجرور متعلق باوتر ... فعل امر است از ... از باب ...

از باب ... باشد که همزه اول ... و همزه ثانیه زائد ... است از باب الکرم که همزه ثانیه ...

واو را قلب کنند بالف ... در ... و قول ثانی اختیار کرده است ابن حاجب در شافیه ...

مفعول ... الاحجار ... جار و مجرور متعلق به ... یعنی ... کن تو سنگها را در استجمار کردن

یعنی مستحب است ... کردن سنگهای استنجا هرگاه ... و الا ... عدد ... باشد

و ... اختیار ... سنگها یعنی هرگاه سنگ و آب ... موجود باشند در حال اختیار

آب ... سنگ زیرا که ... آب ... و الجمع اولی فیه ...

فقدم الاحجار صونا للید والجمع ...

... فعل و فاعل ... از ... و او حرف عطف ... جار و مجرور متعلق ...

... فعل ... از ... و او حرف عطف قدم فعل ... الاحجار مفعول ...

صونا مفعول لاجله ... للید جار و مجرور متعلق به صونا یعنی جمع کردن میانه آب ... را ...

در آن

و مستحب ... غسل ... از جنابه ... حیض ... هرگاه پیش از دخول

شروط ... غسل ... بعد از ... پیش از ... غسل کند مستحب است

... و همچنین هرگاه پیش از وقت نماز ... غسل مستحب است ... و همچنین هرگاه ...

... کرده ... پیش از وقت نماز ... غسل کند مستحب است ... هرگاه قبل

از انقطاع دم غسل کند ... هرگاه بعد از انقطاع ...

شده ... از ... وقت نماز ... غسل کند مستحب است ...

و مستحب است غسل ... از ... مستحب است ...

... غسل ...

[illegible]

... متعلق ...

... غسل ...

... فی الجمعه

... متعلق ...

... جار و مجرور متعلق ...

... روز جمعه ...

... روز ...

... غسل فی ...

... غسل ...

... غسل در روز جمعه ...

... غسل در عید فطر و اضحی ... روز ...

... روز ... غسل ...

واو حرف عطف ... متعلق است ... تقدیم ...

متعلق ... بما ... ذی ...

ذی ... از باب ... یعنی ... غسل ... در عید ...

که ... احرام ... در ... است ...

... غسل ...

القدر يعني الطاهر مضاف اليه ويوم عطف به مبعث المولد مصدر ميمي است يعني الولادة مضاف اليه
ويوم عطف بر روز مضاف اليه الفرس جار ومجرور متعلق به اسعد واسعد صفت فرس يعني وسنت است
غسل در روز مبعث پيغمبر طاهر که [illegible] رجب است و در روز مولد پيغمبر که [illegible] ربيع الاول است
و در روز نوروز از براي فرس اسعد که تحويل شمس به حمل باشد وفي الثلثة با ايام رجب
الطرفين والوسيط المنتجب وفي الثلثة جار ومجرور متعلق به سنّ محذوف با خبر مقدم معني
في رجب جار ومجرور نيز متعلق بمحذوف صفت از براي ثلثة الطرفين بدل از ثلثة والوسيط عطف
به الطرفين المنتجب صفت وسيط يعني وسنت است غسل در سه روز از ايام رجب المرجب
دو طرفش که روز اول ماه و روز آخر ماه باشد و روز وسط که نيمه آن باشد که از صفت [illegible]
شده است والليلة الوسطى بهذا الشهر وشهر شعبان واول الفطري والليلة عطف
به في الثلثة الوسطى صفت الليلة مضاف اليه بهذا جار ومجرور با متعلق بمحذوف صفت الوسطى
وشهر عطف بر هذا الشهر مضاف اليه واول عطف است بر ليلة الفطر مضاف اليه يعني وسنت است
غسل در شب نيمه از ماه رجب و شب نيمه شعبان و اول ماه فطر که شب عيد فطر باشد اول شب از ماه شوال
وفي افراد الرمضان المعظم ليلا كذا اول يوم منكم وفي افراد عطف است بليلة الرمضان
مضاف اليه الاعظم صفت الرمضان ليلا منصوب است به تميز وفي كذا جار ومجرور متعلق بمحذوف خبر
مقدم اول مبتدا مؤخر يوم مضاف اليه منكم صفت يوم يعني وسنت است غسل در طاق رمضان
شهر الله الاعظم در شبهاي طاق وهمچنين اول روز ماه مبارک رمضان الكريم ولا تدع غسل ليالي
القدر وليلتين قبلها من عشر واو حرف عطف لا حرف نفي تدع فعل فيه ضمير فاعل غسل
مفعول تدع ليالي مضاف اليه القدر مضاف اليه غسل وليلتين عطف بليالي قبل ظرف متعلق به تدع
ها مضاف اليه من حرف جر معني ابتدائي عشر مجرور به من متعلق به تدع يعني وترک مکن غسل
شبهاي قدر را که شب نوزدهم و بيست ويکم وبيست وسوم باشد و ترک مکن غسل دو شب
پيش از ليالي قدر را که شب پانزدهم وهفدهم باشند باآنکه در حديث اول گرديد فرادالرمضان الاعظم
شامل بود استحباب غسل ليالي قدر و آن دو شب پيش از آنها را زيرا که آن از افراد شبهاي ماه رمضان
المبارک اند اما چون که در حديث بخصوصيت در اين دو وارد شده لهذا جدا گونه ذکر فرموده

کذا الثلث

کذا الثلث ليلتها افراد والشفع من عشر الاخير زادوا کذا جار ومجرور متعلق بمحذوف خبر مقدم
ثلث مبتدا آخر مؤخر بعد ظرف متعلق است بمحذوف صفت ثلث ها مضاف اليه افراد بفتح همزه صفت
بعد از صفت والشفع مفعول مقدم است برزادوا من عشر جار ومجرور متعلق برزادوا الاخير مضاف اليه
زادوا فعل وفاعل يعني همچنين سنت است غسل سه شب افراد وطاق بعد از شب قدر که شب
بيست پنجم وشب بيست وهفتم وشب بيست ونهم باشد وزياد کرده اند فقهاء استحباب غسل شبهاي
جفت را در دهه آخر علاوه اکثر بعضي از فقهاء غسل هر شب دهه آخر از ماه مبارک را سنت
دانسته اند وفي آخر القدر غسل ثان فهذه الاغسال للزمان وفي آخر جار ومجرور متعلق
بمحذوف خبر مقدم القدر مضاف اليه غسل مبتدا مؤخر ثان صفت غسل فا حرف تفريع هذه مبتدا الاغسال عطف
با صفت از براي هذه للزمان جار ومجرور متعلق است بمحذوف خبر هذه يعني در شب قدر آخر [illegible] غسل
عام و خاص غسل ديگر هست که در آخر شب از ماه [illegible] سنت است پس اين اغسال مذکوره از براي زمانه
وللمكان مكة المعظمة وطيبة المدينة المحترمة فللمكان عطف است [illegible]
بدل است از و معظمة صفت است از براي مکه ومکه [illegible] که للمکان جار ومجرور متعلق باشد به تستحب
ومکه خبر باشد از براي مبتدا ثاني مبتدا آخر محذوف تقديرش والاغسال التي تستحب للمكان هي مکة المعظمة
وطيبة عطف است بمکه المدينة صفت طيبه المحترمة صفت مدينه يعني غسلهايي که مستحب است از براي مکان
[illegible] داخل شدن مکه معظمه است يعني داخل در آن وغسل در طيبه است که مدينه محترمه باشد پس اغسال مستحبه منقسمند
زمانيه ومکانيه وافعاليه زمانيه مثل غسل جمعه وعيدين وعيد غدير و روز مباهله و روز مبعث و روز مولد
و روز نوروز [illegible] و اول و نيمه و آخر ماه رجب ونيمه شعبان وشبهاي طاق از رمضان [illegible] اليوم وشبهاي
قدر ودو شب پيش از آنها [illegible] وغسل آخر شب قدر آخر واما غسلهاي مستحبه از براي مکان [illegible]
غسل دخول در مکه معظمه ومدينه محترمه ومسجد که در آن واقعند وغسل از براي زيارت حرم واما غسلهاي
مستحبه افعاليه مثل غسل از براي [illegible] مطلوب [illegible] ديگر [illegible] مذکور خواهد شد
والمسجدان فيهما والحرم للبلدتين والبيت محترم والمسجدان عطف است بمکه فيهما جار ومجرور
متعلق بمحذوف صفت مسجد [illegible] جار ومجرور متعلق [illegible] البلدتين جار ومجرور متعلق بمحذوف صفت
از براي حرم والبيت عطف است به الحرم محترم صفت [illegible] مستحبات است
در آن [illegible] غسل از براي مکان [illegible] غسل مسجد [illegible] است
و همچنين سنت است غسل از براي حرم [illegible] بلده ومراد از حرم خارج از بلد [illegible] حرم مکه

حادی عشر غسل است از اطراف شکه دوم مدینه خارج از بلد و مستحب است غسل

از برای خانه کعبه محترم پس بنابراین از برای مکه چهار غسل مستحب است از برای حرم و از برای دخول در بلد و از برای مسجد الحرام و از برای خانه و از برای مدینه سه غسل مستحب است از برای

حرم و از جهت دخول در بلد و از برای مسجد نبی و سن للاحرام والطواف والزیارات

للاطلاف و سن فعل مجهول نایب فاعل ضمیر است راجع به غسل للاحرام جار و مجرور متعلق است

والطواف عطف به للاحرام والزیارات ایضا عطف بر للاطواف جار و مجرور متعلق است که دخ

لالات از سنه فعل است یعنی مستحب است غسل از برای احرام کعبه و طواف دو عرف ولف در ار

و سنت است غسل از برای زیارات معصومین بدون خلاف فی رویة الامام فی المنام

[illegible] غسل فرض مرام و روز جمعه عطف است به للزیارات الامام مضاف الیه فی المنام

[illegible] است بروئیة لام حرف جر معنی تعلیل در ترکیب مجرور بلام متعلق است ما اسم موصول

[illegible] یقصد فعل مجهول نایب فاعل ضمیر است راجع به ما مع المرام جار و مجرور متعلق

[illegible] یقصد یعنی مستحب است غسل از برای دیدن امام در خواب از جهت دریافت خبری

که قصد کرده شود از مطالب حق صدر والضرب فی الارض لسیر ذی رشد والشهید

بالمخصوص قد ورد والضرب عطف است به رویة فی الارض جار و مجرور متعلق به ضرب

لسیر لام حرف تعلیل سیر مجرور بلام متعلق بضرب ذی مضاف الیه رشد مضاف الیه ذی والشهید

[illegible] بسیر بالمخصوص جار و مجرور متعلق است بورد قد حرف تحقیق و ورد فعل و فاعل یعنی

و مستحب است غسل از برای زدن و رفتن در روی زمین از جهت سیر کردن صاحب

[illegible] یعنی مستحب است غسل از برای سفر رفتن مشروع و مباح مثل سفر کردن به زیارات

کعبه و عتبات عالیات و تحصیل معاش حلال از جهت عیال از سفرهای مباح و سنت است

غسل از برای شهید در اینجا شریف مجاز مشارف است یعنی طلب ارادة الشهادة یعنی

اراده کسی میخواهد که جهاد کند مستحب است در وقت اراده جنگ غسل نماید و مراد

از شهید کسیست که باذن امام جهاد رفته باشد و بجهاد او بحرب کشته شود پس هرگاه

کسی بدون اذن امام بجهاد رود و کشته شود آن را شهید نمیگویند و جهاد است بلکه دفع است

در هرگاه

و هرگاه غسل نمود و دفع حاجتی از خارج شد که تلاوت نماید حکمی هم باقی است که آیا اعتنا باید جایز است بدون اعادات غسل کرد

و از آنهم بر بعضی از جهت تیمم مشروعیت در ذکر که تیمم میکند که غسل کند مکلفی است که غسل میکند و هرگاه مجنب است سبب عذری تیمم جلال

[illegible] از تیمم حدث او با مصادر میشود آن حدث هرگاه حدث شد باید شد بلکه عذر رفع شد باطل میشود دوباره تیمم

میکند و لیکن بعد از تیمم جایز است مراورا هرچه خواسته باشد از قرآن تلاوت نماید و هرگاه حدث اصغر باشد علما در مقدار تیمم

فی ممنوع مراکم تیمم بدل از وضو می‌زند و تیمم بدل از غسل نفی ماند است بکمال بعضی مشهور میان علمای متاخرین است

که تیمم بدل از غسل نماید و احوط آنست که تیمم بکند بدون جنب غسل و وضو والمنع فیما زاد عن سبعینا

یشید حجا بین خاذ عینا واتقی منتهیا جار و مجرور متعلق به منع زاد فعل فاعل ضمیر ماعدا و ماده از برای ما عن

سبعین جار و مجرور متعلق به زاد در یشید فعل و فاعل ضمیر از برای منع حجا تمیز بین ظرف ما اسم موصول [illegible]

و رجحانها فعل مجهول نایب فاعل متکلم مع الغیر نایب فاعل روی یعنی و منع در راه جنب که بیش از هفتاد آیه شده است

حجیباً که تواتر کرده شده است از بین آنها نظر علما مبعوض [illegible] از احادیث آلات میکنند

بر طریقت فاتحه ز بیره از اختصار آنها و بعضی بر کراهت [illegible] نقطه لهذا جمع مابین این فاکرش منو و مکرر است

فمش الاستبرا دهو لما مثل للرجل المنزل دون المکسل مادوح فعطف الاستبراد دمانع علی تحقیق

جار و مجرور متعلق به سنن اشکل صفت قول الرجل جار و مجرور متعلق به استبرا المنزل صفت الرجل دون ظرف

المکسل مضاف الیه یعنی و سنت است استبرا کردن یعقوب اقرب بسوی حق از برای مردی که انزال کننده باشد

نه کسی که جنب شده باشد بدون انزال یعنی بالبول قبل الغسل ان تیسرا والمسح بالتسع

اذا تعذر را بالبول جار و مجرور متعلق به سنن قبل ظرف متعلق به تیسرا الغسل مضاف الیه ان

حرف شرط تیسرا فعل فاعل فعل شرط والمسح عطف است به بالبول بالتسع جار و مجرور متعلق

به تعذرا اذا ظرف زمان تعذرا فعل و فاعل فعل شرط یعنی و سنت است استبرا کردن بالبول پیش

از غسل هرگاه هرگاه میسر باشد و ممکن باشد از بول کردن و سنت است استبرا بمسح کردن

به نه دفعه هرگاه متعذر باشد از بول کردن و مراد به نه دفعه سه دفعه بالسان از مقعد تا بیخ ذکر

و سه دفعه از بیخ ذکر تا سر حشفه و سه دفعه مسح کردن و فشردن حشفه فان یجد مشتبها

من بلل من بعد ذاک لم یعد من عمل فاعرف فتفریع ان حرف شرط یجد فعل و فاعل مشتبها

مفعول یجد من بلل جار و مجرور متعلق بمشتبه بلحاظ معنی صفت از برای مشتبه من بعد جار و مجرور متعلق

به یجد ذاک مضاف الیه لم حرف جزم یعد فعل و فاعل از باب فا یعید یفی من حرف زائد عمل

نقل مجرور بمن و محلا منصوبست مفعول لیعد باشد یعنی پس اگر بیابد مشتبه از بلل یعنی

بلل شبهه یعنی بود بعد از استبرا خواه از بول و خواه از منی اعاده نمیکند غسل را و غسل بود اعاده یعنی [illegible]
و اگر استبرا از غسل بر بللی کرده جا استبرا از بول نیز کرده باشد [illegible] پاک است فان کان
قبل فالغسل باطل وصحیح ما کان من قبل البلل فا و حرف عطف [illegible] قبل
ظرف متعلق [illegible] فی حرف [illegible] الغسل [illegible] قبل [illegible]
و فی [illegible] صحیح قد حرف تحقیق کان فعل تام [illegible] جار و مجرور متعلق به کان
البلل [illegible] شبهه [illegible] غسل باطل است [illegible]
جنابت تازه دارد و مجدد [illegible] غسل کرد [illegible] اعاده غسل سابق و صحیح است آن عملی که پیش
از [illegible] آن عمل بجا آورد [illegible] مثلا شخص [illegible] جنب شد و استبرا دارد آن نکرد غسل نمود
و نماز کرد و بعد از نماز بلل شبهه [illegible] غسلی که کرده بود صحیح و نمازی که بجا آورده
نیز صحیح و احتیاج باعاده [illegible] و اما بللی که بعد از [illegible] حکم جنابت
تازه دارد و مجدد [illegible] غسل [illegible] فصل سابق القول فی احکام الحیض
الحیض من دم النسا المعتاد احمر حار الی السواد [illegible]
صفت از برای حیض [illegible] المعتاد صفت دم احمر [illegible] حیض [illegible] الی السواد
جار و مجرور متعلق [illegible] حیض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و هو حیض

و حد حیض که این صفت او آن حد مختصر تر و محکم تر است خونیست که از برای قلیل از او حدی است
زیرا که خونی [illegible] اقل [illegible] و خون نفاس اقل ندارد اما اکثر دارد و خون [illegible]
همین خون حیض است اقله ثلثة علی الولا تراه فیها کلها متصلا اقل مبتدا [illegible]
از برای اقل علی الولا جار و مجرور متعلق [illegible] تراه فعل [illegible]
فیها جار و مجرور متعلق به تراه [illegible] متصلا حال [illegible] تراه یعنی
اقل حیض سه روز است بر توالی [illegible] زن خون را در تمام آن سه روز [illegible] متصل
[illegible] در این مسئله [illegible] صورت است یکی آنکه اقل حیض سه روز است متصل [illegible]
و قول دیگر [illegible] شیخ طوسی است [illegible] در [illegible] سه روز اول
[illegible] از آن [illegible] روز [illegible] تا روز دهم [illegible]
میان [illegible] دیگر خلاف است [illegible] روز [illegible] تا روز پنجم [illegible]
از ایام حیض [illegible] حساب کرد [illegible] نماز [illegible] و اعاده روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] متصل [illegible] روز اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحیض [illegible] عشرة ایام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنا الحکم بالاتفاق و اثر یعنی این خون می‌بیند زن در حال یأس و صغر نیست حیض
باتفاق علما و احادیث مراد از صغر کمتر از نه سالگی است [illegible] شده و در حصول یأس اختلاف
شده است و در [illegible] ذکر خواهد شد و در بلوغ زن اختلاف است بعضی گفته‌اند که از جمله
علامات بلوغش دیدن خون حیض است و بعضی گفته‌اند که رسیدن سن او به نه سالگی متفق علیه
جمیع علما است [illegible] پس هر گاه پیش از نه سالگی خون ببیند حیض نیست پس ثمره قول اول
که خون حیض علامت بلوغ است ظاهر میشود در صورتی که شک کند در رسیدن سنش
به نه سالگی پس هر گاه خون ببیند بلوغ او متحقق میشود والیأس فیمن القرشیة والنبطیة
ستون بالخمسین و غیرهما الخمسین واو حرف عطف الیأس مبتدا فیمن جار و مجرور متعلق
به یأس القرشیة [illegible] متعلق است به یأس والنبطیة عطف به یأس ستون خبر است از برای یأس
بالخمسین جار و مجرور متعلق است به [illegible] غیرهما [illegible] مضاف الیه [illegible] فعل و فاعل و ضمیر
از برای غیر یعنی و یأس در زنی که از قریش باشد و مراد از قریش اولاد نضر [illegible]
یا اولاد فهر و مراد از نبطیه طوایفی‌اند که میانه بغداد و بصره [illegible] یأس این دو طایفه
شصت سال است و در غیر این دو پنجاه سال منضبط شده است والحامل ان بان وان لم تستبن
یجامع الحیض علی رای ذکری [illegible] مبتدا ان حرف شرط بان فعل و فاعل [illegible] واو حرف عطف
ان حرف شرط لم حرف جازم تستبن فعل و فاعل [illegible] علی الحیض [illegible]
جواب شرط [illegible] در محل [illegible] صفت [illegible]
یعنی حامله بودن اگر ظاهر شود و اگر ظاهر نشود جمع میشود با حیض [illegible] و اختیار
اختلاف است در میان علما [illegible] حیض با حمل جمع میشود [illegible]
[illegible] و این مختار مصنف است یعنی [illegible] ظاهر شدن حمل [illegible]
ظاهر شدن حمل در خون حیض [illegible] و لیکن ثمره [illegible] ظاهر میشود در صورتی که مثلا مرد با او مقاربت
کرده باشد در ماه مبارک رمضان و برود در سفر و با آن زن [illegible] در اول شوال
حیض دید بعد از [illegible] روح الجنین [illegible] و حمل [illegible] ظاهر شد [illegible]
جمع حیض با حمل [illegible] حیض [illegible] آورد و برای [illegible] حیض با حمل جمع نمیشود [illegible]
حیض [illegible] آورد [illegible] و الحیض فی دم [illegible] الاصل
فاحمل علیه [illegible] فالحیض [illegible] فی دم جار و مجرور متعلق [illegible] الاصل الاصل خبر [illegible]
حیض فا حرف [illegible] فعل و فاعل [illegible] مصدر [illegible] فعل [illegible] علی [illegible]

مصنف [illegible] است از برای [illegible] تقدیرش فاحمل علیه [illegible] یعنی و حیض در خون
زنها اصل است نسبت به خونهای دیگر پس حمل بکن بر او [illegible] حمل کردن یعنی هر گاه مشتبه
بشود بر زن خون [illegible] حکم کن خون حیض [illegible] قروح یا جروح [illegible] پس اصل آنست که آن خون حیض است
[illegible] و یکشف العذرة عند اللبس فتطوق القطنة دون الغمس واو
عطف یکشف فعل العذرة [illegible] از برای یکشف عند ظرف متعلق به یکشف
اللبس مضاف الیه تطوق [illegible] از برای یکشف القطنة مضاف الیه دون ظرف متعلق است به یکشف
الغمس مضاف الیه یعنی کشف [illegible] عذره یعنی خون بکارت [illegible] خون [illegible]
[illegible] خون در پنبه [illegible] این حکم آنست که شخصی دختری [illegible] نکاح خود در آورده
بود و او را [illegible] روز خون [illegible] آن زن خون دید و مشتبه شده بود برا او
آن خون قروح است یا خون بکارت [illegible] از حضرت سؤال [illegible] این مسئله [illegible]
[illegible] در آن مجلس حاضر بودند فرمودند که [illegible] تا جواب سؤال شما را بگویم [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible] زنی که پنبه [illegible] هر گاه خون [illegible]
بطریق دایره آن خون بکارت است و اگر [illegible] شد در پنبه خون دیگر است [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] صلوات [illegible]
والقرحة الخروج لا من ایمن فان لحیضها فی الاطهر والقرحة مفعول است از برای یکشف
معتد الخروج فاعل [illegible] از برای آن یکشف لا حرف نفی [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible]
[illegible] از حروف مشبهة بالفعل [illegible] لحیضها جار و مجرور متعلق [illegible]
[illegible] از برای [illegible] الاطهر جار و مجرور متعلق [illegible] یعنی کشف خون [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] از جانب [illegible]
حیض آن زن [illegible] در اظهر [illegible] حکم [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] باطن جراحت واقع [illegible]
ولا تأتی ذات عادة صفرة فی عادة کانت لها و ظفة واو حرف عطف لا حرف نفی [illegible] فعل
ذات [illegible] عادة [illegible] صفرة مفعول [illegible] فی عادة جار و مجرور متعلق [illegible] کانت [illegible]
[illegible] جار و مجرور متعلق [illegible] یعنی [illegible] نکند زن صاحب عادة صفرة [illegible]
[illegible] از برای آن زن [illegible] شده باشد [illegible]

وشرط نیست که ماه متوالیه باشند پس هرگاه مثلا زن اول حیضش است از اول ماه تا هفت روز دید
خون دید تا سه ماه دیگر و در ماه چهارم از اول ماه تا هفت روز یا از عشر آخر ماه هفت روز دید بشرط آنکه
در بین حیضین بیاض باشد و حیضه مخالف واقع نشده باشد این از ذات العادة میگویند و هرگاه بعد از آن
یا آن عدد یا آن زمان خون ببیند و بصفت خون حیض باشد از اول خون حیض حساب میکند و نماز و روزه را از اول ترک میکند
بعد از ظهور [illegible] روزه را بجای میآورد وان تعارض صفة تقدم عادتها الا ادل من صفة الدم
واو حرف عطف ان حرف شرط تعارض فعل و فاعل صفة مفعول به تقدم فعل و فاعل عادة مفعول به ها ضمیر
مضاف الیه الا ادل صفة عادة من صفة جار و مجرور متعلق بتقدم الدم مضاف الیه یعنی اگر معارضه کند
عادة با صفة مقدم میدارد عادتش را [illegible] این صفت و الو دلالت دارنده تر است از صفت خون مثلا زن
در ایام عادتش خون ببیند کران خون بصفت خون حیض نباشد از انجهت که عادتش در آن زمان قرار گرفته است
خون حیض محسوب میشود و از انجهت که صفات خون حیض ندارد نیست خون حیض محسوب نیست لهذا [illegible]
عادة و صفت شده عادت را مقدم میدارد و عمل حیض را بجای میآورد زیرا که عادت ادل است از صفت
ولحظه فیما [illegible] بحیضة بینهما لم تفصلا واو حرف عطف [illegible] جار و مجرور
متعلق بمجرد [illegible] جار و مجرور متعلق بمحذوف صفة [illegible] بحیضة جار و مجرور
متعلق به تفصلا [illegible] متعلق به تفصلا [illegible] مضاف الیه لم حرف جزم تفصلا فعل و فاعل یعنی [illegible]
در عادت [illegible] یکی عقب دیگری خواه در دو ماه متوالیه باشند و خواه در دو ماه غیر متوالیه
بشرط بیاض ما بین حیضتین و عدم حیضه مخالفه زمانا یا عددا فیما بین ایشان چنانکه مذکور شد
تتفقان فی زمان او عدد او فیهما کلیهما وهو الاشد تتفقان فعل و فاعل فی زمان جار و مجرور
متعلق به تتفقان او عدد عطف بر زمان او فیهما نیز عطف کلیهما بدل است از فیهما واو حرف استیناف
هو مبتدا الاشد خبرش یعنی متفق باشند آن دو مرتبه خون [illegible] در زمان یا در عدد یا در زمان و عدد
هر دو با هم دیگر و او که متفق بودن [illegible] است [illegible] ذات العادة
بر سه قسم است ذات العادة وقتیه و ذات العادة عددیه و ذات العادة وقتیه و عددیه ذات العادة وقتیه است
که او را عادت مستقر بحسب وقت باشد چنانچه در اول هر ماه مثلا اقل حیض دیده باشد لیکن عدد او مختلف باشد
گاه سه قطع شود گاه پنج وگاه هفت مثلا پس او را در عدد ایام عادت نبوده باشد لیکن وقت
آن بالجمله معین باشد و فرقی نیست در حصول عادت وقتیه ما بین آنکه اول حیض او معین باشد
و آخرش غیر معین باشد یا بعکس یا آنکه طرفین غیر معین و وسط آن معین باشد چنانکه از اول ماه
وسط حیض او باشد وگاه یکروز پیش از اول ماه خون ببیند وگاه دو روز وگاه سه روز مثلا
و از آخر نیز چنین باشد و ذات العادة عددیه آنست که او را در عدد ایام حیض عادت معین باشد

لیکن

٥٨

لیکن او را در وقت عادتش معین نباشد چنانکه گاه در اول ماه بعد معین خون ببیند وگاه در آخر ماه
بهمان عدد و ذات العادة وقتیه و عددیه آنست که هم وقت و هم عدد آن معین باشد چنانکه مثلا
پنج روز اول ماه عادتش باشد و عادت حاصل میشود بتکرار خون دو دفعه متوالیه [illegible] مذکوره
تعیین العدة بالزمان فیه اذا تطابق الوقتان تعیین فعل و فاعل العدة مفعول به بالزمان جار و مجرور
متعلق به تعیین فیه جار و مجرور متعلق به تطابق اذا ظرف زمان متضمن معنی شرط تطابق فعل الوقتان فاعلش
یعنی معین میکند زن حایض ایام خود را بزمان هرگاه مطابق باشند دو وقت حیض در آن زمان مثل آنکه زن اول حیضش اول ماه است
تا هفت روز و در ماه دیگر هم حیضش مطلقا ابتدای آن نیز از اول ماه است تا هفت روز در این صورت ایام
عادتش معین است از اول هر ماه تا هفت روز و اگر زیاده از آن شود استحاضه است فان یکن ما فیه وقد توافقا
فی البعض [illegible] حرف تفریع ان حرف شرط [illegible] جار و مجرور متعلق
به یکون قد حرف تحقیق توافقا فعل و فاعل [illegible] فی البعض [illegible] جار و مجرور متعلق [illegible]
حال است از [illegible] عطف است [illegible] یعنی پس اگر نبوده باشند دو وقت حیض در زمان که موافقت
نموده باشند در بعضی از زمان [illegible] سابق [illegible] اکملت العدة بالموافق من سابق من ذلک
او من لاحق اکملت فعل و فاعل العدة مفعول به بالموافق جار و مجرور متعلق به اکملت من سابق جار و مجرور متعلق [illegible]
[illegible] حال است از موافق من ذلک [illegible] بدل است از [illegible] سابق او لاحق عطف است بر من سابق یعنی تمام میکند ایام عادت را
بموافق از سابق از آن زمان یا از لاحق مثلا زنی که اول حیضش بعد از اول ماه رمضان تا هشت روز خون
حیض دید و از بیست و ششم همین ماه مبارک خون حیض دید تا چهارم شوال که باز هشت روز میشود و در ماه
سوم متصل خون دید تا [illegible] سه ماه پس چهار روز اول ماه که موافق اند در بعضی از زمان ایام عادت لا محاله
زیرا که حیض ماه اول از روز اول ماه بود تا هشت روز و حیض دوم چهار روز از همان ماه بود و چهار روز
از اول ماه [illegible] پس چهار روز اول ماه در حیض موافقند در بعضی از زمان ایام عادت [illegible]
[illegible] بعد از تعیین عادتش باین [illegible] هرگاه خون متصل [illegible] سه ماه طول
بکشد چهار روز اول هر ماه را لا محاله حیض حساب میکند زیرا که موافقت دارند دو حیضش در بعضی از زمان
عادت و چهار روز دیگر که باقی عدد ایام عادت است [illegible] سابق که قسم اول است باین ضم [illegible]
و بعضی که از بیست و ششم چهار روز حساب میکند تا متصل بعد چهار روز اول ماه که مجموع هشت روز
میشود [illegible] از لاحق باین ضم کند یعنی که چهار روز اول ماه که [illegible] از حیض اند و از روز پنجم
تا روز هشتم که چهار روز است باین منضم میشود و وقت ذات العادة اذا تخلل فلم یزد نقصان ذلک العدد
واو حرف عطف وقت [illegible] ذات مضاف الیه [illegible] اذا ظرف [illegible]
[illegible] عطف است [illegible] حالیه لم حرف جازم یزد فعل [illegible] ذلک [illegible] العدد [illegible]

روز بقیت که

یعنی هر وقت ذات العادة عدد روز [illegible] فقط [illegible] متعدد شده عدد سابق و زیاد شده باشد [illegible] از ان عدد مثلا
زنی در ماه اول پنج روز خون حیض دید از اول ماه تا روز پنجم و در ماه ثانی نیز پنج روز خون حیض دید لیکن در وسط
یا آخر ماه و در ماه سوم هر گاه خون متصل شد [illegible] پنج روز از ایام عادت [illegible]
قرار میدهد خواه اول ماه خواه وسط و خواه آخر فان تعدی عشرا و تعدی ا فیحیضها الاقوی اذا ما وجد
فی آخر فقوله ان حرف شرط [illegible] عشرا جار و مجرور متعلق بتعدی او تعدی را عطف بر تعدی فا حرف سببی حیضها
مبتدا مضاف الیه الاقوی خبرست از برای حیض اذا ظرف زمان متضمن معنی شرط ما زائده وجد فعل مجهول نائب
فاعلش ضمیرست راجع باقوی [illegible] پس هر گاه متعدد شد [illegible]
باشد یکی پنج روز اول ماه مثلا [illegible] و قبل از انکه اقل طهر که ده روزست حاصل شود باز پنج روز دیگر [illegible]
دید پس حیض او خونیست که قوی تر باشد در صفت هر گاه یافت شود مثلا در اول ماه پنج روز خون [illegible]
و عمل حیض بجای آورد و بعد ازان پنج روز یا شش روز یا هفت روز یا هشت روز یا نه روز خون ضعیف دید و بعد ازان
پنج روز دیگر خون دید پس هر گاه خون یکی ازان پنج روز از دیگری اقوی باشد در صفت انرا حیض قرار
میدهد و عمل حیض بجهة ان بعمل می آورد و ان پنج روز را که اضعف است در صفت استحاضه قرار میدهد و عمل استحاضه را
بجهة انها بعمل می آورد و هر گاه موافق باشند در صفات یعنی هیچیک خون از دیگری اقوی نباشند مخیرست [illegible]
خواهد حیض قرار دهد و هر گاه [illegible]
[illegible] پنج [illegible] از حیض [illegible] مثلا در ماه اول پنج روز خون دید و در ماه دوم
هم در اول یا وسط یا آخر نیز پنج روز خون دید در ماه سوم هر گاه پنج روز خون دید بلا شک آن پنج روز را
حیض قرار میدهد و هر گاه از پنج تجاوز کرد تا ده روز رسید بعد ازان قطع شد مجموع ده روز را حیض
قرار میدهد و هر گاه از ده تجاوز کرد مثلا به پانزده یا بیشتر رسید هر گاه یکی ازین خون پنج روز در صفت
از دیگران اقوی باشد انرا حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه و هر گاه در صفت موافق باشند مخیرست
هر کدام یکی ازان پنج روزها را خواهد حیض قرار دهد و باقی را استحاضه قرار میدهد
و ذات وقتا اخذتها الوقت و ما یکمل ادنی الحیض حتم لو ما واو حرف عطف ذات مبتدا وقت
مضاف الیه اخذت مبتدا ذات را مضاف الیه الوقت مفعول اخذت واو حرف عطف ما اسم موصول در محل نصب
عطف است بوقت یکمل فعل و فاعل و صله و عائد ما ادنی مفعول است از برای یکمل الحیض مضاف الیه
حتم خبرست از برای مبتدا ثانی و مبتدا ثانی با خبرش خبرست از برای مبتدا اول لو ما فعل و فاعل
وصفت است از برای حتم یعنی و ذات العادة وقتیه فقط گرفتن اوست وقت را بجهة ایام عادت خود
و انچه تمام میکند اقل حیض را واجب و لازم است مثلا در ماه اول پنج روز خون دید و در روز
پنجم خون منقطع شد و در ماه ثانی از اول روز پنجم خون دید تا روز دهم که عبارتست از هفت روز بعد و در ماه
سوم هر گاه از اول ماه خون دید تا ده روز و در روز دهم منقطع شد مجموع را حیض قرار میدهد و هر گاه تجاوز از ده روز
کرد.

کرد روز پنجم که متفق علیه حیضتین بوده است قطعا انرا حیض حساب میکند و دو روز دیگر از سابق آن که روز سیم
و چهارم باشد یا دو روز از لاحق آن که روز ششم و هفتم باشد یا از طرفین آن که یک روز از سابق باشد یعنی روز چهارم
و یک روز از لاحق که روز ششم [illegible] روز دیگر که مجموع
پنج روز میشود حیض حساب میکند و باقی را استحاضه زیرا که این اقل ایام حیض او بوده زیرا که در ماه اول
پنج روز خون دیده و در ماه دوم از روز پنجم دید تا روز دهم پس تمکن پنج روز که اقل است از عادت و متحقق است
که در هر حیض این پنج کمتر خون ندیده و لهذا انرا حیض حساب میکند و اگر مثلا در ماه اول از اول ماه تا سه روز
خون دید و در ماه ثانی از اول ماه خون دید تا شش روز و در ماه سوم تجاوز از ده روز کرد و طول کشید همان سه روز را
از هر یک از ماه میخواهد حیض حساب میکند و باقی را استحاضه فان یزد فالوجه اکمال العدد من عدد مشترک
فقد اطرد فا حرف تفریع ان حرف شرط یزد فعل و فاعل فعل شرط فا فاء جزاء الوجه مبتدا اکمال خبرش العدد مضاف الیه من عدد
جار و مجرور متعلق است باکمال مشترک صفت عدد فقد حرف تحقیق اطرد فعل و فاعل و صفت است از برای مشترک
یعنی هر گاه در ماه اول و ثانی وقت مشترک حیضتین او سه روز است که اقل حیض است و در ماه سیم یا چهارم
هر گاه از ده تجاوز کرد همان سه روز را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه پس اگر از سه روز که اقل حیض است
وقت مشترک زیاد شد پس واجب و لازم تمام کردن ایام عادت است از عدد مشترک که مقرر است مثلا در ماه اول از اول ماه
تا شش روز خون دید و در ماه ثانیه از اول ماه خون دید تا هشت یا نه روز و در ماه سوم از ده تجاوز کرد
تا دو ماه یا سه ماه طول کشید پس سه روز اول که اقل حیض است [illegible] که حیض حساب میکند قطعا و
سه روز دیگر که از عدد ایام مشترک است بران سه روز اضافه میکند که مجموع شش روز میشود و در ماه سیم
شش روز آن ماه را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه وغیر ذات عادة تبنی علی وصفها المحیض الاقوی فصلا
واو حرف عطف غیر مبتدا ذات مضاف الیه عادة مضاف الیه است از برای ذات تبنی فعل و فاعل و جمله خبر از برای غیر علی وصف
جار و مجرور متعلق به تبنی وصف مضاف الیه است از برای وصف المحیض مضاف الیه است از برای ها دم الذی کلام موصول صفت است
از برای حیض قد حرف تحقیق فصلا فعل مجهول نائب فاعلش ضمیرست راجع بالذی و صفت است از برای الذی یعنی
یعنی و غیر ذات العادة اعم از انکه وقتیه و عددیه باشد و وقتیه تنها یا عددیه تنها بنا میکند بر صفت خون حیض انچه را
که بتحقیق تفصیل داده شد ان کان ما بالوصف لم یزد علی اقصاه والاقل منه اکملا ان حرف شرط کان
فعلیست از افعال ناقصه ما اسم موصول در محل رفع اسم ان بالوصف جار و مجرور متعلق است بمحذوف خبرست از برای کان
لم یزد فعل و فاعل و جواب شرط علی اقصاه جار و مجرور متعلق است بیزد والاقل مبتدا منه جار و مجرور متعلق است باکملا
اکملا فعل و فاعل و خبرست از برای اقل یعنی وغیر ذات العادة بنا میکند در عادت خود بر صفت خون حیض انچه
که موجود باشد در ان صفات مذکوره به شرط اول انکه هر گاه دو خون دید که بصفت خون حیض باشد زیاد نشود بر اقصای آن
یعنی تجاوز نکند از ده روز که اکثر خون حیض است شرط دوم انکه اقل از او تمام باشد یعنی از سه روز که اقل خون حیض است کمتر نباشد

پنج روز صح

وكان ما ليس بر لم ينقص عن اقصر الطهر بها فاقصر واو حرف عطف كان فعليست از افعال ناقصه [illegible]

اسم موصول [illegible] محل رفع اسم كان ليس فعليست از افعال ناقصه بر كار جار و مجرور متعلق است [illegible] خبر است از براي ليس [illegible]

و لم ينقص فعل و فاعل و خبر از براي ليس و جمله ليس با اسم و خبرش خبر است از براي كان عن اقصر جار و مجرور متعلق است

بلم ينقص الطهر مضاف اليه بها جار و مجرور متعلق به ينقص فاء حرف تفريع اقصر فعل و فاعل شرط [illegible] حكم [illegible]

[illegible] در وسط شده ما بين دو حيض [illegible] كه بعضي [illegible] حيض [illegible] كمتر از اقل طهر كرده روز است [illegible]

[illegible] كلام [illegible] اگر كمتر از ده روز [illegible] حكمي بيان شود فان لك التمييز قبل تعدي را فالشرع فقد ولهنا حقق

فا حرف تفريع آن حرف شرط [illegible] فعليست از افعال [illegible] التمييز [illegible] قد حرف تحقيق تعذر فعل و فاعل خبر است از براي لك

فاء حرف تفريع الشرع مبتدا قد حرف تحقيق حد فعل و فاعل لها جار و مجرور متعلق به [illegible] مقدر [illegible] از [illegible] جمله

خبر است از براي الشرع يعني پس اگر [illegible] تمييز كردن متعذر باشد پس شرع بتحقيق [illegible] كرده است از براي [illegible]

ستة ايام بكل شهر او سبعة وعشر ها للطهر ستة خبر است از براي مبتدا [illegible] [illegible]

ايام مضاف اليه بكل جار و مجرور متعلق است [illegible] صفت است از براي ايام شهر مضاف اليه او سبعة عطف است

بر ستة واو حرف عطف [illegible] مبتدا [illegible] مضاف اليه للطهر جار و مجرور متعلق [illegible] خبر است از براي [illegible]

مثلا اگر استخوان دست بشکند صد دینار بود و چون بی
عیب باز روید هشتاد دینار و اگر استخوان خرد شود ثلث
دیهٔ آن عضو لازم بود و چون سعت نیک شود چهار خمس دیهٔ خرد
رسد و اگر از جای برود چنانکه از کار برود ثلث آن دیهٔ آن عضو
لازم بود و اگر سعت نیک شود چهار خمس دیت آن از جای بشدن
گردن شکسته باشد و سعت باز روید چهل دینار زر خالص لازم
و اگر بلا عیب باز روید تمام دیت **فصل** در جنایات بر منافع برای
عقل دیت تمام بود یعنی اگر شخصی مرد آزاد مسلمان را بزند
چنانکه عقل او زایل شود تمام دیت که هزار دینار زر خالص است
لازم بود بروی و اگر زن بود پانصد دینار و بر شنوایی هر دو گوش
دیت تمام بود و هر یک از شنوایی گوش نصف دیت و برای نقصان
آن بحساب آن بود و برای روشنی هر دو چشم دیت تمام بود

دیه بود نصف آن و همچنین ثلث و عشر و غیر آن و هر چه در مرد
آزاد دیه بود در زن نصف دیه و همچنین در ذمی دیهٔ او بود و در
بنده قیمت او و هر چه او را مقداری معین بود در مرد و در زن
به نسبت دیهٔ او بود و در ذمی بنسبت دیهٔ او بود و در بنده به نسبت
قیمت او و لیکن زن مساوی مرد بود در دیه تا آنگاه که به ثلث
دیه رسد پس دیت آن با نصف دیهٔ مرد آید مثلا برای یک انگشت
ببرند صد دینار باید و برای دو انگشت دویست دینار
و برای سه انگشت سیصد دینار و از زن چون چهار ببرند
از مرد چهارصد دینار و از زن دویست دینار و اگر شخصی
غیر را بزند بروی چنانکه سرخ شود برای هر موضعی یک
دینار سرخ لازم شود و در زن نیمهٔ آن لازم بود و حکومت
و ارش عبارتست از آنکه آزاد را فرض کنند که اگر بنده شود

بر ضامن بود تا بخانه آمدن و هر کس که چاهی بکند یا سنگ
در راه اندازد یا چیزی که مردم پا در آنجا زنند و بیفتند
چون پوست خربزه و استخوان خرما و مانند آن در راه
اندازد یا کاردی راست کند و مردم بدان سبب تلف شوند
یا مجروح گردند و اگر چه در ملک خود کرده باشد ضامن شود
و الا ضامن بود و هر کسی که بر چهارپای نشسته بود با اختیار
کشد آنچه چهارپای به دست تلف کند او ضامن بود و اگر
چهارپا برابر اندازد میان راه یا چهارپای را بزند هر جنایتی
که از او صادر شود او ضامن بود و اگر چه بپای باشد و همچنین
اگر چهارپای بر آهند اما اگر غیری چهارپای او را بزند و بدان
سبب جنایتی رسد **فصل** در جنایهٔ اطراف برای عضو
را از او دیهٔ تمام و آن هزار دینار زر خالص است و همچنین

وبرای دو شنوایی یک چشم نصف دیت بود و برای نقصان بعضی بحساب
آن بود و برای حس بوییدن تمام دیت بود و اگر مردی را بزنند چنانکه
او را منی متعذر بود دیت تمام بود و همچنین اگر سلس البول پدید
آید و بول نگاه نتواند **فصل** در شجاع شکستگی و آن در شرع هشت
نوع است اول حارصه یعنی آنکه پوست بخراشد در او یک دینار زر
خالص است دوم یا دو شتر پس متلاحمه که در گوشت بسیار فرو رود
او را باضعه هم گویند و در او سی دینار زر خالص بود یا سه شتر پس
سمحاق آنکه بسمحاق رسد و آن پرده ایست بر بالای استخوان و در او
چهل دینار زر خالص لازم بود یا چهار شتر پس موضحه آنکه پوست
و گوشت بشکافد و باستخوان رسد چنانکه استخوان ظاهر گردد
در او پنجاه دینار زر خالص لازم بود یا پنج شتر پس هاشمه آنکه
سر بشکند که محتاج بیرون گرفتن باشد در او صد و پنجاه

دینار

پس دامیه یعنی آنکه در گوشت بسیار فرو نرود بیست دینار زر خالص است ع

دینار زر خالص لازم آید پس منقله آنکه چنان بشکند که
محتاج بیرون کردن باشد در او صد و پنجاه دینار زر خالص
لازم آید پس آمه یعنی آنکه بام الدماغ رسد و آن قریب ثلث
که دماغ در او بود در او سی و سه شتر بود و اگر زر بود ثلث
دیت دهد و آن سیصد و سی و سه هزار دینار و سه دا
پس جائفه یعنی آنکه بجوف دماغ رسد و در او هم ثلث دیت
بود و همچنین اگر در بیرون زند که از دیگر سوی بیرون
آید ثلث دیه بود و اگر نیک شود خمس دیه و هر گاه که جراحی
بر اطراف مرد زنند و از جای دیگر بیرون رود صد دینار
زر سرخ لازم آید و دیت شجاع در سر و روی یکسانست
اما در تن بحسب عضوی بود که در او اتفاق باشد چه اگر
آن عضو را تمام دیه بود حکم سر داشته باشد و اگر نصف

برای ریش و بعد از آن اگر موی بر آید ارش بود و در موی سر
زن نصف دیه بود که پانصد دینار زر سرخ خالص است
و اگر بر آید مهر و اگر برای هر دو ابرو پانصد دینار زر
خالص بود و برای هر یک دویست و پنجاه دینار و در بعضی
بحساب آن بود و برای هر دو چشم دیت تمام بود و برای
هر یک ربع دیه بود که دویست و پنجاه دینارست اما
اعور چشم درست که مادرزاد است یا از رنجی رفته
تمام دیه بود و از برای بینی دیه تمام بود و همچنین اگر سر بینی
برند و برای حاجز یعنی دیوار دو سوراخ بینی نصف دیت
بود و برای هر دو گوش دیت تمام بود و برای نرمه گوش که
ببرند ثلث دیت بود و در هر دو لب دیه تمام بود و برای
هر یکی نصفی و در بعضی بحساب آن بود و برای زبان دیه

تمام

دار الحرب یعنی آنچه بشمشیر از مشرکان ستانند بعد از آنکه
بود یا بسیار خمس از وی بیرون باید کردن و همچنین در
معادن زر و سیم و غیر آن و آن سود بازرگانی و فایده
که حاصل شود از پیشه وری و کشت و زراعت و غیر
آن از مؤنت سال فاضل افتد چندانکه باشد چه اگر یک
درهم یا یک من بود خمس بیرون کنند و هم چنین در گنج که بیابند
چون بیست دینار باشد و زیادت و گنج آنست که چون
بیابند و سکه اسلام نداشته باشد و الا لقطه است
و آنچه بغوص از دریا بیرون آورند چون بقیمت دیناری
رسد و هر مال الحرام که بحلال آمیخته شود و تمیز نتوان کرد
خمس بیرون کنند و باقی حلال بود و همچنین جهود یا ترسا
زمینی که بخرد از مسلمانی از هر ساختی که از آن زمین حاصل

شود خمس در آن واجب بود و از آن بستانند و داخل خزینه امام شود
و خمس را بشش قسمت کنند چنانکه خدای تعالی فرموده و اعلموا
انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى
واليتامى والمساكين وابن السبيل پس بنج که سهم خدا و رسول
وذي القربى حق امام است وسه سهم دیگر حق یتامی و مساکین
و ابنای سبیل بنی هاشم است که فرزندان علی علیه السلام اند
و برادرزادگان او بغیر از ایشان نشاید و در یتیمان
عدالت شرط نیست اما در درویش اختیار است نزد
شیخ آنست که عدالت در درویش شرط نیست اما آنچه حق
امام است اصحاب در آن خلاف کرده اند که چه احتیاط
کنند در تقوی آنست که محافظت کنند و امین باشند
سپارند تا ظهور امام علیه السلام یا دفن کنند اگر امین

نباشد

باشد چه در تصرف در مال غیری بی اجازه او روا
نبود اما فتوی متاخران بر آنست که روا بود مستحقان
دادن اگر آنچه بدیشان دهند کفایه مؤنة سال ایشان
نباشد چه ایشان با حضور خود چنین میکردند و از
حصه خود تتمه میدادند

کتاب الحج والعمرة

بدانکه در
عمری یکبار واجب بود بر بالغ و عاقل و آزاد که استطاعت
داشته باشد از زاد و راحله و مؤنت عیال در مدت
رفتن و باز آمدن و متمکن بودن در رفتن یعنی
تن درست باشد و همراه یابد و بر چهارپای نشستن تواند
و راه امن بود و اگر کسی او را زاد و راحله بخشد
واجب نبود قبول آن اما اگر قبول کند حج واجب بود
و در زن وجود محرم شرط نیست و شرایط استطاعت

حاصل شده باشد اگر پیاده یا در نفقه غیری حج کند
مجزی بود از او و پیاده فاضلتر بود چون قادر باشد
و از حج طاعت ضعیف نشود و اگر حج در ذمت او ثابت
گردد و اهمال نماید تا فوت باشد و از اصل ترکه او قضا
کنند و اگر حج بیشتر از قدر اجرت گذاشته باشد از ثلث
اگر مال وفا کند و الا از آنچه ممکن بود و حج سه نوع است
تمتع و قران و افراد اما تمتع فرض کسیست که چهل و هشت میل
از مکه دور باشد و او نبود تمتع را عدول کند
قران و افراد و الا برای ضرورتی مثل آنکه زنی خواهد
که طواف و عمره کند حایض شده عدول کند با فراد
و بموقفین رود که عرفات و مشعر است بعد از آن تمام
کنند و شرط حج نیتست در ماه سوم حرام و واقع آوردن

وان

بنت مخاض لازم بود یعنی شتر یکساله ماده که در دوم رفته
باشد و چون بسی و شش رسد که نصاب هفتم است و در آن
بنت لبون واجب بود یعنی دو ساله که در سیوم رفته باشد
و چون بچهل و شش رسد که نصاب هشتم است در آن حقه
واجب بود یعنی سه ساله که در چهارم رفته باشد و چون
بشصت و یک رسد که نصاب نهم است در آن جذعه بود
یعنی چهارساله که در پنجم رفته باشد و چون بهفتاد
و شش رسد که نصاب دهمست در آن دو بنت لبون واجب
بود و چون بنود و یک رسد که نصاب یازدهم است در آن
دو حقه واجب بود و چون در هر چهل بنت لبون چندانکه
زیاده شود و آن را دوازدهم خوانند اما نصاب گاو دو
اول چون بسی رسد تبیعی یعنی یکساله داده که در دوم رفته

واجب بود ودر کمتر ازان هیچ واجب نبود دوم حمل یعنی
از سی بگذرد وبچهل رسد ودران سنه گیرند وساله
که بسوم رفته باشد وبرین قیاس چندانکه زیادت
شود از سی تا چهل هیچ واجب نبود اما نصاب گوسفند
پنج است اول چهل یعنی چون بچهل رسد گوسفندی
واجب بود ودر کم از چهل هیچ واجب نبود وچون بصد وبیست ویک رسد
که نصاب دوم است دو گوسفند واجب بود وچون بدویست
ویکی رسد که نصاب سیوم است سه گوسفند واجب
بود وچون بسیصد ویک رسد که نصاب چهارم است
چهار گوسفند واجب بود وچون بچهارصد رسد که
که نصاب پنجم است پنج گوسفند ودر هر صد ویک
گوسفند گوسفندی واجب بود چندانکه زیادت

شود

شود ودر میان دو نصابی هیچ واجب نبود برای آنکه
زکوة چهارپای از پیره بچه وکور نگیرند ونر گشنی را
وآنکه فربه کرده باشند جهة خوردن وآنچه بچه پرورد در
نصاب داخل نگیرند فصل در زکوة غلات بدانکه زکوة
واجب بود در گندم وجو وخرما ومویز الا بعد از آنکه حاصل
شوند که بنصاب رسد وآن دو هزار وهفتصد رطل است
وهفت خروار وهفتاد وشش من وده استار رطل
عراقی که صد وسی درم ودر کمتر ازین هیچ لازم نبود شرط
آنکه در ملک وی بالیده باشد وحاصل شده اگرچه قصیر
خریده باشد یا بستان باجارة ستده اما اگر غله یا مویز
بخرد یا بوی بخشند اگرچه زیاده بر نصاب باشد بروی هیچ
واجب نبود وچون غلات بنصاب زکوة رسد وزیادت

شود چندانکه باشد دران عشر واجب بود از ده یکی
بیرون کنند الا که بدولاب یا چهارپای آب داده باشند
پس دران نیمه عشری واجب بود یعنی از بیست یکی فصل
در چیزی که زکوة دران سنت است اما اسب در هر اسپی
ماده که در گله بود ودو سال دران بگذرد واگر گوهری
بود یعنی تازی وماند آن ده دینار زکوة بدهند والا یک دینار
ومال التجارت چون بود سرمایه بود بازخواهند وقیمت آن بنصاب
رسد وسال بران گذشته باشد سنت است که از قیمت آن زکوة
بیرون کنند درم یا دینار اما غلات بجز اجناس چهارگانه
که یاد کرده شد از برنج ولادن وباقلی وغیر آن چون به نصاب
رسید نصف عشر نصف بر وجهی که دران اجناس یاد کرده شد
بدهند فصل در مستحق زکوة وایشان هشت صنف اند

چو حی

صید البر ونگاه داشتن وخوردن آن واگر محلی کشته وی
واشارة کردن ودلالت کردن دران ودر برآوردن وبستن
وکشتن واگر بکشد مردار بود وهمچنین وطی کردن زن
وبوسه دادن وملامسه کردن ونگریستن بدو بشهوت
وعقد بستن برای خود وبرای دیگری وگواه شدن بر
عقد ومنی آوردن بهر وجه که باشد وبوی خوش بکار داشتن
از مشک وعنبر وزعفران وورس وکافور وهمچنین
روغن که دران بوی خوش باشد یا خود خوش بوی بود
چون روغن گل وبنفشه وزنبق اما اگر چیزی خوش بوی
نبود چون روغن شیر ومسکه وپیه بکار توانند داشتن
اما خوردن تمامت روغنها رواست وهمچنین حرام بود
جامه دوخته پوشیدن ولیکن اگر ردا ازار نداشته

باشد روا بود شلوار بپوشد اما ازار روا بود بهمه حال شلوار
پوشیدن و همچنین حرام بود پوشیدن آنچه پای بپوشد از موزه
و کفش و حرام بود لا والله و بلی والله گفتن و موی زایل کردن
از اندام و بسیار الا که ضرورتی باشد و کشتن جرندهٔ ان
شپش و غیر آن و همچنین پوشیدن مردان او سر زیرا
و بردن و زن باید که روی برهنه دارد و اگر مقنعه بروی
فرو گذارد روا بود و حرام بود در سایه کردن در حال
رفتن اگر چه جاوه زن و بیمار بود و یا ناخن چیدن
و درخت و گیاه بریدن الا که درخت ملک رسته باشد ۷۱
قلع و حنا بستن روا بود و مکروه بود احرام گرفتن نه در
جامهٔ سفید و در سیاه مکروه تر بود و در جامهٔ چرکین
یا علم بر نهادن و حنا بستن و انگشتری داشتن بدی

زینت

وار
زینت و بحمام رفتن و لبیک گفتن شخصی که او را آن
دهد و بو بیدن ریاحین و سرمهٔ سیاه در چشم کردن
و در آیینه نگریستن و حجامت کردن بی ضرورتی
و احرام زن چون احرام مرد بود اگر چه حایض بود احرام
او درست بود و روا بود و روا بود احرام در مکه رود
و الا که رنجور بود و عجیبه هر گیاه بیرون آید و زود چون
بمکه رود غسل کند و نیت طواف چنین کند که طواف عمرهٔ
متمتع بها الی حجة الاسلام میکنم که بر من واجبست قربة
الی الله تعالی و ابتدا از حجر الاسود کند و از پیش رخسار
کعبه بر دست چپ او بود هفت شوط بعد از آن در مقام
ابراهیم دو رکعت نماز طواف بگذارد و نیت کند که
دو رکعت نماز طواف عمرهٔ متمتع بها الی حجة الاسلام میکنم

هیچ کس را که بی

که واجبست بر من قربة الی الله تعالی پس غسل کند از آب چاه
زمزم و سعی میان صفا و مروه کند و نیت کند که سعی
عمرهٔ متمتع بها الی حجة الاسلام میکنم که بر من واجبست
قربة الی الله تعالی و ابتدا از صفا کند و بمروه رود و ان
یکبار بود باز چون بصفا آید دو بار بود تا هفتم بار که
ختم بمروه کند پس تقصیر باید کردن یعنی بعضی از موی سر یا
ریش و اگر قدر سر انگشت بچیند جایز است و نیت کند
که تقصیر میکنم تا حلال شود از احرام عمرهٔ بها الی حجة الاسلام
که بر من واجبست قربة الی الله و چون فارغ شود روا بود
جامهٔ دوخته پوشیدن و ناخن چیدن چون خواهد که
احرام گیرد بحج از مکه باید گرفتن و افضل از تحت المیزاب
یعنی زیر ناودان که بر بام کعبه نهاده است و از روز تروبه

بر

یعنی هشتم ذی الحجه نیت کند که احرام میگیرم بحج تمتع حجة
الاسلام که واجبست بر من قربة الی الله تعالی و بعد از گذاردن
نماز پیشین دیگر بمنا رود و شب انجا بخسپد تا صبح بر آید
و از وادی محسر بیرون نباید تا آفتاب بر آید و بعرفات رود
و دو نیم فرود آید و بدامن کوه از جانب او بر زمین نرم وقوف
کند از زوال روز عرفه تا فرو رفتن آفتاب و نیت کند که
برای وقوف که وقوف میکنم بعرفات حج تمتع حجة الاسلام
که واجبست بر من قربة الی الله تعالی و دعایی که موسوم است
بر پای استاده بخواند و مکروهست که نشسته یا سوار
شده بر بالای کوه وقوف کند و بعرفات توقف باید کردن
تا فرو شدن آفتاب و او رکنیست که اگر بعمد ترک کند حج
باطلست اما اگر فراموش کرده باشد و وقوف بمشعر رود

ردن

وآهسته رود نه بتعجیل وچون بکثیب الاحمر رسد که برجانب
راست راه است این دعا گوید اللهم ارحمنی فی موقفی وزد
فی عملی وسلم دینی وتقبل مناسکی ونماز شام وخفتن را
تاخیر کند تا بمشعر بگذارد واگر ربع گذاشته باشد و
آن شب بمشعر بود بعد از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب
نحر وقوف کند آنجا ونیت کند که وقوف میکنم برای
حج تمتع حجة الاسلام که واجبست برمن قربة الی الله ثم
وروا بود که در حال خوف وضرورة بمنا رود وسنتست که
نماز بگذارد پس وقوف کند وپیاده در مشعر رود وتا
آفتاب برنیاید از وادی محسر نگذرد ودر وادی محسر
بدود ووقوف رکنیست که اگر ترک کند حج باطل شود
وچون بمنا رسد اول جمرهٔ عقبه بیندازد بهفت سنگ

ونیت

ونیت چنین کند که جمرهٔ عقبه می اندازم که واجبست
برمن قربة الی الله وسنگ چنان اندازد که بقبل او بجمره
رسد وسنتست که دران حال بالطهارة باشد وزیادتر
از پانزده ارش از جمره دورتر نه استد وآن سنگ را
بزیر انگشت سبابه نهد وبسر انگشت دوم بیندازد وآنرا
حذف خوانند وسنگها را از مشعر جمع برچیند نه آنکه
بشکند وباید که نرم بود وابرش منقط هر یکی چند سر انگشتی
وباید که روی بجمرهٔ عقبه بود وپشت بقبله بود پس ذبح
کند وهدی متمتع واجب بود ونیت کند که ذبح میکنم
که برمن واجبست در حجة الاسلام لوجوبها قربة الی الله
تعالی وسه قسمت کند ثلثی بخورد وثلثی بصدقه دهد
وثلثی بهدیه وباید که هدی لاغر نبود وکور ولنگ و

وشکسته سر وشکافته گوش نباشد یا بریده نه برای نشان
وجهی نباشد وگوسفند باید که بیکساله رفته باشد
ودر دوم شده باشد واگر هدی یا قیمت آن نیابد سه
روز روزه بدارد در حج هفتم ذی الحجه وهشتم ونهم و
هفت روز دیگر چون با خانه رود پس حلق کند یعنی سر تراشد یا
تقصیر کند یعنی موی فرا چیند وحلق افضل است مرد را از
تقصیر واجبست ونیت کند که موی سر میتراشم تا حلال
شود از احرام حجة الاسلام که واجبست برمن قربة الی الله
تعالی وچون از حلق وذبح فارغ شود بمکه رود همان روز
یا روز دهم وطواف چنانچه یاد کرده شد بجا آورد ونیت
کند که طواف حج تمتع حجة الاسلام میکنم که برمن واجبست
قربة الی الله پس دو رکعت نماز طواف بگذارد در مقام

ابراهیم

ابراهیم ونیت کند که دو رکعت نماز حج حجة الاسلام
میگزارم که واجبست برمن قربة الی الله تعالی پس سعی کند
میان صفا ومروه چنانچه یاد کرده شد ونیت کند که سعی
میکنم سعی حجة الاسلام که برمن واجبست قربة الی الله تعالی
پس طواف بجای آورد وهفت شوط چنانکه یاد کرده شد
ونیت کند که طواف نسا میکنم که برمن واجبست قربة الی
الله تعالی پس دو رکعت نماز طواف بگذارد در مقام
ابراهیم ونیت کند که دو رکعت نماز طواف میگزارم
که برمن واجبست قربة الی الله تعالی پس حلال شود بروی
هرچه حرام ومکروه شده باشد بروی باحرام گرفتن الا
صید مادام که در حرم بود بعد از آن بمنا رود ودر روز
یازدهم ودوازدهم رمی جمرهٔ اولی کند وجمرهٔ وسطی وجمرهٔ

عقیبی پیش از فرو شدن آفتاب روز دوازدهم از منا نفل
کند و بمکه رود یا از آنجا باز کردد و روی بخانه نهد
کتاب جهاد جهاد واجبست علی الکفایة برای نگاه داشت
مسلمانان و واجب بود بر مرد بالغ که پیر یا کور یا عجوز یا
جای نمانده باشد باوجود سلطان عادل یا کسی که نصب
کرده باشد چون دعوت کند بجهاد و با جابر درست
نباشد الا که کفار قصد کرده باشد و ترسند که بر فرقه
اسلام غلبه کنند یعنی جایی که جمعیت اهل اسلام و اهل
او باشند یا در میان قومی باشند و دشمن ایشان را یا
زود در هر دو حالت واجب بود که قصد دفع آن کنند
و بدان قیام نمایند تا کسانی که با ایشان جهاد کردن
واجب بود سه قسم اند اول بغاة یعنی بغیان و ایشان

که بر امام

که بر امام عادل خروج کنند پس با ایشان قتال کردن واجب
بود تا بحق رجوع کنند و الا همه را بکشند اگرچه مجروح
و اسیر شوند اگر ایشان را اصل باشد که باوی رجوع کنند و الا
انحصار کنند پراکنده کردن ایشان و اسیران نکشند
و زنان و فرزندان ایشان را به بندگی نگیرند و مال که از لشکر
ایشان بیابند بگیرند دوم اهل کتاب یعنی ترسا و
جهود و همچنین مجوس یعنی کبر و روایتست که پیغمبر علیه
السلام از ایشان جزیه گرفته بود و فرموده که کان لهم
و کتاب و قوة و با ایشان قتال باید کردن تا آنگاه که
شرایط ذمت قبول کنند و آن شش است قبول جزیه و آنکه
مسلمانان را نیازارند از دزدیدن مال ایشان و وطی با زنان
ایشان و غیبت کردن و بر زبان رنجانیدن و غیر آنکه

که آشکارا محرمات بجا نیاورند از خمر خوردن و زنا کردن و
محرم مادر را خواستن و آنکه بتجدید کنیسه نسازند و ناقوس نزنند
و آنکه احکام اسلام اجرا کنند و آنکه منافی امان بجای نیاورند
و از مجمع شدن برای قتال مسلمانان و خبر از وی بستانند و
عاقل و بالغ یکسان معین نیست لیکن چنانکه مصلحت مستقل
وقت باشد تعیین کنند اما امیرالمومنین علیه السلام از
توانگران چهل و هشت درهم ستانده و از متوسطان بیست
و چهار درهم و از درویشان دوازده درهم روا
باشد جزیه بر سر و املاک ایشان نهادن و چون از
ایشان جزیه گیرند باید که مسلمانان نشسته باشند
و ایشان بر پای ایستاده و دست مسلمانان بر بالای
دست ایشان سوم کسانی که اهل کتاب نباشند

از اصناف

در جایی که خواجه خرید باشد و بها نداده باشد و در ذمه
او دین مانده و هیچ وجهی جز او نباشد رسد که باز
دهد و از هرچه از او مقصود بوی باشد چون مشک
یا طعم چون سرکه بی اختبار یعنی پیش از خریدن
خریدن و اگر بخرد رسد که باز دهد چون بر وجه مقصود
نباشد و هرچه آن چون تخم مرغ و خربزه بی اختبار
نتوان خریدن بشرط آنکه بسلامت باشد چه اگر معیب
بود ارش لازم بود اگر شکستگی او را قیمتی باشد و الا
[illegible] یا باز گیرد و هر چیزی که بخرد و در بهاء آن غبن
فاحش باشد حال البیع یعنی کمتر از آن چیزی که ببها دی
و ندانسته باشد رسد که فسخ کند بیع را و همچنین
اگر فروخته باشد و ندانسته و فروخته باشد نستم

وفروختن چیزی از مکیل وموزون بزیادت از جنس
حرام بود آنرا ربا خوانند مثلا صد من گندم بصد وده
من گندم یا جو یا یك قفیز به یك قفیز ونیم گندم یا جو
یا برعکس چه گندم وجو از یك جنس اند یا یکمن گوشت
بدو من وهمچنین زر بزر یا نقره بنقره بر عکس روا
بود ولیکن زر ونقره باید که هر دو نقد بود در مجلس
عقد والا درست نبود وفروختن میوه یکسال پیش از
بن وصلاح او وآن سوخته شدن است در خرما وغوره
بادید آمدن در انگور وگل ریختن در هر چه شکوفه
کند اما اگر چیزی بآن منضم کنند یا زیاده از یکسال
بفروشند درست بود اما غله را چون از زمین بر آید
اما آنچه در علف خرند واجب بود در او ذکر جنس و وصف

ونرخ

وتقریر آن مکیل یا وزن اگر چه مکیل یا موزون بود و اجل
معین گردانیدن بروز وماه وسال چه تعیین بوقت
نوقان وادراك غلات درست نبود ودر سلف باید که
ثمن نقد بود ودر مجلس عقد تسلیم کند واگر در ذمت
بایع بود نشاید ومکروه بود بایع را مدح چیزی که فروشد
گفتن وهمچنین مشتری را ذم کردن سوگند خوردن در
بیع وفروختن در موضعی که عیب پنهان ماند وبعد از
عقد طلب کردن ثمن جهة نقصان ودر بیع برادر مومن
رفتن وبخود کیل ووزن کردن چه نیکو شواند وسنت است
که اگر کسی پشیمان شود در بیع وطلب اقاله کند اورا
اقاله باید کردن چه پیغمبر علیه السلم فرموده که من اقال
نادما بیعته اقال الله عثراته یوم القیامة واگر غلامی

کندبی اجازه خواجه در ذمت غلام واجب شود وآنرا جواب
باید گفت ودر قرض دادن ثوابی عظیم است چه پیغمبر
علیه السلام فرموده که الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة
عشر واگر شرط زیادتی بیع کند حرام بود **فصل** شفعه
شفعه ثابت شود در زمین ومساکن آنکه مشترکست
میان دو کس یا شرکت بود در طریق یا در جوی آب مثلا
اگر یکی حصه نفیری فروشد بثمن معین شریك دیگر را
رسد که از مشتری شفعه طلب نماید یعنی همان بها با او
ادا کند وملك حق او بود واگر بخشیده باشد یا بمهر یا
تصدق داده شفعه نرسد وشفعه حق بود چون
معلوم شود در حال طلب از مشتری یا اعلام قاضی یا گواه
برگیرد واگر چه غایب از آن شهر چه اگر تاخیر کند بی عذری

شفعه

شفعه ساقط شود **فصل** شرکت درست نبود الا
در مالی که بهم بیامیزند چنانکه از یکدیگر تمییز نتوان کرد
وسودی که حاصل شود هریك بقصد سرمایه خود تصرف
نمایند وشرکت با بدان واعمال درست نبود یعنی هر کس
مزدوری کنند وآنچه حاصل شود باهم قسمت کنند وهمچنین
چون وجیه باشد وسرمایه نداشته باشند ونه در بازار
چیزی از مردم بستانند وفروشند وآنچه حاصل شود
از سود شرکت باشد وهمچنین شرکت مفاوضت که
مال بهم نیامیزند درست نبود بلکه هرچه حاصل میکنند
حق هر یکی باشد ودیگران را در او هیچ حقی نبود **فصل**
مضاربه که عملست در مال غیری بحصه از سودی که حاصل
شود اورا باید که آن مال درم ودینار بود وباختیار و

نشاید کرد بلکه آنچه حاصل شود حق صاحب متاع بود و
عمل کننده را اجرت المثل رسد و هر نفقه کرده در سفر بجای
آورد از اصل مال بود و اگر از آنچه صاحب مال معین کرده
باشد از خریدن و فروختن و بجهت سفر کردن مخالفت
کند ضامن بود و حصه خود را از آنچه حاصل شود دارد
اگرچه مال نقد نشده باشد و قول وی در تلف مقبول بود
اما اگر گوید مال را ستدم مقبول و مسموع نبود فصل
مزارعه و مساقات معامله است بر زمین بحصه که
از آن زمین حاصل شود بشرط آنکه زمین آنچنان باشد که
از او نفع توان گرفت و مدة انتفاع معین باشد و آنچه
حاصل شود مشترک بود میان صاحب زمین و او و هر چه
زراعت کند بنفس خود و غیری الا که معین کرده باشد

حال

حال العقد پس از آن تجاوز نتوان کردن و خراج زمین بر
صاحبش بود الا که بر مزارع شرط کرده باشد اما مساقات
معامله است بر درختان بحصه از میوه او در مدة معلوم
که ممکن بود حصول ثمره در آن مدت غالباً و پیش از
ثمره باید یا بعد از ظهور او و چندان برای عامل علی باشد که
بجای آورد که ثمره بدو افزون کند و عمارت دولاب
[illegible] و خراج بر صاحب درخت باشد الا که شرط کند
بر عامل و هرگاه مزارعه و مساقات باطل گردد عامل را اجرة
المثل رسد و آنچه حاصل شود از زرع و ثمره از آن مالک
بود فصل در اجاره اجاره تملیک منفعت معلوم است
غیر را بعوض و آن عقدی لازم بود که یکی از ایشان را
رجوع نرسد الا برضای دیگری و منفعت باید که معین

بود فی نفسها چون دوختن جامه یا مانند آن یا معین در مدت
معینه چون بار کردن چهارپای و نشستن بر او و اجاره بود
از ایجاب و قبول از هر مالکی که باجاره داده باشد بفروختن
باطل نشود و لیکن بعد از گذشتن مدة اجاره مشتری تصرف
نماید و اجرت باید که معلوم بود بکیل و وزن و نقد باید دادن
الا که شرط تاجیل کند و اگر ملک خراب شود مالک را عمارت باید کردن
و الا که اجرة ساقط شود مگر که بسبب مستاجر خراب شده باشد و اگر
بعد از اجاره و قبض و گذشتن مدة اجاره لازم بود و همچنین
اگر غیر تمکین مالک مانع شده باشد مقصور روا بود استیفاء منفعت
کردن بخود بغیری و باجاره گرفتن بغیری دیگر دادن الا
معین کرده باشد پس خلاف آن نشاید کردن و مکروه است
اجاره زمین بجو و گندم و همچنین بزیاده از آنچه باجاره گرفته

باشد

باشد بغیری دیگر باجاره دادن الا که در وی عملی کرده باشند
اگرچه اندک بود یا غیر آن جنس که او باجاره گرفته باشد
دهد و مکاری و ملاح و پیشه دران از هر خیانتی که در متاع
بدید آرند یا تلف کنند ضامن باشند الا بی تقصیر ایشان یا
سببی که از ایشان نبوده باشد فصل در رهن رهن وثیقه است
برای دین مشتمل بر ایجاب و قبول و بی قبض درست نبود
و نشاید راهن و مرتهن را تصرف در رهن الا برضای
یکدیگر و اگر حیوانی آبستن یا درختی باردار رهن کنند
حمل داخل رهن نباشد الا بشرط و آنکه بعد از رهن پدید
آید داخل شود و رهن امانة بود در دست مرتهن اگر بی
تقصیر وی و تعدی تلف شود ضامن نبود و مطالبت
مال خود رسد و مرتهن اولیتر بود باستیفاء دین خود

از رهن واکر رهن کمتر از دین بود بیا قی دین مطالبت نماید
وشرایط باشد با غیرهای دیگر فصل در ضمان وکفاله و حواله
امّا ضمان هرکاه که شخصی ضامن مال شود از غیری که در ذمت
شخصی دیکر باشد آن با مضا او رجوع کند واو را ادا باید
کردن وذمّت آن شخص از آن بری شود وعوض آن شخص را
که با مضمون عنه رجوع کند واز او مطالبت نماید الّا
بلی بوده باشد که صاحب در حال ضمان ومضمون که
ندانسته باشد واین عقد لازم است ومحتاج بایجاب
وقبول وهرکاه که ضامن مال را ادا کند رسد که مضمون
عنه رجوع کند اکر باجازهٔ او ضامن شده باشد والا نرسد
نرسد واکر غیر مجموع آن مال یعنی از آن بضامن بخشد یا
باذمّت او کند برسد ضامن را که عوض از مضمون عنه بستاند

وضمان مجهول درست بنود یعنی کوید که آنچه در ذمّت فلان است
یا آنچه او را می باید دادمن ضامن شدم امّا کفالت که ضمان
است هرکس که کفیل غیری بود یا بیند انی نفس غیری کند
واجب احضار آن شخص چون مطالبت نماید از او واکر در
تقصیر کند حبس کنند تا حاضر کند یا آنچه او را بباید دادن
شرعا جواب کوید وهم چنین بود اکر غیری بشخص را از دست
قهر او بکریزاند ودر کفالت تعین اجل شرط نیست امّا
اکر با جیل تعیین اجل واجب بود ورضای مکفول له اعتبار
نیست امّا بموت او کفالت باطل کردد امّا حواله هرکاه
که شخصی مالی او را بغیری باید دادن وحواله کند بشخصی
دیکر او را آن مقدار از او باید کرفتن آن غیر را نرسد
که با حواله کننده رجوع کند الّا که آن شخص که حواله قبول

کرده باشد درویش بوده باشد حال الحواله واو ندانسته
باشد فصل در رعایت ودیعت ودیعت نیابتی کردن
غیری را بجهة محافظت مال باختیار هر دو ومحتاج قبول
وقبض است بفعل یا بقول وهر امانتی در موضعی که عادت
رفته باشد نکاه داشتن آن در او محافظت باید کردن
اکر صاحب مال بموضعی معیّن کرده باشد از آن موضع تجاوز
نباید کردن والّا ضامن بود اکرچه بموضعی که حرزی بود
نقل کرده بود الّا که خوف تلف بود پس اکر با حرزی دیکر
نقل کند روا بود هرچه بمال ودیعت کسب کند حق ضامن
کسب کند حق صاحب مال بود واکر در مال ودیعت تصرف
نماید ضامن بود تا تسلیم صاحب نکند ضمان ساقط نشود
وواجب بود ودیعت بمودع دادن الّا که غصب بود پس

دو رکعت احتیاط نماز ایستاده بکذا
رد وبحمد تنها اکتفا کند وبرای آقا
سید محمد دو سجدهٔ سهو بکند وبرا
ی هر دو سجدهٔ سهو نمیخواهد ودیکر
شک میانهٔ دو وسه وچهار است بعد
از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بکذا
رد وبعد از نماز دو رکعت ایستاده ودو ر
کعت نشسته نماز بکذارد ودو رکعت ایستا
ده را اول بکند ودیکر شک میانهٔ سه
وچهار است در هر جا که شک بکند
صحیح است بنا را بر چهار بکذارد دو

بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته کذارد دو رکعت نشسته
اولی است و دیگر شک میان چهار
و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا
را بر چهار نهاده و نماز را تمام کند بعد
از سلام دو سجده سهو بکند نمازش
صحیح است و در صورة دویم در حال
قیام بی رکوع بنشیند و بنا را بر چهار نهاده
و سلام میدهد یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته میکند و بر ای مرحوم
دیگر چیزی نمیخواهد و برای آقا سید محمد
دو سجده سهو بکند و در صوت سیم در حال
رکوع

رکعت نشسته بکند نمازش صحیح است
صورت دیگر شک میان دو سه چهار
پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر دو میکذارد و نماز را تمام میکند و
بعد همان نماز را به نیت قربة اعاده
میکند صورت ششم شک درمیان
چهار و شش است و این سه صورت
دارد اول در حال قیام دیم در حال رکو
ع سیم بعد از اکمال سجدتین است و در
این سه جا بنا را بر چهار بکذارد و نماز را تمام
کند و بعد همان نماز را به نیت قربة اعاده
کند تمت الکلام بعون الملک العلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

الحمد ثنائی فهو الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم بحق الوهیتك
وبحق الوحدانیتك والکبریاء ردا
ئی والعظمة ازاری الرحمن الرحیم
الملك القدوس اللهم اعطف بینی
وبین الخلایق کلهم کما الفت بین
آدم ع و حواء بالعشق والمحبة والخلق
کلهم عبادی و اما می و الانبیاء
و

پیش سر باشد مسح بکشد و اکر زیر به بالا مسح بکشد
مکروهست پنجم و مسح هر دو پای تا سر انکشتان
تا بلندی پشت پای تا اصل ساق مسح کردن او نیست
به باقی تری و اکر رطوبت نمانده باشد از آب موی
روی فرا کیرد و حالا نقل برا ینست که تقدیم
پای راست بر پای چپ واجبست ششم ترتیب
بجای آوردن بهمان طریق که ذکر کرده شد اول روی
بشوید بعد از آن دست راست تا آخر هفتم پی
در پی بجای آوردن افعالست چنانکه سابق
خشك نشود یا مکر آنکه عذری باشد مانند کرمی
هوا و کمی آب هشتم خود وضو سازد و اکر دیگری
او را وضو دهد بی ضرورت باطل باشد نهم

ح
پاك بودن آب و پاك بودن محل وضو دهم مبا
بودن آب یازدهم روان گردانیدن آب بر اعضا
چنانكه از پنج موي به پنج موي دیگر برود ودر مسح
روان گردانیدن نیت دوازدهم مباح بودن
مكان وضو اگر غصبی باشد وداند و مختار باشد كه
مضطر نباشد باطل است و هرگاه كه در اثناي وضو
شك كند در شستن عضوي آن عضو را بشوید و ما
بعد او را بشوید و واجبات غسل دوازده است
نیت كه پیوسته دارد او را شستن جزوي از سر اگر غسل
به ترتیب باشد و اگر غسل ارتماس باشد مقارن دارد
نیت را شستن جزوي از اعضاي بدن و باقي بدن را
تابع وي سازد و نیت اگر بعربي كند چنین گوید اغتسل

لاستباحة

اما مد مع الابدال چنان است كه همزه وصل را بدل كنند
بالف محض و بعد از ان الف را مد كنند زیرا كه بعد از
وي سكون كه سبب مد است موجود است والثاني
وامّا قصر مع التّسهیل چنان است كه ان همزه وصل را
تسهیل كنند یعنی بین بین گردانند كه بین الهمزة والالف
شود پس قاري لابد است كه قصر كند نه مد زیرا كه حرف
مد موجود نیست و در قرآن همزه وصل كه واقع شده
در میان همزه استفهام و لام تعریف در شش موضع
است باتفاق قرا اول آلآن در دو موضع هر دو در
سوره یونس ع واین لام ساكن لازم مظهر است
دیگر آلذّكرین واین هم در دو موضع است هر دو در سوره
انعام سیم آلله واین هم در دو موضع یكی در سوره

یونس ع قل آلله اذن لكم و دیگری در سوره نمل
آلله خیر و سكون اینها كه درین چهار موضع واقع
شده ساكن لازم مدغم درین شش موضع
مد مع الابدال اولیتر است و مشهور تر است باتفاق
قرا واین ابدال مع المد والتّسهیل مع القصر را
از این جهة تجویز نموده اند كه دو همزه متحرك
جمع شده بود در كلمه واحده واین در تلفظ ثقیل
بود پس لازم شد كه تخفیف همزه كنند و تخفیف
همزه بر سه نوع میشود یكی حذف است كه همزه را
بیندازند و دیگر ابدال است كه همزه را با لف بدل كنند

سیم

فتح باشد یا بضم پس تفخیم است و در كسر است
ترقیق است ان لیك اگر ان كسره باشد عارضی
یا منفصل بعد را یا حرف استعلا بود تفخیم
خوان و اگر را ساكن باشد و ما قبل او نیز
ساكن باشد ما قبل ما قبل را اگر مفتوح
یا مضموم ابواد را بتفخیم باید گفت بشرطی كه ما قبل
ساكن ما قبل را نباشد مثل النّار والنهار
وغفور و شكور و مانند ایشان و اگر ما قبل
را یا ساكن باشد دیگر حركت ما قبل ما قبل
اعتباري ندارد البته ترقیق باید گفت مثل خیر

۲

وطرو لاطرحوا که یای ساکن حکم کسره دارد و بعضی
تفخیم نیز گفته اند واگر رآء ساکن ماقبل ساکن ما قبل
ماقبل مکسور باشد البته ترقیق باید کفت شرطی
که ماقبل رآء ساکن حرف استعلا نباشد مثل
قدیر و بصیر و ذکر و سحر واگر ماقبل رآء حرف
استعلا باشد تفخیم باید خواند مثل مصر و عین القطر
وبعضی از قراء هر دو را ترقیق کرده اند شیخ محمد جزری
در نشر گفته که در مصر اختیار تفخیم میکنم و در قطر
اختیار ترقیق و بباید دانست که در کلمه که وقف
میکنی بقراءت عاصم از وقف از سه حالت خالی
نیست

معنا اگر حرف استعلا در ما بعد را مستعمل است در ما قبل نیز مستعمل است مگر اگر فرق فی فيما بین ایشان هست مثال حرف استعلا که ما قبل راست ساکن باشد مانند ما نظائر ... مذکور

که موجب آن همزه است و این بر دو قسم است
یا حرف مد و همزه در یک کلمه واقع میشوند
یا در دو کلمه قسم اول که در یک کلمه بی فاصله
حرف مد و همزه باشد این هم بر دو نوع میشود
یا همزه پیش از حرف مد است یا بعد از حرف مد
نوع اول که پیش از حرف مد باشد مثل آدم
و اوتی و ایمان بمذهب عاصم غیر از قصر
جایز نیست بلکه مد این نوع از منفردات
نافع است بروایت ورش از طریق ازرق و نوع
دیگر که همزه بعد از حرف مد باشد مثل جاء کم

وساء و عن سوء و تبوء و هنیئا و جیء این نوع
این نوع مد را قراء مد مشبع و مد واجب و مد
متصل گویند و در این مد خلافی در میان قراء نیست
شیخ محمد سمرقندی گفته و ای را چون همزه آید
یا مشدد در عقب قبل وی چون اخت وی
باشد بکش مدی تمام قسم دوم که دو کلمه جمع شود
که حرف مد در آخر کلمه اول باشد و همزه که
سبب مد است در اول کلمه دوم باشد مثل انا انزلنا
وقالوا انفسکم و فی امرنا و امره الی الله و
تو زقانه الا این نوع مد را قراء مد جائز و منفصل
و بسط

معانقه در لغت دست دو کردن یکی بیکی
کردنست و در اصطلاح قراء دو وقف را میگویند که با یکدیگر
نزدیک باشند که وقف هر یک وصل دیگری را لازم
داشته باشد یعنی اگر در کلمه اول وقف کرده
باشند در ثانی احتیاج بوقف نیست و بالعکس
مثل آنکه اگر بر لا ریب وقف کنند بر فیه نکنند
و اگر بر فیه وقف کنند بر لا ریب نکنند
و همچنین اگر بر و لا یاب کاتب ان یکتب وقف
کنند بر کما علمه الله نکنند و اگر بر کما علمه الله وقف
کنند بر ان یکتب نکنند چنانچه در بعضی مصاحف اکتفا

بیک وقف نموده اند و وقف حسن انست
که وقف بر وی نیکو باشد لیکن ابتدا بما بعدش
نیکو نباشد زیرا که این ما بعد متعلق است
بما قبل خود از روی لفظ وقف مثل بر بسم الله و
الحمد لله و رب العالمین و الرحمن الرحیم و ما
ایشان که وقف در این جمله حسن است بسبب
انکه مراد از ان مفهوم است لیکن ابتدا بما
بعدش قبیح است از جهة تعلق لفظی و اگر سر ایه
باشد ابتدا بما بعد توان کرد اگر چه کلام تعلق
بما بعد دارد از روی لفظ لیکن سر ایه وقف نمودن
سنت

کند بیک [illegible] ایستاده و دو سجده
سهو میکند نهم شک ما بین دو و
سه و پنج در همه جا باطل است [illegible]
نماز را از سر گرفت فص[ل]
شک در دو رکعتی غیر از نماز
در مغرب موجب بطلان نماز است
پس این احکام در نماز چهار رکعتی است
و اگر کسی نداند که چند رکعت کرده
نمازش باطل است فصل طریقه
نماز احتیاط اول نیت کند که یک رکعت
نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته
میک

میکنم احتیاط جهة [illegible] رکعت [illegible] یا چهارم
نماز ظهر یا عصر بجا می اورم قربة الی الله
[illegible] احرام گفته با حمد تنها اکتفا نماید
[illegible]کوع و سجود بجا اورد فصل
[illegible]یقه بجهة سهو میکنم از جهة فراموشی
تشهد یا فجر و یا ظهر یا عصر یا شک
کردن میانه چهار و پنج رکعت نماز ظهر
یا عصر قربة الی الله و تکبیر احرام
گفته و سجده سهو میکند به نیت قربة
فصل در بیان تشهد سجده های سهو
و تسبیح در سجده اما تسبیح

در سجده سهو اینست بسم الله و بالله
و صلی الله علی محمد و اله محمد و سر از سجده
بر داشته تشهد چنین خوا[illegible]
بسم الله و بالله السلام علیکم و[illegible]
و برکاته فصل طریقه [illegible]
سجده سهو و تشهد ان ذکر بسجده
سهو بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و اله سلام بعد از سجود بسم
الله و بالله و السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله برکاته

هذا دعای هر شب

بسم الله الرحمن الرحيم

عدل یعنی انکه حق سبحانه وتعالی عادلست وظالم
نیست وبظلم رضا ندارد اما الکه ظالم نیست برای
اینکه هرکه ظلم میکند یا محتاج است یا نادان واحتیاج
ونادانی هردو قبیح اند وقبیح بر حقتعالی محالست
سیم از اصول دین نبوت یعنی باید اعتقاد کرد باینکه
جناب اقدس الهی جل جلاله برای نظام امور دین و
دنیا جمعی را اختیار کرده وبخلق فرستاده وایشانرا
معجزها کرامت فرموده تا راست گوی از دروغ گوا
امتیاز یابد وایشان یکصد وبیست چهار هزار پیغمبرانند
که اول ایشان ادم واخر ایشان محمد ابن عبد الله خاتم
النبیین است وسید المرسلین ونسب انحضرة تا بعدنان
باین طریق است شعر نام اجداد نبی را یاد گیر

باش از نقصان ایمان برحذر هست عبد الله عبد
المطلب هاشم عبد المناف معتبر پس قصی ابن کلا
ب مر کعب پس لوی وغالب فهر ای پسر مالک نضر
وکنانه ای عزیز پس خزیمه مدرکه الیاس ومضر پس
نضار ابن معد پاک دین بعد عدنان اسکو آمد خبر
چهارم از اصول دین امامت یعنی باید اعتقاد واقرار
کرد باینکه بعد از جناب رسول خدا وصی برحق وخلیفه
بلا فصل مطلق علی ابن ابی طالب است وبعد انحضرة امام
[illegible] امام حسن وبعد از انحضرة امام حسین وبعد از و
حضرة امام زین العابدین وبعد از و حضرة امام محمد با
قر وبعد از و حضرة امام جعفر صادق وبعد از و حضرت
امام موسی کاظم وبعد از و حضرة محمد تقی وبعد از و حضرة

امام

[illegible]

الی یوم القیامة ولهذا ایشان هرگز علم کلام
واصول فقه تصنیف نکرده اند مگر بسبیل رد بر اهل
ضلال وتعلیل مسائل این فن واجماع ایشان
بقران وحدیث اهل بیت وهرگز نگفته اند که قول
میت [illegible] رد وتقلید غیر مجتهد حی جایز
نیست [illegible] این کلمات [illegible] ده مبتدع بر اصلی فا
[illegible] اهل ضلالت ناشی شده قسمی دیگر اند
که در بعضی فتاوی مستند بقران وحدیث میشوند
وبعضی دیگر برای خود میسازند وبنای ان باصلی
[illegible] نهند که امثال ایشان بنهاد وضع کرده
اند وبقول خود تصرف نسیان را احکام شرعیه
میدانند هرچند روز تغییر رای خود نموده خلاف
قول خود میگویند ومینویسند وگاهی دعوای
اجماع میکنند در مسئله ودر کتابی بار دیگر
خلاف آن فتوی میدهند ودر آن با اجماع خلاف
ان [illegible] هذا کتاب یا کتاب دیگر از مصنفات
خود [illegible] شیخ [illegible] کتابی تصنیف کرده

در ذکر مسائلی چند که شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله
در آنها اجماع دعوی کرده بر حکمی و باز خود در
آنها بخلاف آن حکم فتوی داده یا اجماع بر خلاف
آن حکم نیز دعوی کرده و قریب به هفتاد مسئله از این
مقوله ذکر کرده از شیخ طوسی تنها تا بدیگران
چه رسد پس اقوال و مصنفات این طایفه را
اعتماد نشاید و حفظ آنها قلیل الفایده باشد
و لهذا ایشان منقول است که قول میت همچو میت است
فتاوی مجتهد زنده نباشد اعتماد بر قول او نیست
و تقلید او جایز نیست چرا که خود بر رایهای
خود اعتمادی نداشته اند بنا بر این سخن که قول
ایشان اعتبار داشته باید که اعتبار نداشته
باشد و چون این سخن قول ایشان است اما فوق [illegible]
من حیث المجموع سوال اجماع چه معنی دارد که
من حیث لا یشعر متفق باشند بر امری چنانچه
در مسئله اجماعیه که لازم است جواب اجماع نیز
دو قسم است اجماع معتبر و اجماع غیر معتبر
اجماع معتبر آنست که جمیع امت با هم فرقه امامیه
من جمله

و[illegible] نظر بقطعی و علمی بودن کتاب و سنت نیست
بلکه منافی صریح است چنانچه گذشت و نص مجادله هشام
با آن شامی که دلالت بر آن دارد بس ای خردمند غافل
[illegible] مسکوته و [illegible] آنکه کار خود را خراب میکنی
آنکه [illegible] تحقیق سر او [illegible] دینی [illegible] و تو نمیدانی
اینکه این دلیل ما است که احتیاج با امام (ع) ضرور است در
هر عصری و کتاب و سنت نظر بظنیت آنها و عدم قطعیت
آنها و کثرت وجود احتمالات در آنها رفته رفته
از آرا و اهوای دوران زیاد شده و اقوال متشتت گردیده
و بتطاول الازمنه و [illegible] و معاندین گاه بود
که تحریف شده و کم کم دین از میان رفتی پس امام معصوم
ضرور باشد که نگذارد که دین از میان برود و حق را
از [illegible] نگهدارد و مضمون اخبار وارده بلی و هم
حجه و معصوم و سایر عصر همین است کسی از زاد المومنین
[illegible] نقصهم و ان نقصوا شیئا ازادهم و بر معصوم (ع)
لازم [illegible] المکلفین [illegible] اخبار ایشان

بر آن بلکه وظیفه او ارشاد امت است بلی مادر [illegible]
خلاف مع التمکین و عدم الاضطرار چون چند [illegible]
بر او واجب است مع التمکین لا مع العدم و از [illegible]
حضرت امیر المومنین و سایر ائمه الطاهرین [illegible]
حضرت امام حسین (ع) ترک جهاد نمودند و اظهار
بسیاری از احکام را تقیه نتوان نمود پس تکلیف
امام چون تکلیف ما است مختلف میشود با اختلاف
احوال و اختیار و اضطرار پس وجود امام معصوم
از او حفظ شریعت است از اضمحلال و [illegible]
و این مجمل ادله سنته جاریه است در ازمنه ائمه طاهرین
و الحال تا روز قیام و برکت وجود مسعود
صاحب الامر (ع) دین روز بروز در قوت و انتشار
و شیعیان روز بروز در زیادتی و قوت پس اگر
چه غایب است او صنفی اصلی خود را که مقصود از
وجود ایشان است بعمل می آورند و [illegible]
بعنوان قطع [illegible]

مقدار [illegible] صغری بدیهی و جهل [illegible] نیست بلکه مسلم
خصم نیز چه دعوی علم که زیاد از ظن است [illegible]
و رجحان مطلق که ما به الاشتراک میان ظن و علم [illegible]
علم و یقینی است و بر مدعی اثبات زیادتی است
[illegible] دانستی و اما کبری پس بدیهی است نظر بآنکه مقدمات
قطعیه جمع شده اند [illegible] بقای تکالیف ضروری دین [illegible]
[illegible] علیه اضطرار است و خصم نیز مسلم دارد چو سد باب العلم
بآنها است در اکثر احکام الهیه که متعلق احتیاج [illegible]
نظر بآنکه مستنبط و دلیل بآنها با عقل است و عقل در
بسیاری از جاها مستقل بادراک آنها نیست و احکام ظنیه
از من حیث هی چون قیاس و رای و استحسانات اعتبار
ندارد و اخبار نیز بر او متواتر نیست و اجماع نیز منعقد
نشده است و اجماع قطعی که عبارت از اجتماع جمعی بر حکم
از احکام الهی که کاشف باشد از قول معصوم (ع) یا رضای
بعنوان قطع و یقین در اکثر جاها نیز مفقود است
چه در آن نظر بکثرت اختلافات فتوی و روایت
محقق باشد پس غالبا در محل [illegible]

کند بمجرد که کفایت میکند با تخصیص مخصصات و وجوه
او نشود چون دعوی مثلا که اجماع بر وجوب او در زمان کی
چه محقق نیست لهذا تا چه قدر بیان واجب است و مانند
این همه اجماع بر او محقق نیست بلکه باید با امور ظنیه
ثابت شود بالبدیهه پس منحصر شد در کتاب و سنت
الی چه قطعی المتن نیست اما ظنیة الدلالة است که
وجوه و احتمالات میباشد و اثبات دلالت و
بر مرادات بسیاری از علوم لغویه است از نحو و صرف
و اصول و مانند اینها و اوکثر اینها ظنی است و علم رجال
راهی نیست مثلا کی متفق امر شیء با موقوف است استدلال
بان امر بر وجوب مثلا بانکه او بی قرینه حقیقت است در آن یا
و بی نقل بر حقیقت بودن موقوف است بانسبا بجریان از قرینه
صارفه صنی الخطاب اذ قوا بین حالی فمقالی چون شفاهی است
او مختص بحاضرین است و نفی قرینه موقوف است باجرای اصل
مانند عدم قرینه و امثال این اصول بر تقدیر ثبوت حجیت
انها بی شبهه ظنی میباشد چه تخلف انها ممکن است که در
جاها محقق او وقوعی است [illegible] قرینه [illegible]

رسیده

رسیده مثل جائی باشد که قرینه او بعد از تتبع ظاهر شد
و بمجرد تتبع و نیافتن قطع بعدم نمیتوان نمود چه عدم
وجدان دلالت بر عدم وجود نمیکند و قیاس بر صیغه
کن سایر الفاظ در خصوص لفظ عام و مطلق و مانند
اینها که دلالت انسان بر حقیقت خود مراتب شتی از امر
حقیقت خود ضعیفتر است و قیاس کن اخبار متواتره
لفظیه را با کمی آن و اعتضاد آن در معنی و بی در اخبار
متواتره معنویه نیز بسیار کم است که وفا بعشری
از هزار تنیک احکام الهیه ظنیه نمیکنند و اما اخبار احاد
ظنیه پس علاوه بر آن از جهت ظنیه میباشد
سند او دلالت و تعارضها مع العمومات و الخصوصات
و دعوی قطعیت [illegible]
[illegible] ضرورت
و وجدان [illegible] کتاب
الله تعالی و اخبار متواتره لفظیه گفته شد و اما
[illegible] میباشد [illegible]
[illegible] علما و قدماء امامیه

و نهایت نقد و انتخاب نموده اند و صحیح انها را از سقیم
تمیز داده اند [illegible] باید عمل نمود و
استفاده قطعیه از انها [illegible] در نهایت ضعف است
چه اول [illegible] تصحیح
نظری اجتهادی خود ایشان باشد و تصحیح ایشان
بر دیگری حجت نیست و دلیل قاطعی بر حجیت آن نیست
و بر مدعی ثبات و شاهد بر این اولا انکه بر تقدیر
قطعیه چه احتیاج خواهد بود [illegible] سلسله
روات و تعرض بحال ایشان از وثاقت و ضعف
و غیر ذالک من الامور التی حالیه که متفق علیه قدماء
بوده است و اخبار نیز مستفاد میشود [illegible]
باید مشایخ محدثین متاخرین از کلینی علیه الرحمه
مثلا چون شیخ صدوق و شیخ طوسی اکتفا بکتاب کافی
نمایند و کتب احادیث جداگانه تالیف نمایند و بجهت
احادیث کافی [illegible]
با اینکه از کلام صدوق و شیخ طوسی علیهما الرحمه [illegible]
جاها بر می اید [illegible]

با انکه

که بایدش یکی از آنها را تناول نماید بجهت حفظ نفس
و اجنبی چنانچه فرض شد الحال بایدش که سعی نمود
در تحصیل ظرفی از آن دو ظرف که در آن سم یقینا
نباشد و هر گاه متمکن باشد از تحصیل علم نتواند
اکتفا بظن نمود فضلا عن الشک و اگر عاجز شد
از علم و متمکن از آن نشد و متمکن از تحصیل ظن
شد بایدش در این صورت عمل بظن نمود و چاره غیر
از آن ندارد چه متمکن از اجتناب هر ظرف نیست نظر
بضروریت حفظ نفس [illegible] از علم چنانچه فرض شد پس
امر او در این صورت منحصر میشود در اختیار یکی از دو ظرف
[illegible] السم باظرف [illegible]
[illegible] منشا ترجیح مرجوح بر راجح
بود و آن قبیح است عقلا پس باید اکل از ظرف
مظنون السلامة نماید و بدیهه عقل شاهد است
که [illegible] اولی است از ترک هر دو و توقف
[illegible] قطعا و یقینا و از استعمال

طرف مظنون الا فقد چنانچه دانسته شد واین
واضح است و گمان نمیکنم که صاحب شبهه خود دیده حتی
مسئله تامل نماید و حکم بلزوم بظن خواهد بود
والا از این سید [illegible] میشود که در این مسئله چه میکنی
نفس تلف خواهد شد قطعا اختیار طرف موهوم
السلامت میکنی ترجیح مرجوح بر راجح میدهی و مخالفت
عقل بدیهی نموده ای و اختیار احتیاط میکنی و عدم
امکان آن در این فرض بدیهیست و شبهه نیست
که این قضیه و مانند آن قضیه است که باید جناب
اقدس الهی را در این حکمی در نفس الامر باشد یا نه
واخذا بعد ذلک اعتبار بسوی حکم الهی چنان است
که گفته شد عقلی لزوم عمل بمظنه و وجوب ترک
موهوم و عدم جواز توقف پس ثابت شد ببدیهة العقل
والنقل از کتاب و سنت و ضرورة دین اسلام
که جناب اقدس الهی نهی از عمل بمظنه در حال اضطرار
و ضرورت نموده است و معلوم میشود اجماع [illegible] را هم
فرموده

فرموده است از عمل بظن در کتاب و سنت [illegible] ضرورت
مختص است بحال اختیار و تمکن از علم نه مطلقا
و از اینجاست که سید مرتضی علم الهدی که یکی از اساطین
متکلمین امامیه است و مؤسس حرمت عمل بمظنه تصریح فر
موده است که این در صورت تمکن از علم است و اما
با عدم تمکن انسان عمل بمظنه جایز است و با این خصوص رد
نموده شبهه را که مخالفین در مسئله تکلیف [illegible]
با علم امر بانتفاء شرط وجوب دون ما هو [illegible] که سید
مرتضی مرحوم و غیر ایشان از علماء امامیه منع آن
نموده اند بنظر دقیق عقلی آن چنانچه بر هر عاقلی واضح است
شبهه [illegible] ایشان آنست که هر گاه جایز نباشد
تکلیف مذبور بر هیچ کس واجب نخواهد بود اقدام با
امر الهی چون شی ای [illegible] انها بسیار [illegible] و مکلف
عالم با کثر انها نیست و احتمال فقد انها را در نفس الامر
میدهد و با احتمال فقد شرط که مستلزم فقد مشروط است

علم بان تکلیف بهم نمیرسد و هر گاه علم بعدم نرسید
اقدام بان تکلیف لازم نخواهد بود چه یکی از شرایط
علم بان است و فرض شد که او عالم نیست و این منشاء
این میشود که عاصی در عالم بهم نرسد الا نادرا و جواب
شبهه مذکور را باین طریق نموده اند که منع میکنیم
اشتراط علم را بلکه ظن قائم مقام او شود در صورت
عدم تمکن از و چنانچه در محلش بیان نموده ایم این
کلام [illegible] در تحقیق آن نمیشود
و بهمین مسئله [illegible] الزام اخباری میشود که در این
مسئله شرعیه چه میکنی یا اقدام بتکالیف خود
علمی نمائی یا بطریق ظن اگر بطریق علمی عاقل باید
که شبهه [illegible] در تجویز تکلیف [illegible]
از کجا بهم میرسانی و شبهه [illegible] مخالفت
عقلی بلکه نقلی [illegible] اگر بطریق ظنی شوی مخالف
مذهب خود نموده در حرمت عمل بظن و اقدام بهیچ
نکنی باید دهری مذهب شوی بهر حال
[illegible]

و گفته ایشان با جماعت از فقهای اعیان که مراد
گفته مصححین از فقهائیست اگر نگوییم که آن صحیح است
و بنا بر این باید منصف لا اهل درجه [illegible]
[illegible] میتواند که ترجیح گفته تصحیح را بر مقابل
دهد خصوصا مع ذلک قطعی داند و بر تقدیر تسلیم ترجیح
را اصلا متعارضند که غالب [illegible] احکام چه میکنند
و تعارض چه نحو رفع مینمایند اگر بظنون اجتهادیه
که مجتهدین بنا بر آن گذاشته اند رفع مینمایند
پس بالاخره با مجتهدین هم اتفاق و اگر به ترجیحات
رجوع باخبار وارده که در ترجیح میکنند پس انها
با یکدیگر [illegible]
که ذکر ایشان در اینجا [illegible] و اگر رفع انها را
از دلالت اخبار مینمایند دور لازم می آید پس
ناچار رجوع [illegible] میشود و مرجحات
[illegible] ظنون اجتهادیه که اخباری
[illegible]

چنانچه واضح است پس معلوم شد که مجتهد
در زمان غیبت چاره غیر از مراعات ظنون
اجتهادیه نباشد و تکلیف او تحصیل
قطع تکلیف محال است اگر گوید در تکلیف مظنه
او احتمال خطا است گوییم که در عمل به
اخبار وارده بر تقیه نیز هست و خود تصریح
نمود به جواز عمل به خبر وارد بر تقیه و اینکه
عامل به آن آثم نیست حال آنکه در اخبار
بسیار وارد شده است که رشد در خلاف
ایشان است و وجهش واضح است والحمد
لله رب العالمین

م م م م

هذا من تالیفات آخوند ملا محسن

بسم الله الرحمن الرحیم

وهو حسبی و نعم الوکیل و اسئل الله ان یصلی علی

کنم مشکل این کار را و بنویسم برای شما که آیا بیابان
کنید و بعد از من اختلاف نکنید پس گفتند این مرد
هذیان میگوید بس است ما را کتاب خدا و دیگر آنحضرت
فرمود که من میگذارم در میان شما دو چیز که اگر به آن
ای شما چنگ زنید بآن دو چیز هرگز گمراه نشوید یکی
کتاب خدا و دیگری اهل بیت من و دیگر فرمود مثل
اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شود
رستگار شود و هر که تخلف ورزد غرق شود پس جماعت
اهل بیت آنحضرت را بگذاشتند و دیگران پیرو داشتند
و کتاب خدا را پس پشت انداختند و از هوای خود دینها
بر ساختند سوال آنانکه متابعت قرآن و اهل بیت
نمودند و بامامت ائمه اثنی عشر قایل شدند و از اعدا
ایشان تبرا نمودند باز در میان ایشان چرا این همه
اختلاف پیدا شده تا بحدی که قطب راوندی کتابی
تصنیف کرده در ذکر اختلافی چند که میان شیخ مفید
و سید مرتضی رحمه الله که هر دو از اعاظم این طایفه و اعاظم

اهل زمان خود بودند متحقق شده در آن کتاب نود و
پنج مسئله از علم اصول دین ذکر کرده که این دو بزرگوار
در آنها مخالفت یکدیگر کرده اند و در آخر آن کتاب
میگوید که اگر من استیفای مسائل اختلاف این
دو بزرگوار میکردم هر آینه کتابی بزرگ میشد
قدر اختلاف در مسائل اصول دین بوده تا بمسائل
فروع دین چه رسد جواب سبب این اختلاف آن بود
که چون اهل ضلالت پس از مطالعه کتاب و اهل بیت
رسول باز زدند علم کلام وضع کردند که جهت رد مبتدعه
و اسکات اعدای دین موضوع است بر وی بحث کردند و
تکثیر مسائل آن از راه با هوای خود نمودند بگمان آنکه
تصحیح امور عقاید دینیه خود بآن میکنند و همچنین
علم اصول فقه که آن نیز فنی است از جدل و مبانی آن
بر ظنون واهیه است که اتفاق را در آن بسیار نادر است
وضع کردند که استنباط احکام شرعیه و مسائل
فرعیه بآن نمایند و طایفه امامیه در زمان خوف
و تقیه

من حیث لا یشعر متفق باشند بر امری چنانچه هر که قایل
باشد بر این پیغمبر یا بمذهب اهلبیت قایل باشد بآن
بجهت اینکه آیه یا حدیثی که در آن امر وارد شده باشد بعینه
و اگر کسی مخالفت آن کند از دین یا از مذهب بیرون رود مثال
آنکه همه امت اتفاق کرده اند بر تحریم خمر و همه فرقه امامیه
متفق شده اند بر وجوب مسح پاها در وضو بحیثیتی
که اگر کسی با امت خمر را حلال داند از دین بدر رود و اگر
کسی از فرقه امامیه شستن پاها را در وضو اعتقاد کند
از مذهب امامیه بیرون رود این قسم اجماع را ضروری
دین یا مذهب نیز گویند و بتواتر ثابت میشود مثل این
اجماع غیر آنست که مخالف قرآن یا حدیث باشد بلکه
از آن البته مستندی از کتاب یا سنت میباشد چرا که همه
امت غیر آن باشد که از پیش خود سخنی اختراع نمایند
بی آنکه در قرآن یا حدیثی باشد چه جای آنکه مخالف آن
باشد و حضرات ائمه معصومین فرموده اند که هرگاه
که هر حدیثی از ما بشما برسد آن را بر قرآن و حدیث نبوی
عرض کنید آنچه موافق آن باشد قبول کنید و الا رد کنید

پس هرگاه حدیث ایشان را بجهت عدم موافقت قرآن و حدیث
نبوی رد باید کرد اتفاق آرای مردمان [illegible] بطریق اولی
رد باید کرد و اجماع غیر معتبر است که بعکس [illegible]
از امت یا فرقه امامیه مذهبی اختیار کنند و اتفاق آرای
مردمان بر آن ادعا کنند از روی کید و تلبیس یا از روی
غرض و تخمین و اگر کسی تتبع کند مخالف مذهب در ائمه
فرقه امامیه بیابد مثالش اجماع امت بر خلافت ا[illegible]
دعوی کردند اهل ضلالت از روی تلبیس و فریب و از کتاب
و سنت بر آن حجتی نداشتند بلکه مخالف کتاب و سنت
بود و خیار صحابه مثل اهلبیت آنحضرت و سلمان
فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار
بن یاسر و حذیفه بن الیمان و غیرهم رضوان الله علیهم
مخالفت آن کردند تهرعا و تطوعا و همچنین اجماع فرقه
امامیه بر اشتراط حضور امام معصوم در وجوب
عینی نماز جمعه که جماعتی از متاخرین دعوی میکنند
از روی ظن و تخمین با آنکه مخالف کتاب و سنت و نصوص
صریحه ائمه معصومین ع است و بسیاری از علمای این
فرقه

فرقه تصریح بعدم آن کرده اند خصوصا اخیار و اکابر ایشان
مثل آن کسانی که [illegible] ایشان نقل آن خبر او در رسول است
و هر کی از قرآن و حدیث تجاوز نمی نمایند زمان ایشان
نزد مان اهلبیت نزدیک بوده است او با احکام دینیه
اعرف بوده و مثل این اجماع متواتر نمیباشد و آن اجماع
منقول بخبر واحد میگویند و فی الحقیقة اجماع
نیست سؤال اجماع اگر مستندی از قرآن و حدیث دارد
آن مستند حجت است پس اجماع چه فایده دارد و بجا[illegible]
و اگر مستندی ندارد حجت نیست و کذا قول ائمه باید که اگر
وجه باید که حجیت اجماع معتبر مستند میبود از دو جانب
کفیم و فایده آن اینست که اگر دو حدیث متعارض شوند
و یکی موافق آن اجماع باشد و دیگری مخالف و راوی
هر دو در عدالت و ضبط و فقه مساوی باشند آن
موافق را ترجیح دهند بر مخالف چنانکه در حدیث
ابن حنظله گذشت و اجماع غیر معتبر اصلا فایده
ندارد چه اگر مستندی دارد آن مستند حجت است
و اگر ندارد حجت بودن نشاید و آنکسی که این اجماع

در این امت پیدا کرد اصحاب سقیفه بنی ساعده بودند
که بواسطه اغراض فاسده و اهوای [illegible]
کردند آن اتفاق اهل نفاق را [illegible]
حجت شرعی ساختند و بر آن ضلالت [illegible] اجماع
اصل و پیشوای همه ضلالتها شد [illegible]
نیست بعد از آن باطلی را رواج دهند هر چه فرض
از کتاب و سنتی بر آن نداشته بدعوی اجماع متمسک
شدند و اگر کسی خلافی پیدا شود آن مدعی اجماع اگر
میبود میگفت این مخالف که تو پیدا کردی معلوم
و مخالفت معلوم النسب قدح در اجماع نمیکند چراکه
معلوم النسب یقین امام معصوم نیست و اجماع حجیته
آن حجت است که مشتمل بر قول معصوم است و هرگاه
که اشتمال بر قول معصوم را از آن توان دانست که موافق
قرآن و حدیث باشد هرگاه موافق نباشد یا مخالف
باشد چون توان دانست که مشتمل بر قول او ست و اگر غیر
امامی بود میگفت مخالفت او قدح در اجماع نمیکند
یا هر دو میگفتند که این اجماع در عصر دیگر منعقد شده
قبل از ظهور مخالف یا بعد از آن پس هیچ مخالف اعتباری ندارد
و هیچ

و هیچ دعوی نمیکنند در این اتفاق آرای مردمان در
[illegible] نیست و حال آنکه پنج شش کس
[illegible] متفق نشوند و بعد از تحقق چون
[illegible] انتشار ایشان در بلاد متفرقه
[illegible] بر مثال امامیه که تقلید را واجب میدانند
[illegible] بر غیر معصوم و اظهار ما فی الضمیر را لازم
در حال غیبت کبری راهی با امام ندارند و در حال حضور
امام معرفت او را بشخصه واجب میشمارند و با معرفت
شخص احتیاج ما لا یعنیه دارند و بالجمله کار اجماع بحدی
رسیده که امامی در مسئله دعوی اجماع میکند در
حکمی که غیر از آن هیچکس یافت نشود که بآن رفته و
مستندی دیگر از آن حکم سوای آن دعوی چیزی دیگر نیست
و اگر کسی خلاف پیدا کند معلوم است که مؤخر امثال آن مخالف
خواهد گفت در جواب که مدعی پیشتر و امامی دیگر بر
خلاف آن حکم میکند و مستندش نیز منحصر در دعوی
اجماع است و آن نیز همان میگوید و تا بحدی که چنین میگوید
صاحب [illegible] در مسئله نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم
که فقهای امامیه بر سه قول اختلاف کرده اند و بعضی [illegible]

انا قوم تقلید دعوی اجماع میکنند چنانچه از رساله شیخ
زین الدین علی بن احمد که در تحقیق این مسئله نوشته
معلوم میشود ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار گویا
انا هم سابقه هر که گمراه شده مثل این جماعت مقلد
می بودند که میگفتند [illegible] که با ایشان
فرستاده شده بودند که ما بآنچه شما فرستاده شده اید
متفق باقتدای در این دینی که داریم و همیشه آبای
ایشان بر این بوده شما را حال آمد و آید که ما را در
دین بگیر وانید بجهت چیزی چند که اختراع کرده اید
شما منکریم انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم
مهتدون ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا
اختلاق و انبیاء میفرمودند که چرا بر دین شما و استادان
شما چیزی نفهمیده باشند و راه نیافته باشند
بجهتی از عقل یا نقل او لو کان آباؤهم لا یعقلون
شیئا ولا یهتدون بعد اتفاق و اجماعی که مستند
نداشته باشد [illegible] که کذلک ما ارسلنا
من قبلک من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آبا
ءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون قال اولو
جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا بما ارسلتم
به

به کافرون سؤال اهل هدایت بچه نحو توان شناخت
و اهل ضلالت را بچه علامت یا ضابطه هست که بآن
ممتاز فرقه ناجیه و فرقه هالکه را توان نمود جواب
هر یک از فریقین را علامتها و نشانها هست که بآنها
از یکدیگر ممتاز شوند اما اهل هدایت نشانه و علامت
ایشان آنست که اکثر گفتار ایشان موافق فعل ایشان و اکثر
عبادت ایشان بتقویت یقین و مراقبت قلب و اهتمام
بعلوم باطن و معرفت طریق آخرت و سلوک و بحث
مفسدات اعمال و مشوشات قلوب و مایل بترفه (?)
مطعم و ملبس و تجمل در لباس و مسکن نیستند
بلکه خواهان اختصار و اکتفاء باقل را مند همواره
حزین و شکسته قلب و مرتاض در باطن و مزاح و خشنود
و متواضع در ظاهر از دنیا معرض و از سلاطین متغض
و [illegible] بفتاوی و داعیی متعرض و در حال اضطرار
با اختصار در آن وقت بر چیزی که گویند مطابق قرآن
یا حدیث بر سیده باشد یا مختلف رسیده باشد
در آن توقف مینمایند و امر باحتیاط میفرمایند و اعتماد

ایشان در علوم بر شریعت و صوفی [illegible]
تن بر تقلید آبا و اسلاف سوی تقلید [illegible]
از تحقیقات امور مجتنبند اکثر چیزی [illegible]
باشد چه اعتقاد اکثر [illegible]
اکثر من فی الارض یضلوک عن [illegible]
الا الظن وانهم الا یخرصون [illegible] اعمال
ایشان نظر میکنی اکثر آن شبیه بر اعمال [illegible]
میبابی که از حضرات ائمه معصومین منقول
و همواره تفتیش احوال پیغمبر و اهلبیت و سیر
آنحضرت و کیفیت سلوک ایشان در راه حق مینمایند
تا با ایشان تشبیه و اقتدا نمایند چنانکه از پیغمبر [illegible]
که فرقه ناجیه کدامند فرمود که ما انا علیه الیوم
من و اصحابی من بر آنیم و مراد از اصحاب اهل بیت
چنانکه در حدیث دیگر تصریح بآن شده است [illegible]
در شان اهلبیت این طریق [illegible] که [illegible] سالک
این طریق غرق دریای یقین [illegible] هر چه شنوند و بینند
حق شنوند و حق بینند صفحه دل ایشان از حرف
غیر پاک و سر ایشان در قدم هر نبی سر و پا خاک
باشند

باشد [illegible] دل ایشان زنگ نیارد و باده توحید شان
[illegible] همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه
رنگ [illegible] آزاد است و نشان اهل هدایت
[illegible] تشخیص بامثال این علمای
[illegible] ایشان فرا میگیرند
[illegible] و خدمت ایشان میکنند
[illegible] قیامت با ایشان محشور خواهند بود چنانکه
حدیث آمده که یحشر المرء مع من احب و اما اهل
[illegible] نشانه علامات ایشان بر خلاف اینها است
اکثر فعلشان موافق قول نیست و اکثر اهتمام ایشان
تحصیل علوم است که در دنیا بکار می آید و سبب
فوائد [illegible] و تقرب سلاطین [illegible] مشغول و همیشه
با اهل [illegible] و مطعم و ملبس و تجمل در لباس و مسکن
و غیر آن میباشند تمام بمناظره و مجادله و غلبه
بر خصم و افحام و الزام میکنند و نفی علماء و
اولیاء سیما [illegible] میکنند و از ایشان خود تصریح و
تعریض در مجالس و محافل مینمایند و خوشحال
و خندان و فرحان بحسب باطن بد خو و غلیظ

ومتکبر جست ظاهر میشاشند و در غیبت حضرت امام
در فتوی میدارند و مسارعت و مبادرت بان
مینمایند و جواب مسائل از پیش خود و رأی مستنبط
از اصول موضوعه امثال خود میگویند یا از مجتهدی
نقل میکنند که معلوم ایشان [illegible] مجتهد
آن از کجا گفته و مستند [illegible] خود چه قسم
بوده یا میگویند این مسئله اجماعیست و غیر ندانند
که اجماع چه معنی دارد و علم بان چگونه حاصل میشود
کی دو مستند ایشان در این مسئله چیست و کدام است
و اکثر تابع محدثات امور و بدع مشهوره جمهورند
و چون اعمال و اخلاق ایشان نظر میکنی اکثر بعید
و منافی اعمال و اخلاق منقوله از اهل بیت میبابی
و هر کی پروای دانستن سیرت ایشان ندارد و
اگر مجال آن مقوله بگوش ایشان برسد میگویند
ایشان معصوم بودند و ما کجا و تشبه با ایشان
از کجا و همانا دوستان ایشان گفته اند کسی که گفته
جمعی تقلید قشر را از سر بیرون انداختند و فطرت

اصلی

اصلی را سنی نکون ساخته اند نفی اولیا و دوستان
بسیار کنند و هر چه بگوش رسد انکار میکنند و
بظواهر شریعت و توابع قانع نباشند و از خود
نسخی چند سهو و ترتیب دهند و بر طبعشان گذارد
که باسی تقلید روند و نه توفیقشان باشد که
به تحقیق شتوند مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء
بیت از بهر فساد و جنگ جمعی مردم کردند بکوی
[illegible] ما را کم درمدرسه هر علم که آموختیم الله
فی القبر یضرهم ولا ینفعهم و علامت عوام
ایشان آنست که در اعمال و اخلاق تشبه بامثال
ایشان کنند و مسائل دینیه خود از ایشان فرا
گیرند و محبت ایشان ورزند و خدمت ایشان
کنند و در قیامت با ایشان محشور خواهند بود
و هر که از علما و عوام بفرقه اولی نزدیکتر است
بضلالت اقرب است و انها در درجات [illegible]
بحسب درجات بهشت و اسفلها
بحسب درکات دوزخ و همیشه بو

میرسد و صفی میکنند و از حق بعید اند و [illegible]
امید میدارند سؤال نشانهای اهل سعادت
در کم کسی یافت مشهور نبود [illegible] فرقه بسیار
کم میباشند و اکثر مردم [illegible] باشند
جواب کم [illegible] است [illegible]
که و قلیل من عبادی الشکور [illegible]
ولکن اکثرهم لا یعقلون و لکن اکثرهم لا [illegible]
و لکن اکثرهم لا یفقهون و ما اکثر الناس و
حرصت بمؤمنین و ان تطع اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله و ما یؤمن اکثرهم بالله
الا و هم مشرکون و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن
و الانس و حضرت امام ابی جعفر محمد الباقر روایت است
فرمود که مردمان همه بهایمند پس فرمود مگر اندکی
از مؤمنان پس فرمود مؤمن کمیاب است [illegible]
کمیاب که آنحضرت دیدم و گفتم فدای تو شوم
شیعه و [illegible] بر خوردن [illegible] گفته
را تمام نمیتوانیم که آنحضرت فرمود

ایا حد

ایا حد کنم تو را تعجب [illegible] از مهاجر و انصار همه
رفتند مگر او و اشاره بدست مبارک فرمود یعنی
سه کس پس من گفتم فدای تو شوم چه شد حال عمار
فرمود خدا رحم نماید عمار را که بیعت کرد و شهید شد
[illegible] گفتم چه فضیلت بهتر باشد از
[illegible] فرمود و گفت تو شاید
[illegible] کما و مثل او سه کس مثل سلمان و ابوذر و
و مقداد بود رضی الله عنهم چه اخبار در حدیث دیگر
و [illegible] شده بان و در بعضی از اینها مذکور است که
[illegible] پس [illegible] کرد و باز گشت و اگر خواهی کسی را
که شک نکرده و در خواطرش خطور نکرد یعنی در امر
حضرت امیر المؤمنین پس مقداد است و پس و اما
سلمان بخاطرش رسانید که نزد حضرت اسم اعظم
است اگر بخواند انجماعت را بزمین فرو برد و انهم
چنان بود و اما ابوذر از حضرت او را امر
بسکوت نمود و امتناع ننمود مگر [illegible]
جعفر صادق فرمود که زن [illegible]

گوگرد احمر پس که دیده است از شما گوگرد احمر را [illegible]
موسی کاظم ع فرمودند که هر که بود [illegible]
مؤمن نیست لیکن اکثر [illegible] که مؤمن
با ایشان [illegible]
[illegible] که دنیا [illegible]
[illegible] میبود
او را یاد میکرد [illegible] که میفرماید ان
کان امة قانتا حنیفا و لم یک من المشرکین
آنکه بعد از [illegible] حق تعالی او را مؤمن [illegible]
[illegible] هیچ کس شده اند آگاه باشید
که بخدا قسم مؤمن [illegible] و اهل کفر [illegible]
فرمود که [illegible] خلق [illegible]
که مؤمنان با ایشان [illegible]
باشند با ایشان [illegible]
[illegible] و از حضرت رسول منقول است که
[illegible] مؤمن [illegible] روی زمین [illegible]
[illegible] مستغنی میشدم از جمیع خلق
خود

[illegible] کردانید [illegible] او را ایمان [illegible] که محتاج
شود [illegible] هرگاه ایمان منحصر در این فرقه
[illegible] مردمان را کافر توان خواند
اهل [illegible] در این فرقه قلیلند [illegible] ایمان
[illegible] هر مرتبه نوعیست از کفر
[illegible] بعد از اطلاع بر مراتب ایمان و کفر فهمید
[illegible] اطلاق لفظ کافر [illegible] بر کسی که متصف باشد
بمرتبه کفر و نوعی از انواع آن یعنی خاص شاید
پس مؤمن و کافر توانند بود [illegible] اعتبار و نسبت
مرتبه که مقابل یکدیگر نباشند لکن کافر علی الاطلاق
نتوان گفت مگر کسی را که هیچ مرتبه از مراتب ایمان را نداشته
باشد چنانکه مؤمن علی الاطلاق [illegible]
[illegible] که هیچ مرتبه از مراتب کفر [illegible]
باشد و او را مؤمن ممتحن و شیعه [illegible] متقی یعنی خاص گویند
و شیعه یعنی عام شامل [illegible] است
از مؤمن غیر ممتحن و شیعه [illegible]
و مخالف [illegible]

کامل چیست و مراتب هر یک از ایمان و کفر چند و کدام است
جواب ایمان کامل گرویدن و گردن نهادن و تن در
دادن است خدای را بدل و زبان از برای خدای عز
و جل نه آنکه طبع و هوی او در آن راضی باشد از روی
علم و بصیرت [illegible]
در ایمان کامل پنج شرط [illegible] و بوجود
مرتبه از مراتب ایمان محقق میشود و بفقد
نوعی از کفر ثابت میگردد پس مراتب هر یک پنج است
آن با فقدان شروط خمسه محقق میشود [illegible]
و گردن نهادن و تن در دادن است خدای
و جل و این مرتبه اول است از ایمان و کفر مقابل این مرتبه
انکار و جحود خواهد بود و آن اینست که گردن
ننهد و تن در ندهد فرمان خدا را یا از روی [illegible]
و علو چون ابلیس لعین که چون گفتند سجده کن
امتناع نمود چنانکه حق تعالی میفرماید ابی و استکبر
[illegible] کافرین یا از روی تقلید آبا و اسلاف
[illegible] که چون بایشان گفتند [illegible]
[illegible]

مطلب اول

در آنکه مکلفین مامورند بوصیت کردن قال الله
تعالی سوره البقرة كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ بعضی از مفسرین این را بدین طریق
تفسیر کرده اند الله یعلم که فرض کرده شد بر شما چون حاضر
شود یکی را از شما اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر
آن اگر بگذارد مال بسیاری وصیت کردن برای پدر
و مادر و برای خویشان و نزدیکان بانصاف نوشته شد این

وصیت نوشتنی بحق والدین واقربا بعضی قایلند که حکم این آیه منسوخ است

بآیهٔ مواریث واقوال بن میراثست وصاحب کشف العرفان

در جواب قیل گفته است که شرطاست که در میان

این ناسخ ومنسوخ منافاتی باشد ومنافاتی در

میان اینتین نیست بواسطهٔ آنکه وصیت کردن

باعث زیادتی صله است وایضا اصل عدم نسخ است

وبر تقدیر تسلیم نسخ رافع در حدیث نه جوز و

اجماع منعقد است بر منع وصیت وصیت از ثلث

وارث

لم یصلو ... فیها اوترک حتی علی الصراط

ثمانون حقبا کل حقب ثلثماه وستون یوم

... الدنیا من اولها الی آخرها یعنی هرکه نماز

... وقتها دانکند یا ترک کند بازدارند او را در

... هشتاد حقب هر حقبی سیصد وشصت

روز باشد وهر روزی موافق طول دنیا بود

از اول تا آخر دیگر رسول صلی الله علیه واله فرموده

من ترک الصلوة متعمدا یحی فی النار ثمانین

حقبا یعنی هرکه نماز را دانسته ترک کند هشتاد

حقب در دوزخ بماند هر حقبی ششهزار و

چهارصد سال دیگر رسول فرموده ان تارک

الصلوة لا یجد ریح الجنة یعنی ترک کننده نماز

ابد بوی جنت را دیگر رسول فرموده

الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام

ومن ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون

دین بود پس هرکه نماز را بپای دارد دین را

بپای داشته وهرکه نماز را ترک کند دین را خراب

کرده باشد کر تو میداری نماز خود بپای

دین خود را داشتی قایم بجای زانکه دین را

ستون آمد نماز خانه دین بی ستون شود روا

دیگر رسول فرموده ومعنی حدیث بفارسی

انست که هرکه نماز صبح را ترک کند بیزار شود از

او قران وهرکه نماز پیشین را ترک کند بیزار

شود ازاو وپیغمبر وهرکه نماز عصر را ترک

کند بیزار شود ازاو ایمان وهرکه نماز شام را

ترک کند بیزار شود ازاو وفرشتگان وهرکه

نماز خفتن را ترک کند بیزار شود ازاو.

خدای تعالی دیکر رسول ص و قال ما یحاسب به الانسان
الصلوة فان قبلت قبلت ما سواه وان ردت
ردت ما سواه یعنی اول چیزی که حساب کنند
بر آدمی نماز است پس اگر قبول کند نماز را قبول
شود انچه غیر از نماز کرده واگر رد کند نماز را
رد شود انچه غیر از نماز است پس تحقیق شد
که هیچ چیز از خیرات وصدقات وحسنات
بی نماز پیش حضرت عز جل جلاله مقبول نیست
روز محشر که خانکه نماز بود اول پیش

نماز بود پس مکن در نماز ها تقصیر تا در آن روز
بات تحت نو فیر در بیان مانع زکوة قال الله
تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله
من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة یعنی پندارند انها که بخیلی
میکنند و زکوة مال نمیدهند انچه از فضل او
بما رسیده نیکی ما است زود باشد که ان مال را
مار کنم در کردن ایشان در روز قیامت
وقال الله تبارک وتعالی الذین یکنزون الذهب

والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی انکسانی
که کنج می نهند زر و نقره را و نفقه نمیکشند در راه
خدای تعالی یعنی زکوة مال نمیدهند بشارت باد
ایشانرا بعذابی دردناک که روز قیامت کرم
کنند زر و نقره را در آتش دوزخ و داغ کنند
با نها پیشانی و پهلوهای زنها را ایشانرا و بدنها

کوینده که این کنجهای شما است که شما ان نهاده اند
بود ید در دنیا دیکر رسول ص فرموده و معنی
حدیث بفارسی انست که هر که خدای تعالی او را مال
داد و زکوة انرا ادا نکند روز قیامت ان مالرا مار کند
بزرک وسیاه وسفید کردانند و کردن او اندازند
چون طوقی واین مار کشاده دهان او می درد
ومیکوید من مال و کنج نهانی توام که در دنیا زکوة
ان ندادی دیکر رسول ص فرموده الزکوة قنطرة
الاسلام یعنی زکوة پل اسلام است و هر که

زکوة مال ندهد ... ان ... میوج

فرموده لا یقبل الله ... نی که ...

ماله یعنی قبول نمی کند ...

زکوة مال خود را ندهد دیگر رسول صلعم فرموده

لا ایمان لمن لا صلوة له و لا صلوة لمن لا زکوة

له دیگر فرموده لا ینقص مال من زکوة یعنی کم

نشود مال بدادن زکوة اگر مال داری

زکوتش بده یعنی کج داخره ... که هر که نکوید

از مال کم نیفزاید باغ و بستان وده دیگر

بر و البحر الا بمنع

بیابان و بر در دریا

... فرموده حصنوا

اموالکم بالزکوة و داووا مرضاکم بالصدقة یعنی

... رسانید مالهای خود را بزکوة و دوا

کنید بیماران خود را بصدقه دادن

مال خواهی ای برادر بیشمار روز کوتش ده

که اید در حصار نبرد دزد و نه تاراجش بود

در امان باشد بفضل کردگار دیگر رسول

فرموده دربیان زکوة فطر ...

الفطر کان کمن الاصیام ل...

... بدارد و بیران نکه...

کسی است که روزه نداشته دیگر رسول فرموده

... من تمام الصوم اعطاء الفطر یعنی درستی

که روزه انگاه قبول شود که زکوة فطر داده شود

دیگر رسول فرموده صوم شهر الرمضان معلق

بین السماء و الارض لا یرفع الا بزکوة

الفطر یعنی روزه ماه رمضان او بخته است

على الله تعالى فهذا اللطف ... فتكون الامامة

واجبة ولما كانت علة الحاجة الى الامام عدم العصمة

اصل

الخلق وجب ان يكون الامام معصوما والا لم يحصل

غرض الحكيم لما كانت ... الامام غير موجبة

الجاء الى الخلق الى الصلاح امكن ... نفسه

والفساد بسبب كثرة الائمة فيكون الامام مواظ

في ساير الاقطار ويتعين بنوابه فيها لما كانت

العصمة امر خفي لا يطلع عليها الا علام الغيوب لم يكن

للخلق طريق الى معرفة المعصوم فيجب ان يكون

مقدمة

منصوصا عليه من قبل الله تعالى او من قبل نبي

او امام قبله ... لما ثبت ان العصر من اسلام

هو معصوم فكل امر اتفق عليه الامة في عصر

اصل

مما لا ينافي العقل كان حقا فالجماع الامة حق اصل

لما بحث وجوب عصمة الامام ولم تثبت العصمة
في غير الائمة الاثني عشر باتفاق الخصم ثبت امامتهم عليهم السلام لعصمتهم
وهو علي ابن ابي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي ابن الحسين ثم محمد الباقر
ثم جعفر [illegible] الكاظم ثم علي الرضا ثم محمد الجواد ثم
علي النقي [illegible] ثم محمد ابن الحسن صاحب الزمان
فيجب متابعتهم على كل احد **فايدة** سبب حرمان الخلق
عن امام الزمان ليس من الله تعالى لانه لا يخالف مقتضى
حكمته ولا من الامام لثبوت عصمته
فيكون من رعيته وما لم يزل سبب الغيبة
لم يظهر والحجة بعد ازاحة العلة وكشف الحقيقة
لله تعالى على الخلق والاستبعاد في طول عمره بعد ثبوت
امكانه ووقوعه في غيره جهل محض **مقصد** لما
كان الانبياء والائمة عليهم السلام يحتاج اليهم

فايدة

تبصرة

الامة للتعليم والتاديب وجب ان يكونوا اعلم واشجع
ولما كانوا معصومين وجب ان يكون اقرب
الى الله تعالى ولما كان الامام من رعيته صلى الله عليه وآله
وجب ان يكون النبي ص نسبته في الفضل الى الامام
كنسبة الامام الى الرعية **الفصل الرابع في المعاد**
ان الله تعالى خلق الانسان واعطاه العلم والقدرة و
الادراك والقوى المختلفة وجعل فيه تمام الاحتياج
بيده وكلفه بتكاليف شاقة وخصه بالطاف الخفية
والجلية لغرض عايد اليهم وليس ذلك الانواع كلهم
لا يحصل الا بالكسب اذ لو امكن بلا واسطة لخلقهم
عليه ابتداء ولما كانت الدنيا هي دار التكليف في
دار الكسب بما ان الانسان فيها ما لم يمكن بتحصيل كماله
فيها ثم يحول الى دار الجزاء وتسمى دار الاخرة **مقدمة** الذي

الفصل الرابع في المعاد

مقدمة

يشير اليه الانسان حال قوله انا لو كان عرضا لاحتاج
الى محل يتصف به لكن لا يتصف بالانسان شيء بالعرض
بل يتصف هو باوصاف هي غيره فيكون جوهرا ولو كان
هو البدن او شيء من جوارحه لم يتصف بالعلم لكنه متصف
به بالضرورة فيكون جوهرا عالما والبدن وساير
الجوارح الالة ونحن نسميه انما ههنا الروح **مقدمة**
جمع اجزاء البدن الميت وتاليفها مثل ما كان
واعادة روحه المدبر اليه يسمى حشر الاجساد وهو ممكن
والله قادر على كل الممكنات وعالم بها واجزاء الجسم
قابل للتاليف فيكون قادرا عليه **اصل**
الانبياء باسرهم اخبروا بحشر الاجساد وهو موافق
للمصلحة الكلية فيكون حقا لعصمتهم والجنة والنار
المحسوستان كما وعدوا بها حقا ايضا ليستوفي
المكلفون

اصل

نماز فرض ظهر یا عصر یا شام [illegible] یا صبح میگذارم ادا بجهت اینکه واجبست قربة الی الله

فصل دویم در مقارنات نماز و آن هشت چیز است

	اول نیت و در آن هفت چیز است
۱	تعیین کردن نماز
۲	واجب دانستن نماز
۳	دانستن اداء نماز
۴	دانستن قضاء نماز
۵	قصد قربت کردن نماز
۶	مقارن داشتن نیت بتکبیر الاحرام
۷	ایستادن در حال نیت تا باتمام نماز

	دویم تکبیر الاحرام و در آن یازده چیز است
۱	بزبان آوردن آن
۲	بعربی خواندن آن
۳	بی [illegible] خواندن آن
۴	مقارن داشتن نیت بتکبیر الاحرام
۵	ندادن مد و وقف همزه الله
۶	ندادن مد و وقف همزه اکبر
۷	به ترتیب خواندن آن
۸	شنوانیدن بنفس خود اختیارا
۹	اخراج حروف از مخرج
۱۰	نکردن قطع همزه از الله
۱۱	نکردن قطع همزه از اکبر

تتمه مقارنات نماز

	سیم قراءت و در آن شانزده امر است
۱	خواندن حمد و سوره در هر رکعت اول
۲	رعایت تشدید و اعراب
۳	رعایت کلمات و آیات
۴	پی در پی خواندن
۵	مراعات وقف در آخر هر کلمه
۶	بلند خواندن نماز صبح و دو رکعت شامین بر مرد
۷	مقدم داشتن حمد بر سوره
۸	گفتن بسم الله در اول حمد و سوره
۹	خواندن یک سوره را تمام
۱۰	کامل خواندن حمد و سوره
۱۱	بودن سوره غیر سوره عزیمه
۱۲	قصد بسم الله بسوره معین بعد از حمد
۱۳	نرفتن از سوره بسوره دیگر هرگاه از نصف گذشته
۱۴	بیرون آوردن کل حروف از مخرج
۱۵	بعربی خواندن حمد و سوره
۱۶	نگفتن آمین بغیر تقیه و خواندن تسبیح

	چهارم قیام و در آن چهار چیز است
۱	[illegible] ایستادن
۲	نجنبیدن خود ایستادن
۳	قرار گرفتن بر چیزی که حرکت نکند
۴	نزدیک گذاشتن قدمها

	پنجم رکوع و در آن نه امر است
۱	خم شدن چنانکه دست بزانو برسد
۲	خواندن ذکر یکبار یا سه بار
۳	بعربی خواندن ذکر رکوع
۴	پی در پی بجا آوردن افعال رکوع
۵	آرام گرفتن بقدر ذکر رکوع
۶	شنوانیدن ذکر بنفس خود اختیارا
۷	برداشتن سر از رکوع
۸	آرام گرفتن در سر برداشتن
۹	طول ندادن آرام گرفتن را

سبحان ربی العظیم وبحمده

بالنثر ومنه ما يسمى تشطيرا وهو جعل كل من شطري البيت سجعة مخالفا لاختها ومنه الموازنة وهي تساوي الفاصلتين في الوزن دون التقفية ومنه القلب وهو ان يكون الكلام بحيث لو عكسته وبدأت بحرفه الاخير الى الاول كان الحاصل بعينه هو هذا الكلام ويجري في النظم والنثر ومنه لزوم ما لا يلزم ويسمى التزاما وتضمينا وتشديدا واعناتا ايضا وهو ان يؤتى قبل

الروي او ما يقوم مقامه من الفاصلة ما ليس بلازم في السجع ومنه التضمين وهو ان يضمن الشعر شيئا من شعر الغير مع التنبيه عليه وقد يجعل شاملا للنظم والنثر ومنه الاقتباس وهو ان يضمن الكلام شيئا من القرآن او الحديث ومنه التلميح وهو ان يشار في فحوى الكلام الى قصه او شعر من غير ذكره فهذا ما هو المشهور من محسنات اخر كالتحديد والتسميط والترشيح والتشريع والمعمى واللغز وهما مع شهرتهما

صاحب الزمان و دوام دولت وقوام صولت ونظام سلطنت وكامرانى پادشاه جمجاه خلافت دستگاه السلطان بن السلطان الخاقان ابن الخاقان الموید بتایید ملك المنان ابو المظفر شاه سلطان حسین خلد الله ملكه و سلطانه و افاض

على العالمين عدله واحسانه

را بخوانیم تا حق سبحانه وتعالی

او را اسالتهای لبسیار وفرتهای

بیشمار بر سر آستان احمد مختار

پاینده وتابنده ومستدام

داراد وتیغش برا ورش

گویا از دم کرم حضرت امیر المؤمنین

فاتحه بخوانیم الهی ملکا معبودا

مسجودا احدا واحدا صمدا

دنیا

دنیا برادر اندوه کبیر سر فوج

ایمرگ تو هزار خانه ویران کردی

در ملک وجود غارت جان کردی

ار گوهر قیمتی که آمد بجهان

بردی بزیر خاک پنهان کردی

احداً صانع المناجاتی

حمداً کاشف المهماتی

زیر بالا مینتوانم گفت

خالق الارض والسموات

هیچ پوشیده بر تو پنهان نیست

عالم السر والخفیات

ای صفات ذات پاکت قل هو الله احد

وی نهال باغ توحید تو الله الصمد

لم یلد نخلست ولم یولد درانشاخست برگ

میوه او لم یکن با رش له کفوا احد

الهی احدا واحدا تر و یج هیچ

ستوفاد

بسم الله الرحمن

الله ... عدد

... الشمس ...

صلی علی محمد ...

ایضاً شرح دعای صبح حضرت

رسول خدا فرموده است که هر

کس که بعد از نماز صبح پیش از حرف

زدن این دعا را بخواند هفتاد هزار

ملک مقرب بسلام او در آیند

و میگویند که ای بنده خدا مبارک

باد تو را که جمیع فرشتگان

به تهنیت تو آمده اند و هر روز

صد هزار فرشته از مقرب و صد هزار

دیگر از حضرت بمتابعت و باستقبال
این امت محمد آمده اند که امروز
دعاء مصباح الخیر را خوانده
و هرکس که بخواند روز بروز روزی
وی زیاد گردد و اقبال و دو
لت زیاد شود و فتح و کشایش
جمیع کارها و دفع دشمنان و
دفع عدوی دین و دفع لشکر
کی جمیع کارها و اقبال بزرگی
و کارهای نیکو

وکارهای نیکو و طلب مال و جاه
و طلب اجابت دعا هرکه
هر روز صبح بخواند در فتح بروی
وی و برکت دران خانمان
پیدا شود و هر کاری که دران
روز بوی رسد نیکوی و خوشی
کامی و سروری بگذرد و
خواننده این دعارا تا روز دیگر
بهیچ بلا گرفتار نشود تا تنگی نیارد

هذه الدعاء ابن کعب

بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم اجعل صباحنا
صباح الابرار و لا تجعل
صباحنا صباح الاشرار
اللهم اجعل صباحنا صباح
المقبولین و لا تجعل صبا
حنا صباح المردودین
اللهم اجعل صلاح و صباحنا
صباح

صباح الصالحین و لا تجعل
صباحنا صباح الظالمین
اللهم اجعل صباحنا
صباح الخیر و السلامة
و لا تجعل صباحنا صباح الشر
و الشقاوة اللهم اجعل
اول یومنا صباحا و آخره
نجاحا حسبی الرب من
المربوبین حسبی الرزاق

مِنَ الْمَهْرُوقِينَ حَسْبِيَ اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَمْ
يَزَلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللّٰهُ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
این دعاء صباح هر که بعد از
نماز صبح این دعا را بخواند هزار
گناه کبیره او بخشیده شود و امان
و نجات

بسم الله الرحمن الرحیم
اِلٰهی بِرِجالِ الاعرافِ و بابناءِ
الاشرافِ والحم تجنا بما
تحزنت منزلا مبارکا وانت
خیر المنزلین وانت ارحم الرا
حمین وصلی الله علی محمد وآل محمد
منقولست که هرگاه مومنی را گذار
در قبر [illegible] افتد که این سلام را
بجا آورد هفتاد گناه کبیره
بخشیده

دعاء منزل فرود آمدن منقولست که
که هرگاه کسی در سفر باشد یا اراده جای کرده
باشد هر شب هر جای که فرود آید چون
این دعا را بخواند تا صبحی از همه بلیه
و از خوف دزدان و گزیدن جانوران
نجات باشد خصوص هرگاه کسی
خانه بیرون نزول کند یا بیرون بار
ندرون نیز بخواند آن مکان بروی
مبارک بشد و ازان مکان باشد نجات بیند

یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ
وَاِلَیْهِ النُّشُورُ کلمات
فرج را نیز بخوانند که لا اله
الا الله الحلیم الکریم تا آخر
بخوانند و بعد ازان هرچه تواند
بر خود یٰسین و والصافات
والرحمن و جمعه و منافقین
تا هرچه مقدر شود بخوانند جهت
تغسیل میت چنین است

اغتسل على هذه الميت بماء القراح
لوجوبه قربة الى الله فاهى
غسل ميدهم اين ميت را باب
سدر واجب تقرب بخدا ۲
غسل كافور اغتسل على هذاه
الميت بماء الكافور لوجوبه
قربة الى الله فاهى غسل
ميدهم اين ميت باب كافور
واجب تقرب بخدا ۳

اغسل

لله هذا يوم السبت وهو
يومك به وانا فيه ضيفك
وجارك فاضفني فانك كريم
يحب الضيافة ومامور
بالاجارة فافعل ما رغبت
منك بمنزلة الله عندك
ومنزلتك عند الله فانه
اكرم الاكرمين
هركه در روز يكشنبه زيارت كند
حضرت امير المومنين را برابر حج اكبر

نيت چنين كند
ودين روز يكشنبه زيارت حضرت
امير المومنين و امام المتقين
بجاي آرم از درست قربة الى الله
السلام على الشجرة النبوية
والدوحة الهاشمية المضيئة
المثمرة بالنبوة الموفقة
بالامامة السلام عليك
وعلى ضجيعيك آدم
ونوح السلام عليك وعلى

اهل

[illegible]ر قحط وتنكي بود و زمين بر برخوارج خروج
[illegible]ند واكر تكرك بسيار بارد بيماريهاي صعب و
[illegible]شوار بود باريدن خاك سرخ واكر درين ماه خاك
سرخ از هوا ببارد دليل كند كه اندرين سال مرك
بسيار بود و نا ايمني بود از سبب دزدان وراه زنان
اندران ديار كه خاك سرخ هي بارد و بيماريها
سودايي هي باشد و نيز دليل كند بر خشكي سال
وكمي باران باريدن وزغ يا كرم از ابر اكر درين
ماه وزغ يا كرم از ابر بارد دليل كند بر فساد ميوها
وكمي نبات زمين و بيماريها چون تب و سرسام
وذات الجنب و مانند اين و نيز دليل كند كه مردي بزركوار

هلاک شود و بسیار کشتي در دریا غرق شو
اندین سال دلیلهاي غبار صعب پیدا شدن
هوا اکر درین ماه غباري صعب پیدا شود
دلیل کند بر باران بسیار و زیادتي آبها و تشو
و اندیشه مردم از خبرهاي اراجیف و بي کسي و
معیشت مردم اما غله و حبوبها بسیار باشد
ظلمت و تاریکي پیدا شدن از هوا اکر درین ماه بروز
ظلمت و تاریکي هوا پدید آید دلیل کند که اندین سال
غله و خرما فراوان باشد و نبات زمین بسیار بود و با
جنوب بسیار جهد و مردمان اسرف و نزله و زکام
بسیار باشد و مرک و دوام بسیار بود باد سخت جهد

اکر درین ماه بادي سخت بجهد دلیل کند که بسیار
کس از مهران معروف اندین سال هلاک شوند
و پادشاه آن ولایت بسیار کس را از رعیت معزول
و غم و اندیشه و ملالت از پادشاه رسید و بسیار
کس را از مردم خویش قتل کند بانک از هوا شنودن
اکر درین ماه بانکي از هوا شنوند دلیل کند بر مرک
چهارپایان و بیماریهاي بسیار و بي کسي مردم و آ
شفتکي و ناایمني رعیت از جور ملوک و معزول بازرکانان
و راه زنان اما غله و حبوبها اندین سال بسیار بود
بانک از زمین شنودن اکر درین ماه بانکي از
زمین شنوند دلیل کند بر بسیاري غله و طعام و فساد

و میوها و ضعف و بیماري چهارپایان و مرک مردم
بزرکوار اندران دیار و غرق شدن کشتیها اندین
سال و خبرها اراجیف دلیل زمین لرزیدن
اکر درین ماه زمین بروز بلرزد دلیل کند که پادشاهي
پیدا شود که مملکت زمین را بکیرد و توانکران اندرویش
کرداند و اندین مرک و خون ریختن و قتل بسیار
و اکر بشب بود دلیل کند بر کمي غلها و اکر باز زمین لرزه
رعد و برق بود اندین سال مرک چهارپایان و ددکان
بود از ضعیفي سرما و ماهي درین سال بسیار بود دلیل کانون
اول بدانکه کانون اول
سي یکروز بود هفتم روز اندري حلب براید و منزله

دبران فرو شود و بیست یکم اذوي منزل شوله برایدو هقعه
فرو شود و سرما فرو شود و در میلاد دو میلاد ذوادن
عیسي بود علیه السلام و آن بیست پنجم کانون اول
باشد چنین کویند حکماء قدیم که اکر میلاد بروز یکشنبه
بود زمستان خوش باشد و هنکام میوها نم و باران
دو کوسفندان بسیار باشد و انکبین و روغن هم بسیار
بود و اندین سال مرک جوانان بیشتر باشد و اکر
میلاد در روز دوشنبه بود زمستاني نیک و پسندیده
بود و اما باران بسیار باد و تابستاني در وقت
میوها بیماري و تبها بسیار بود و اکر میلاد در روز
سه شنبه باشد زمستان دراز کشت اما تابستاني

خوش بود وکشتیهاء بسیار غرق شود و تابستانی
بیماری بود و اگر میلاد در روز چهارشنبه بود زمستانی
صعب وسرد بود و نم و برف بسیار باشد و تابستانی
سخت گرم بود وگندم وجو بسیار باشد و درد دام
بسیار بود و اگر میلاد در روز پنجشنبه بود و زمستانی
خوش باشد گرما سخت بود و هنگام میوها مرگ بسیار
بود و اگر میلاد در روز آدینه بود زمستانی بدر ارکشد
وبرف و باران بسیار باشد و هنگام بهار مردم را
درد چشم بسیار بود و کودکان خورد بسیار میرند
واگر میلاد روز شنبه باشد زمستانی سخت سرد باشد
و باد بسیار باشد خاصه در ماه ایار و حزیران و تابستانی

اگر درین ماه وبا بجانب مشرق بینند دلیل بود که بر دشمن
بر پادشاه ظفر یابد و بسیار از امرا و سرهنگان پادشاه
هلاک کنند و درختهای انگور را آفت رسد
و برف و یخ بسیار بود ولیکن تابستان غله
ارزان شود و سرمای سخت باشد و مرگ بسیار
بود ولیکن ناایمنی باشد و اهل تجارت را کسب بود
باب حربه اگر درین ماه بجانب مشرق حربه بینند
دلیل کند که مردی بزرگ با پادشاه خویش غدر کند
و بعد از آن او را بکشند و حال پادشاه نیکو شود
و اندران ولایت بسیار خرابی پیدا شود و اگر بجانب
مغرب بینند دلیل بود که در دیار فرنگ و ولایت بربر

تنگی و قحط پیدا شود باب سرخی که از آسمان پیدا
شود و اگر بجانب مشرق بینند دلیل کند
که در آخر سال در ولا مشرق جنگ و خون ریختن
و آشفتگی ولایت باشد سرخی بجانب مغرب
بینند آنچه گفتم در ولایت مغرب بود اما میوها
ارزان باشند و از پادشاه بر رعیت عدل و انصاف
بود باب علامت عجیب پیدا شدن اگر درین ماه
علامتی عجیب از آسمان پدید آید دلیل کند که زنان
آبستن بچه اندازند و نیز دلیل کند که مردمان را بایکدیگر
قتل و محاربه بسیار بود و اهل تجارت را مضرت
و حرمان بود از سبب دزدان و راه زنان باب

باشند و اگر رنگ ماه بوقت خسوف سخت سیاه
بود در میان لشکر اسلام و کفار جنگ و خصومت
و خون ریختن بسیار باشد و ناایمنی از دزدان و
راه زنان باب دایره شمس اگر درین ماه دایره شمس بود
دلیل کند که اندرین سال وباء و بیماری بسیار
بود و نم و باران بسیار بارد و مردم را زکام و نزله
و سرفه بسیار باشد و نبات زمین و حبوبها بسیار
بود باب دایره قمر اگر درین ماه دایره ماه بینند
دلالت کند بر نم و باران بسیار و زیادتی آبهای
چشمه و رود و در فصل بهار نبات زمین و گیاه
بسیار باشد و از پادشاه بر رعیت و عدل و انصاف

بود در آخر سال بیماری و تب بسیار و لیکن
سلامتی بود **باب دیدن ماه نو** اگر درین ماه چنین
که هلال راست بر آید دلیل کند بر سرمای
سخت و برف و یخ بسیار بود خاصه در زمستان
و اگر بینند که پنداری یک جانب و برخاسته است
دلیل کند بر بسیاری ابر و باران و زیادتی آبهای
چشمه و رود و نبات زمین و کشته و دز سخت نیک باشد
باب ستاره کیسودار اگر درین ماه ستاره کیسودار بینند
دلیل بود بر مرگ پادشاهان و جنگ و خلافت و خصومت
و آفت و احوال اهل یمن بفساد شوند و در آنجا مرگ و نفوس
بسیار بود و در ولایت هوا آشفتگی و ناایمنی بود

بود و در میان پادشاه بابل و اهواز جنگ و خون
ریزی باشد و اگر ویرا بجانب مغرب بینند دلیل کند
بر بسیاری میوها و خرما و ارزانی نرخها و بسیاری
نبات زمین و گیاه و در مغرب جنگ و فتنه و خون
ریزی بود از سبب دزدان و راه زنان **حربه**
اگر درین ماه ویرا بجانب مشرق بینند دلیل کند
که در میان مردم جنگ و خصومت افتد و خون
ریزی بسیار رود و بآخر کار باصلاح آید و اگر ویرا بجانب
مغرب بینند دلیل کند که درین سال باران کم بارد
و مردمان آن دیار را ایمنی بدید آید **سرخی**
اگر درین ماه سرخی بجانب مشرق بینند دلیل کند

بر قحط و تنگی طعام و خون ریزی در ولایت مشرق
و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند که آنچه گفتیم در ولایت
مغرب و لیکن در آخر سال صلح و خیر و ایمنی بدید آید و پادشاهان
بر رعیت عدل و انصاف کنند **علامت عجیب**
اگر درین علامت عجیب بدید آید از آسمان دلیل کند
که بسیار مردم هلاک شوند و رعیت را از پادشاه
رنج رسد و نیز دلیل کند که پادشاه بزرگ دران دیار
اهل تجارت را مضرت زیان بسیار رساند **مانند شخصی**
اگر درین ماه مانند شخصی از هوا پیدا شود دلیل کند
بر جنگ و فتنه و خون ریزی و خصومت دران دیار
و در میان ملوک مردم را هلاک کنند و روستا را
از لشکر

از لشکریان رنج و مشقت بسیار رسد و نیز دلیل کند
که دران سال پادشاهی بزرگ هلاک شود **رعد**
اگر درین ماه رعد بغرد دلیل کند بر فساد و شراب
و کمی غله و جو بها و اگر پنج ماه بغرد و ماه زاید النور بود
دلیل کند بر بسیاری ابر و باران و مرگ چهارپایان
صحرایی و اگر در دهم ماه بغرد دلیل کند که زنان آبستن را
بعضی ممکن که فرزند از شکم خطا بود و درختان میوه
دار را آفت رسد و اگر سیزدهم این ماه بغرد دلیل کند
بر مرگ دختران و جوانان و کمی انگور و آفت غله خاصه
در آخر سال و اگر بیستم ماه رعد بغرد دلیل کند
بر مرگ جانوران و بسیاری غله و انگور و زیتون

واکر پیست نجم این ماه بغرد دلیل کند بر بسیار ماهیان
ومرغان آبی ومیوه وایمنی راهها وکسب کار ومعیشت
مردم **برق جهد** اکردرین ماه برق بسیار بجهد
دلیل کند که درین سال قتل وخون ریزی بسیار بود
ومردمان آن دیار را غم واندیشه بسیار واراجیف
کویند اما غله وحبوبها فراوان باشد وبسیار باران
بارد **آتش** اکردرین ماه آتش از هوا بزمین افتد
دلیل کند بر کمی آبها ونبات زمین وموت کوسفندان
وبیماری صفرا وتب وستم کردن وپادشاهان بر رعیت
وکمی کسب ومعیشت مردم وآشفتکی ولایت خاصه
در آخر سال **باریدن باران** اکردرین ماه باران سخت بارد

دلیل

دلیل کند بر زیادتی غله وکشتها وکسب ومعیشت
ومردمان آن ولایت را از پادشاه واهل لشکر بیم وترس
باشد اما نعمت ارزان بود **باب ترک** اکردرین ماه
تکرک بیارد دلیل کند بر بسیاری باران ونبات
زمین فراوان باشد درین سال تبها وبیماریهای
بسیار بود ومردی بزرک صاحب دولت درین سال
هلاک شود ومردم را درین سال کسب ومنفعت
کمتر بود **خاک از هوا باریدن** اکردرین ماه خاک از هوا
بیارد دلیل کند بر کمی بارانها وخشکی سال وکمی آبها
ورود وآب چشمه وغم واندوه رعیت از مصادره
وظلم پادشاهان وآشفتکی ولایت ومرک چهارپایان

وکمی نبات زمین **وزغ یا کرم باریدن** اکردرین ماه
وزغ یا کرم از ابر بیارد دلیل کند بر بیماریهای صعب
وعلتها ومرک مفاجات وخصومت وجنک ملوک
با یکدکر وبیکسی واهل تجارت ومضرت وموت
چهارپایان خاصه در آخر سال **غبار از آسمان بدید آید**
اکردرین ماه غباری صعب از هوا پیدا شود
دلیل کند بر جنک وخصومت مردمان با یکدکر و
سختی سرما زمستان اما غله وحبوبها ونبات
زمین درین سال فراوان باشد ودر آخر راحت بدید
آید **ظلمت وتاریکی از هوا بدید آید** اکردرین ماه ظلمت
وتاریکی بروز از هوا پیدا بدید آید دلیل کند

برحرکت

برحرکت پادشاه آن دیار ورنج وآشفتکی مردم از
ناایمنی واراجیف بسیار کویند **باد سخت جهد**
اکردرین ماه باد سخت جهد دلیل کند که درین سال
بسیار مردمان بزرک ومعروفان دران دیار هلاک
شوند وغم واندیشه مردم بسیار باشد اما غله ونعمت
فراخ بود وباران بسیار بارد ودرختان میوه دار
بسیار بود وبار بسیار دهند **بانک از هوا شنودن**
اکردرین ماه بانکی از هوا شنوند دلیل کند که مردی
بزرک صاحب دولت دران دیار هلاک شود ودرین
سال تب وبیماری صعب بسیار باشد واهل تجارت را
مضرت وخسران بسیار بود از دزدان وراهزنان

بانك از زمين شنودن اگر درين ماه بانكي از زمين شنوند
دليل كند بر جنك وخصومت ملوك بابل وآشفتكي
وغم وانديشهٔ مردم وفساد مردم وميوها وغلّه و
حبوبها امّا نبات زمين فراوان باشد واراجيف
بسيار كويند لرزيدن زمين اگر درين ماه زمين لرزه
بروز بود دليل كند بر بسياري حبوبها در همه شهرها
واكر بازمين لرزه ماه سي روز بود دليل كند بر بسياري
كوسفندان وارزاني نرخها واكر ماه تا زيان بيست
نه روز بود دليل كند بر بادهاي سخت وبيماريهاي
بسيار واكر زمين لرزه بشب بود دليل كند
بر فراخي نعمت وبسياري غلّه وزيادتي بارانها

دكر

لا اله الا الله [illegible] هاروت وماروت [illegible] وإذا أصاب [illegible] مصيبة [illegible] نور القلب [illegible] نعم الغنيمة [illegible] ان ينفق [illegible]

قال علي عليه السلام
لو عرفت الله بمحمد ما اتبعته ولكن الله عرفني نفسه [illegible]
محمدا بالله لما اتبعته فعرفته واتبعته [illegible]
وامرني باتباع نبيه فعرفته يقينا [illegible]
لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا [illegible]
[illegible] المعروف [illegible] رحم الله امرء عرف قدره [illegible] الشرف بالفضل والادب [illegible] العيوب [illegible]

[illegible] من رضي بقسم الله [illegible] الفضل [illegible] الجواب [illegible] ولا تنظر الى [illegible] التواضع مع الشرف [illegible] ان علي ابن الحسين [illegible] الاخوان [illegible] عذرا [illegible] فالمراد

ومن وصايا الصادق
لموسى عليهما السلام يا بني
اقبل وصيتي واحفظ مقالتي فانك
ان حفظتها تعش سعيدا وتمت حميدا يا بني انه
من قنع بما قسم له استغنى ومن مد عينيه الى ما في يد غيره
مات فقيرا ومن لم يرض بما قسم الله له اتهم الله في قضائه ومن استصغر
زلة غيره استعظم زلة نفسه ومن سل سيف البغي قتل به ومن [illegible]
[illegible] سقط فيه ومن داخل السفهاء حقر ومن خالط العلماء وقر ومن دخل مداخل السوء اتهم
يا بني قل الحق لك وعليك واياك والنميمة فانها تزرع الشحناء في قلوب الرجال يا بني
اذا طلبت الجود فعليك بمعادنه فان للجود معادن وللمعادن اصولا وللاصول
فروعا وللفروع ثمرا ولا يطيب ثمر الا بفرع ولا فرع الا باصل ولا اصل الا بمعدن
طيب [illegible] الغضب مفتاح كل شر موسى الكاظم عليه السلام
[illegible] علي الرضا عليه السلام اربعة لا تشبع من اربع الانثى من ذكر والارض
من مطر ولا عين من نظر ولا عالم من علم من حكم لقمان الحكيم يا بني
الصدق [illegible] التوكل وقف [illegible] يا بني احفظ اربع كلمات
بالتوكل [illegible] اذا كنت في الصلوة فاحفظ قلبك واذا كنت
عند الخلق فاحفظ لسانك واذا كنت على المائدة فاحفظ
[illegible]

ى ت م ط ل ب ر ى ر
ى ت ب ق ى ق ن ى ا
و د ت ى س ى ب م ط ا
و ق ى ق ن
ت ى ت م ط
و د ق ر س ى ر م ط ل
ر س ى ب م ط ل ر م ى

هذا كتاب محرم نامه من

بسم الله الرحمن الرحيم

ملحمة حضرة امام جعفر عليه السلام
مرويست از انحضرة عم که اکر اول
محرم روز شنبه باشد دران سال
زمستان بسیار سرد باشد و بادها
و رعد و برق نیز بسیار بود و در
نواحی دریا کندم کم باشد و آنسال
خوب باشد برای کوسفند و دیگر حیوانات
دیگر مثل گاو و جاموس و بهم از آفتها
مرگ [illegible] بود در زمستان باد [illegible]

روز شنبه

در میان مردم از خاص و عام
و بدید آمدن جدل و جنک
میان عجم و عرب و طایفهای
ایشان را فتنهٔ عظیم پیدا
کردد و واقع شود جنک میانه
زناطره در بلاد مصر و شام
و کشته شود سلطان بعضی
از آنجاعت و شهرة کیرد حکم
و امرا آنجا کمر در آنطرف و بدید
آید فتنه در زمین کوهستان

وکشته کردد مردی عظیم القدر
ازان حدود وجور وستم پاد
شاه بابل برمردم بسیار باشد
وبهم رسد از بعضی و زرا مخالفت
وسرکشی برسلطان و ممکن
باشد که او را منهزم کنند وآنمردم
عاصی ومسلّط شوند بسبب
چیزی آن حاکم را خواه حرب
وخواه فتنه وسلطان غالب
شود بعد ازان احوال بصلح

وخوبی بکشد وظاهر گردد
ستارهٔ ذو ذنابه در نواحی شرق
وگویا که از مغرب طلوع کند آن
ستارهٔ وطلوع آن سبب جنگ
وخون ریختن وگرانی وقحط
باشد نعوذ بالله ازان وهرگاه
که آن ستاره بیرون آید سودا
ومعامله کم میشود وبسیار
میگردد خوف وترس در مردم
ونازل میگردد بر اهل کوهستا

وولایات که در کوه می باشد مرضهای
گران وکشته میشود مردی صاحب
قدر روشان وبلند آوازه و
طلوع آن ستاره دلالت میکند
بربسیاری هواهان مختلف
وبادهای سخت ودلیلست
ظاهر شدن ان برمحنت ومرض
وبسیاری دزدان وراه زنان
دربیابانها ودریاها وگران
بود غسل وغارت کردن حاج

وگرفتن ماه تمام یا بعضی ازان
والله اعلم بالصواب واگر اوّل
محرّم روز دوشنبه باشد آنسال
زمستان خوب بود وباران نافع
باشد وبرای زراعات بهتر
ازآب باشد وبسیار باران
بارد واین سالیست که نفعش
بسیار است ازجهة میوه وغیره
وبادها بسیار بود وتابستان
گرم بود وبسیار ریا شد دانها

یوم الاثنین
روز دوشنبه

وکنجد وارزان باشد جو وعسل
در زمین فارس و کوهستان و زراعت
در کل ولایتها بسیار باشد وعدس
وباقلا وماش خوب بود و نیک
باشد کنار و تره بزمین فارس
وناحیهٔ دریا وخوب بود ذرة
وپنبه بهند وحدود فرنك وبزمین
شام وبصره خوب باشد سیب
وکشمش و دیگر میوها و در شهرهای
شرق وعمان بسیار بود خربزه

زمستان بسیار سرد باشد وباد در آن سال بسیار
ریح فراوان باشد وگندم گران باشد وطاعون
ومرگ کودکان بسیار باشد وتب بسیار بهم
رسد وعسل کم باشد ودمیدن بسیار باشد
وزراعت از آفتها بسلامت باشد وبر بعضی
از درختان میوه وانگور آفت رسد وارزانی
ودر روم طاعون باشد وعرب با ایشان
جنگ کنند وغنیمت واسیر بسیار بدست عرب
در آید وپادشاه را در جمیع مواضع علیه

بهم رسد واسبان را قولنج عارض شود ودر مردمان
درد گلو وزکام وورمها ودردها بسیار
باشد ودر آن سال ترس وجنگ وغارت
بسیار باشد ودر شهرها ومرگ پیران وزنان
بسیار باشد خصوصا در عراق وبغداد
واطراف آن ودر روم مرگ بسیار باشد ومیان
عربان وروم کارزار افتد وعرب بر روم غالب
آید ونعمت وامنیّت در بابل بوده باشد
ودر نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم
بدید

ونرخها ارزان وعسل فراوان باشد خصوصا
در فارس وهمدان وارزن وذرّات در هند
وفرنك بسیار شود وسبب عزّ دالوا وسا[illegible]
میوها در بلاد فارس وبصره وشام نیک
بر عمل آید خربزه وخیار در ولایت مشرق
وعمان نیکو باشد ودر آن سال خرما ومیوه
وگوشت وروغن نیکو باشد ولیکن زرد
در میان مردم کم باشد ودر بلاد مشرق واطراف
هند واسکندریه مرگ بسیار باشد ومرض

زفاف
سودا و دیوانگی بسیار باشد و زمستان
و تزویج زنان بسیار واقع شود و در با
طغیان کند و بعضی از بلاد را غرق کند و
آب فرات و دجله کم باشد و باین سبب در مکه
دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید و مواشی
و چهارپایان در صحراها بسیار باشد و اسب
شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشند و نکام در بلاد
جبل و اطراف دریا بسیار باشد و جنوب
و میوه ها در مکه معظمه بسیار و ارزان باشد
دیگر

لا اصنع لي ولا الغيري في احساني منك الي في حال
الحسنة يا كريم يا كريم يا كريم صل على محمد وآل محمد
وصل بجميع ما سألتك وأسألك من في مشارق الارض
ومغاربها من المؤمنين والمؤمنات وابدء ابهم و
ثن بي برحمتك يا ارحم الراحمين آنکه جانب راست
روی خود بر زمین نهادی و بگفتی اللهم لا تسلبني
ما انعمت به علي من ولايتك وولاية محمد عليه
وعليهم السلام آنکه جانب چپ بر زمین نهادی و
همین بگفتی و چون پیشانی را بر زمین نهادی
همین بگفتی و چون سر از سجده بر داری دست بر سجده
گاه کش و بر سر و روی فرود آورد و سه بار ودی
گه اللهم لك الحمد لا اله الا انت عالم

الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني الهم
والحزن والغم ما ظهر منها وما بطن **فصل**
در بیان نماز عید فطر و اضحی و این نماز هر دو عید
بر یک طریق است و نماز جمعه و کسوف و زلزله و غیر آن
و در بیان بعضی از ادعیه که تعلق بآن دارد چون
خواهد که نماز عید کند روی بقبله بایستد و تکبیر
افتتاح کند و وجهت برخواند آنکه الحمد و سبح اسم
ربك الاعلى الذى برخواند آنکه دستها بر دارد و تکبیر
کند و قنوت بخواند و دعائی که در قنوت باید خواند
اینست که اللهم اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود
والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوى
والمغفرة اسألك بحق هذا اليوم الذي

للمسلمين عيدا ولمحمد صلى الله عليه وآله كرامة
وذخرا وشرفا ومزيدا ان تصلي على محمد وآل محمد
وان تدخلني في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل
محمد وان تخرجني من كل سوء اخرجت منه محمدا
وآل محمد صلواتك عليه وعليهم اللهم اني
اسألك خير ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ
بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون آنکه تکبیر
سیم و چهارم و پنجم و ششم بگوید و در میان هر تکبیر
این دعا که زیاده کرده شد بخواند آنکه تکبیر هفتم
بگوید و برکوع رود و چون این رکعت بکند برکعت
دوم برخیزد و الحمد و سوره والشمس بخواند
کند برخواند و این دعا برخواند آنکه

تکبیر دوّم و سیّم و چهارم کند و در میان هر تکبیری
این دعا که مذکور شد بخواند انگه تکبیر پنجم بگوید
و برکوع رود پس در این نماز دوازده تکبیر گفته
میشود با تکبیر احرام هفت در رکعت اوّل و پنج در
رکعت دوّم و چون سلام باز دهد تسبیح فاطمهٔ زهرا
علیها السّلام بگوید و تعقیبی که خواهد بجای آورد
و سنّت است افطار کردن در عید فطر پیش از نماز عید
بشیرینی و مستحبّست در عید قربان افطار کردن بعد از
نماز عید با آنچه قربانی کرده از و مستحبّست تکبیر گفتن
در عیدین امّا در عید فطر در عقب چهار نماز بگوید
و باید که از نماز شام شب عید ابتدا کند و
هر نماز تکبیر بگوید و منتهی سازد

در عید قربان در عقب پانزده نماز تکبیر بگوید اگر در منی
باشد و ابتداء تکبیر گفتن از عقب نماز ظهر روز عید کند
و همچنین در عقب هر نماز بگوید تا در عقب ده نماز و پانزده
نماز این تکبیر گفته شود بنا بر احتمالین یعنی در بودن
او در منی یا غیر منی و صورت تکبیر این است اَللّٰهُ اَکْبَرُ
اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
عَلٰی مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلٰی مَا اَوْلٰینَا و اگر در عید
قربان باشد زیاده کند بر آن که وَ رَزَقَنَا مِنْ بَهِیْمَةِ
الْاَنْعَامِ و چون خواهد که نماز جمعه بگذارد و آن دو
رکعت نماز است بهیئات نماز صبح و اگر واجب باشد
بکردن او ساقط میشود نماز پیشین و شروط نماز
... مذکور است در کتب فقها و در مصباح کبیر

منقول که اگر نماز جمعه بجماعت گذارده میشود در او
دو قنوت هست یکی در رکعت اوّل پیش از رکوع و دیگر
بعد از انکه رکوع کرده باشد و راست ایستاده باشد
و اگر تنها گذارده شود یک قنوت واحد دارد و سنّت
است که این دعا در قنوت بخواند که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ
لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِوَلَدِیْ وَاَهْلِ بَیْتِیْ وَاِخْوَانِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ
الْیَقِیْنَ وَالْعَفْوَ وَالْمُعَافَاةَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالرَّحْمَةَ وَالْعَا
فِیَةَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ و روایت کرده ابن مقاتل
از حضرت امام رضا علیه السّلم که گفت بمن که چه
میخوانی در قنوت نماز جمعه گفتم میخوانم آنچه میخوانند
مردمان بعد از آن حضرت فرمودند که مخوان آنچه
مردمان میخوانند بلکه این دعا بخوان که ا...

عَبْدِکَ وَخَلِیْفَتِکَ بِمَا اَصْلَحْتَ بِهٖ اَنْبِیَائَکَ وَرُسُلَکَ وَ
حُفَّهُ بِمَلٰئِکَتِکَ وَاَیِّدْهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِکَ
وَاسْلُکْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ رَصَدًا یَحْفَظُوْنَهُ
مِنْ کُلِّ سُوْءٍ وَاَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهٖ اَمْنًا یَعْبُدُکَ لَا یُشْرِکُ
بِکَ شَیْئًا وَلَا تَجْعَلْ لِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ عَلٰی وَلِیِّکَ سُلْطَانًا
وَاْذَنْ لَهُ فِیْ جِهَادِ عَدُوِّکَ وَعَدُوِّهٖ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ
اَنْصَارِهٖ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ نماز هدیهٔ میّت و در
مصباح کفعمی مذکور است که نماز هدیهٔ میّت دو رکعت
است که میگذارند در شب اوّل که او را دفن کرده باشند
و میخوانند در رکعت اوّل الحمد و آیة الکرسی یکبار
...ت ثانی الحمد و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ
...ن سلام باز دهد بگوید که اَللّٰهُمَّ صَلِّ

علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و بروایت
دیگر بعد از الحمد قل هو الله احد ده بار بخواند در رکعت
اوّل و در رکعت ثانی بعد از الحمد الهیکم التکاثر ده
بار بخواند و بعد از آن دعای مذکور بخواند **نماز خسوف
و کسوف** و چون خواهد نماز خسوف و کسوف کند و آن
فریضه بود نزد پنج چیز چون قرص آفتاب یا ماه
بگیرد و یا باد زرد و یا سرخ یا سیاه پیدا شود یا آوازهای
های مهیب بهم رسد که اوسط النّاس از او بترسند
یا زلزله پدید آید و آن دو رکعتست بده رکوع و
چهار سجده در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده واجب است
و کیفیّت او باین روش است که بعد از نیّت الحمد بخواند
با یکسوره تمام یا بعضی از سوره و رکوع کند

سر از رکوع بر دارد و اگر سوره را بتمامی خوانده باشد
باز الحمد و سوره یا بعضی از سوره بخواند و اگر بعضی
از سوره خوانده باشد بعضی دیگر از آنجا که قطع کرده
و بر رکوع اوّل رفته ابتدا کند و بخواند و بر رکوع دوّم رود
باین طریق پنج رکوع بجای آورد امّا می باید که یکسوره تمام
در رکوع اوّل خوانده شود وقتی که بتبعیض سوره کند
و بعد از اتمام رکوعات خمس سجدتین بجای آورد و آنگه
برخیزد و رکعت دوّم را بهمین ترتیب که مذکور شد
بجای آورد و تشهّد بخواند و سلام باز دهد و مستحبّست
که این نماز را بجماعت بگذارند و قنوت بخوانند پیش
از رکوع دوّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم بدعائی
پس در رکعت اوّل دو قنوت بجای

آورده میشود و در رکعت دوّم سه قنوت و اگر اقتصار
کند بدو قنوت یکی پیش از پنجم بخواند و دیگری پیش از
رکوع دهم آن نیز جایز است امّا اقل ثوابا خواهد بود
نماز طلب باران و چون خواهد که نماز استسقا
کند باید که مردمان روزه دارند سه روز و بیرون
روند روز سیّم بصحرا از برای نماز و باید که روز سیّم دوشنبه
باشد و اگر میسّر نشود روز جمعه نیز نیکوست و این نماز
نیز مستحبّ است وقتی که آبها کم شود یا باران کم آید و کیفیّت
این نماز مثل نماز عید است چنانکه مذکور شد الّا در قنوت
این نماز دعائی باید خواند که مشتمل بر طلب آمدن باران
باشد و اگر کسی از دعاهای علیّ ابن الحسین علیهما السلام
دعائی بخواند در قنوت این نماز که آنحض

بعد از خشکسالی ورزد استسقا نیکو باشد و دعا
اینست که اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا الْغَیْثَ وَانْشُرْ عَلَیْنَا رَحْمَتَکَ
بِغَیْثِکَ الْمُغْدِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِنَبَاتِ اَرْضِکَ
الْمُونِقِ فِی جَمِیعِ الْآفَاقِ وَامْنُنْ عَلیٰ عِبَادِکَ بِاِیْنَاعِ
الثَّمَرَةِ وَاَحْیِ بِلَادَکَ بِبُلُوغِ الزَّهَرَةِ وَاَشْهِدْ مَلَائِکَتَکَ
الْکِرَامِ السَّفَرَةِ بِسَقْیٍ مِنْکَ نَافِعٍ دَائِمٍ غُزْرُهُ وَاسِعٍ
دِرَرُهُ وَابِلٍ سَرِیعٍ عَاجِلٍ تُحْیِی بِهِ مَا قَدْ مَاتَ وَتَرُدُّ
بِهِ مَا قَدْ فَاتَ وَتُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ وَتُوَسِّعُ بِهِ فِی
الْاَقْوَاتِ سَحَابًا مُتَرَاکِمًا هَنِیئًا مَرِیئًا طَبَقًا مُجَلْجِلًا
غَیْرَ مُلِثٍّ وَدْقُهُ وَلَا خُلَّبٍ بَرْقُهُ اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا غَیْثًا
مُغِیثًا مَرِیعًا مُمْرِعًا عَرِیضًا وَاسِعًا غَزِیرًا تَرُدُّ بِهِ
تَجْبُرُ بِهِ الْمَهِیضَ اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا سَقْیًا

تسيل منه الضراب وتملأ منه الجباب وتفجر به
الانهار وتنبت به الاشجار وترخص به الاسعار
في جميع الامصار وتنعش به البهائم والخلق وتكمل
لنا به طيبات الرزق وتنبت لنا به الزرع وتدر لنا
به الضرع وتزيدنا به قوة الى قوتنا اللهم لا تجعل
ظله علينا سموما ولا تجعل برده علينا حسوما ولا
تجعل صوبه علينا رجوما ولا تجعل ماءه علينا اجاجا
اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقنا من بركات
السموات والارض انك على كل شيء قدير و اگر آن قنوت
نتواند این قنوت بخواند که اللهم اسق عبادك
وبهائمك وانشر رحمتك واحي بلادك الميتة و چون
از نماز فارغ شود امام بر بالای منبر رود

استجير بالله من النار و این را باواز بلند بگوید و در عقب
رکعت چهارم که اللهم مقلب القلوب والابصار صل
على محمد وآل محمد وثبت قلبي على طاعتك ودينك
ودين نبيك ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي
من لدنك رحمة انك انت الوهاب فاجرني من النار
برحمتك اللهم صل على محمد وآل محمد واجعلني سعيدا
فانك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب و در
عقب رکعت ششم بگوید اللهم اني اتقرب اليك بجودك
وكرمك واتقرب اليك بمحمد عبدك ورسولك
واتقرب اليك بملائكتك المقربين وانبيائك المر
سلين وبك اللهم الغني عني وبي الفاقة
الغني وانا الفقير اليك اقلني عثرتي

وسترت على ذنوبي فاقض يا الله حاجتي ولا تعذبني
بقبيح ما تعلم مني فان عفوك وجودك يسعني و
در عقب رکعت هشتم بگوید یا اول الاولين ويا آخر
الآخرين ويا اجود الاجودين ويا ذا القوة المتين و
يا رازق المساكين ويا ارحم الراحمين صل على محمد
وآل محمد الطيبين واغفر لي جدي وهزلي و
خطائي وعمدي واسرافي على نفسي وكل ذنب اذنبته
واعصمني من اقتراف مثله انك ما تشاء قدير آنگاه
سجده کند و بگوید که یا اهل التقوى والمغفرة يا بر
يا رحيم انت ابر بي من ابي وامي ومن جميع الخلا
يق اجمعين اقلبني بقضاء حاجتي مستجابا دعائي مرحوما
صوتي قد كشفت انواع البلاء بمحمد

المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك
ومعروفك الطالبون ولك في هذا الليل نفحات و
جوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من تشاء من
عبادك وتمنعها من لم يسبق له العناية منك وها
انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك
فان كنت يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على
احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك
فصل على محمد وآل محمد الطيبين الطاهرين الخيرين
الفاضلين وجد علي بفضلك ومعروفك وكرمك
يا رب العالمين اللهم صل على محمد وآل محمد
الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين الذين اذ
هم الرجس وطهرتهم تطهيرا انك حميد

مجيد اللهم اني ادعوك كما امرتني فصل على محمد
وآل محمد الطيبين الطاهرين واستجب لي كما وعدتني
انك لا تخلف الميعاد انگه برخيزد و يك ركعت نماز
وتر بكند و هفت تكبير بجاى آورد و وجهت بخواند
چنانكه پيشتر ياد كرديم و الحمد يكبار و سه بار
قل هو الله احد بخواند و معوذتين را يكبار آنگه
دستها بردارد از براى قنوت و ادعيه كه در قنوت
نماز وتر روايت كرده اند بسيار است و ما اينجا من
ياد كنيم كافي باشد و آن اينست كه لا اله الا الله
الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضين
وما فيهن وما بينهن وما تحتهن

وهو رب العرش العظيم وسلام على المرسلين والحمد
لله رب العالمين يا الله الذي ليس كمثله شيء وهو
السميع العليم صل على محمد وآل محمد وعافني من
شر كل جبار عنيد ومن شر كل شيطان مريد ومن شر
كل شياطين الجن والانس ومن شر فسقة العرب
والعجم ومن شر كل دابة صغيرة او كبيرة بالليل
والنهار ومن شر كل شديد من خلقك وضعيف
ومن شر الصواعق والبرد ومن شر الهامة و
العامة واللامة والخاصة اللهم من كان امسى
واصبح وله ثقة او رجاء غيرك فاني اصبحت و
امسيت وانت ثقتي ورجائي في الامور كلها فاقض
لي ما عافية وخير كل عافية يا اكرم من سئل

ويا اجود من اعطى ويا ارحم من استرحم صل على
محمد وآل محمد وارحم ضعفي وقلة حيلتي و
امنن علي بالجنة وفك رقبتي من النار وعافني
في نفسي وفي جميع اموري كلها برحمتك يا ارحم
الراحمين اللهم انك ترى ولا ترى وانت بالمنظر الا
على وان اليك الرجعى والمنتهى وان لك الممات والمحيا
وان لك الاخرة والاولى اللهم انا نعوذ بك من
ان نذل ونخزى اللهم اهدني فيمن هديت وعا
فني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت ونجني من
النار فيمن انجيت وقني شر ما قضيت انك تقضي
ولا يقضى عليك وتجير ولا يجار عليك وتستغني
ويفتقر اليك والمصير والمعاد اليك

واليت ولا يعز من عاديت ولا يذل من واليت
تباركت ربنا وتعاليت امنت بك توكلت عليك
ولا حول ولا قوة الا بك اللهم اني اعوذ بك من
جهد البلاء ومن سوء القضاء ودرك الشقاء و
تتابع العناء وشماتة الاعداء وسوء المنظر في
النفس والاهل والمال والولد والاحباء والاخوان
والاولياء وعند معاينة ملك الموت عليه السلم
عند مواقف الخزي في الدنيا والاخرة هذا مقام
العائذ بك من النار والتائب التائب الراغب
الى الله سبحانه و سه نوبت بگويد استجير بالله
من النار و بروايتي هفت بار آنگه دستها بردارد
وجهت وجهي للذي فطر السموات و

الارض حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلوتي و
نسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له
وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم صل على محمد
وآل محمد وصل على ملائكتك المقربين واولي العزم
من المرسلين والانبياء المنتجبين والائمة الراشدين
اولهم وآخرهم اللهم عذب كفرة اهل الكتاب وجميع
المشركين الذين يكذبون رسلك ومن ضارعهم
من المنافقين فانهم يتقلبون في نعمتك ويجعلون
الحمد لغيرك فتعاليت عما يقولون وعما يصفون
علوا كبيرا اللهم العن الرؤساء والقادة والاتباع
من الاولين والآخرين الذين صدوا عن سبيلك
اللهم انزل بهم باسك ونقمتك فانهم ك

رسولك وبدلوا نعمتك وافسدوا عبادك وحرفوا
كتابك وغيروا سنة نبيك اللهم العنهم واتباعهم
واولياءهم واعوانهم الى جهنم زرقا اللهم صل
على محمد عبدك ورسولك بافضل صلواتك وعلى
الائمة الهدى الراشدين المهديين آنكه برادران
مومن را دعا كند و مستحب بود كه چهل كس را ياد
كند و چنين دعا كند كه اللهم اغفر لفلان وفلان
تا چهل كس را ياد كند كه هر كه چنين كند البته دعا
يش مستجاب شود آنكه استغفار كند هفتاد بار يا صد
بار بدين طريق كه استغفر الله واتوب اليه وآن بشمرد
ست راست ودست چپ را بر دارد بسوى آسمان
ان هفت بار بگويد كه استغفر الله الذي

لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي
على نفسي واتوب اليه آنكه بگويد رب اسات و
ظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب
ممدودة جزاء بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما
اتيت به وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من
نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى حتى لا اعود
فان عدت فعد علي بالمغفرة صل على محمد و
آل محمد آنكه سيصد بار بگويد كه العفو العفو
و بگويد رب اغفر لي وارحمني وتب علي انت
التواب الرحيم و هر چند كه دعا بيشتر كند فاضلتر
بود آنكه ركوع كند و چون سر از ركوع بر دارد راست
بايستد و اين دعا بخواند كه هذا مقام ك

بذلك من لقيهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا كلمح
البصر او هو اقرب يا محمد يا علي اكفياني فانكما كافياي و
انصراني فانكما ناصراي يا مولاي يا صاحب الزمان الغوث
الغوث ادركني ثلاثا الساعة ثلاثا العجل ثلاثا يا ارحم
الراحمين بحق محمد وآله الطاهرين وروي ان المحبوس اذا
قرا هذا الدعاء كل يوم سبعا فرج الله عنه وهو يا من كفاني
من جميع خلقه ولم يكفني من خلقه سواه يا احد من
لا احد له انقطع الرجاء الا منك يا الله فاغثني يا غياث
المستغيثين ومن كتاب رفع الهموم والاحزان يقال
للخروج من الحبس اللهم اني اسألك العفو والمعافاة والعافية صح
في الدنيا والآخرة ومن كتاب والمستغيثين ان رجلا حمل الى

السجن ممن على حايط هواء مكتوب عليه يا وليي في نعمتي
ويا صاحبي في وحدتي ويا عدتي في كربتي فدعا وكررها
فخلي سبيله فعاد الى ذلك الحايط فلم يجد عليه شيا مكتوبا
ومنها دعاء سمعه موبوط من هاتف فقاله فخلص من كتابه
وهو يا من لا تراه العيون ولا تخالطه الظنون ولا تصفه
الواصفون ولا تاخذه سنة ولا نوم اجعل لي فرجا ومخرجا
يا غياث المستغيثين يا ارحم الراحمين فكرره ثلاثا فخلص
بعون الله تعالى **الفصل العشرون في ادعية العلل والسقم**
ذكر الطوسي في متهجده انه من كان به علة فليمسح موضع
سجوده ثم يمسح على العلة ويقول سبحان من كبس الارض
على الماء وسد الهواء بالسماء واختار لنفسه احسن

الأسماء

الاسماء صل على محمد وآله النجباء وافعل بي كذا وكذا
وارزقني وعافني من كذا وكذا **ومن كتاب** العدة عن
الصادق ع ضع يدك على الوجع وقل ثلثا الله الله ربي
حقا لا اشرك به شيا اللهم انت لها ولكل عظيمة ففرجها
عني **ومنها** عنه ع للاوجاع كلها بسم الله وبالله كم من
نعمة من الله في عرق ساكن وغير ساكن على عبد شاكر و
غير شاكر تاخذ لحيتك بيدك اليمنى عقيب الفريضة فقل
اللهم فرج عني كربتي وعجل عافيتي واكشف ضري واحرص ان يكون
مع ذلك دموع وبكاء **ومن كتاب** المجتبى تقول في الدعاء للمريض
اللهم انك قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل وما
اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير اللهم

صل على محمد وآل محمد واجعل هذا المريض من الكثير الذي
تعفو عنه وتبرئه منه اسكن ايها الوجع وانحل الساعة
من هذا العبد الضعيف سكنتك ورحلتك بالذي
سكن له ما في الليل والنهار وهو السميع العليم فان
يدعو في المريض بمرة والا كررها حتى يبرئ قال المصلي رحمه
الله وجدت بخط الشهيد رحمه الله انك تمسك بعضد
المريض وتقرا الحمد سبعا وتقول اللهم ازل عنه العلة
والداء واعده الى الصحة والشفاء وامدده بحسن
الوقاية ورده الى حسن العافية واجعل ما نالة في مرضه
هذا مادة لحيوته وكفارة لسيئاته اللهم صل على محمد
وآل محمد **ثم قل** اسئل الله العظيم رب العرش العظيم ان

يشفيك

يشفيك ويعافيك فان برئ والا كرر الحمد سبعين مرة
فانه يبرئ قال المصلي رحمه الله قلت ورايت في دروسه
رحمه الله ان من اشتد وجعه فليقرا على قدح فيه ماء
الحمد اربعين مرة ثم يصبه عليه **ومن كتاب** طب الائمة
ع عوذة لكل الم في الجسد مروية عن علي ع وهي اعوذ
بقدرة الله وعزته على الاشياء كلها اعيذ نفسي بجبار
السموات والارض اعيذ نفسي بمن لا يضر مع اسمه شيء
في الارض ولا في السماء من كل داء واعيذ نفسي بالذي
اسمه بركة وشفاء فمن قالها لم يضره الم **ومن كتاب**
الروضة للكليني ان النبي ص حم فاتاه جبرئيل ع نعوذ
فقال بسم الله ارقيك يا محمد وبسم الله اشفيك وبسم

اللهِ أداويكَ من كلّ داءٍ يعنيكَ بسمِ اللهِ واللهُ شافيكَ
بسمِ اللهِ خذها فلتهنيكَ بسمِ اللهِ الرحمنِ الرحيمِ فلا
بمواقعِ النجومِ لتبرأنّ بإذنِ اللهِ تمّ ومن كتاب الخواص
عن العسكري ع يكتب ويعلّق على المحموم قلنا يا نار كوني
برداً وسلاماً على إبراهيم تتمة عن الصادق ع ما اشتكى
احد من المؤمنين شيئاً قطّ فقال باخلاص وننزّل
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ومسح على العلة
خلاص
الا شفاه الله تعالى وعن الباقر ع من لم يبرئه الحمد والا
لم يبرئه شيء وكل علة تزيلها هاتان السورتان وفي
تحرير العلامة انه شكى هشام الى الرضا سقمه وانه لا
هب
يولد له ولد فامره ان يرفع صوته بالاذان في منزله فذ
سقمه

سقمه وكثر ولده قال محمد بن راشد وكنت دائم العلة
في نفسي وخدمي فلما سمعت ذلك من هشام عملت به
فزال عني وعن عيالي جميع ذلك وفي دروس الشهيد
ان المريض يجعل عنده مكيلا فيه بر ويناول السائل
لى
من بره ويأمره ان يدعو له فيعافى سريعا ان شاء الله تعا
لى والدعاء في حال السجود يزيل العلل والمسح باليد على

ومن لم يجعل اللهُ له نوراً فما له من نورٍ ذكر صاحب ذلك
كتاب خواص القرآن وروى عن النبي ص انه قال لعلي ع و
فاطمة ع اذا نزلت بكما مصيبة او خفتما جور سلطان او
ضلت لكما ضالة فاحسنا الوضوء وصليا ركعتين وارفعا
ع
ايديكما الى السماء وقولا يا عالم الغيوب والسرائر يا مطا
وسيدهم
يا عزيز يا عليم يا الله يا الله يا الله يا هازم الاحزاب لمحمد

الفصل الثاني في تعقيب صلوة العصر فسبح تسبيح الزهراء ع
وعقب بما ذكرناه في الفصل الاول ثم قل ربك فهديت
فلك الحمد وعظم حلمك فعفوت فلك الحمد وبسطت
يدك فاعطيت فلك الحمد وجهك اكرم الوجوه وجاهك
خير الجاه وعطيتك اعظم العطايا لا يجزي بالائك احد
ولا يبلغ مدحتك قول قائل ثم قل اللهم امددني في اثر
العافية واجعلني ممن في زمرة النبي ص في العاجلة و
الآجلة وابلغ لي الغاية واصرف عني الآفات والعاهات
واقض لي بالحسنى في اموري كلها واعزم لي بالرشاد
ولا تكلني الى نفسي ابداً يا ذا الجلال والاكرام اللهم امدد
لي في السمع السامع وجنبني ما حرمته علي ووجه الي

بالعافية والسلامة والبركة ولا تشمت بي الاعداء
وفرج عني الكرب واتمم علي نعمتك واصلح لي الحرث
في الاصلاح لامر دنياي وآخرتي واجعلني سالما من
كل سوء ومعافا من الضرورة في منتهى الشكر والقناعة
وصلى الله على نبيه محمد وآله وسلم ثم قل اللهم اني
اعوذ بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا يخشع ومن علم
لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا يسمع اللهم اني
اسئلك اليسر بعد العسر والفرج بعد الكرب والرخاء بعد
الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شريك لك
لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك وعن النبي صلعم من
استغفر الله كل يوم بعد العصر مرة واحدة بهذا الاستغفار

امر الله ملكين بتخريق صحيفة سيئاته كائنة ما كانت وهو
استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن
الرحيم ذو الجلال والاكرام واسئله ان يتوب علي توبة
عبد ذليل خاضع فقير بائس مسكين مستجير لا يملك لنفسه
نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا وعن الصادق ع
من استغفر الله بعد صلوة العصر سبعين مرة غفر الله
له سبعمائة ذنب وعن الجواد ع انه قال من قرأ سورة القدر
عشر مرات بعد صلوة العصر امر له مثل اعمال الخلائق في
ذلك اليوم ثم اسجد سجدة الشكر وقل فيها ما يأتي ذكره
في الفصل العاشر انشاء الله تعالى وكذلك تفعل بعد كل فريضة
الفصل الرابع في تعقيب صلوة المغرب اذا سقط القرص فاذن

للمغرب وقل اللهم اني اسئلك باقبال ليلك وادبار نهارك
وحضور صلواتك واصوات دعائك وتسبيح ملائكتك
ان تصلي على محمد وآل محمد وان تتوب علي انك انت
التواب الرحيم ثم صل المغرب فاذا سلمت فسبح تسبيح الزهراء ع
وعقب بما تقدم ذكره في الفصل الاول ثم قل ان الله و
ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما اللهم صل على محمد النبي وعلى ذريته
وصل على اهل بيته وعن ابي الحسن ع اذا صليت المغرب
فلا تبسط رجلك ولا تكلم احدا حتى تبسمل وتحولق مائة
مرة وكذلك عقيب الصبح من فعل ذلك رفع عنه مائة نوع
من انواع البلاء ادناها البرص والجنون والجذام والشيطان

والسلطان وعن الصادق ع من بسمل وحولق في دبر
كل صلوة من الفجر والمغرب سبعا دفع الله عنه سبعين
نوعا من انواع البلاء اهونها الريح والبرص والجنون
ويكتب في ديوان الشهداء وان كان شقيا ثم قل
سبحانك لا اله الا انت اغفر لي ذنوبي كلها جميعا فانه
لا يغفر الذنوب كلها جميعا الا انت اغفر لي ذنوبي
كلها جميعا فانه لا يغفر الذنوب كلها جميعا الا انت
ثم قل اللهم اني اسئلك موجبات رحمتك وعزائم
مغفرتك والنجاة من النار ومن كل بلية والفوز بالجنة
والرضوان في دار السلام وجوار نبيك محمد صلى الله
عليه وآله ثم قل اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت

وحدك لا شريك لك واتوب اليك **الفصل الخامس**

في تعقيب صلوة العشاء اذا سلمت فسبح تسبيح الزهراء ع

وقل ما تقدم ذكره في الفصل الاول ثم اقرأ القدر سبعا

لتكون في ضمان الله تعالى الى ان تصبح وكذا روي عن الباقر ع

ثم قل اللهم صل على محمد وآل محمد ولا تؤمنا مكرك

ولا تنسنا ذكرك ولا تكشف عنا سترك ولا تحرمنا

فضلك ولا تحل علينا غضبك ولا تباعدنا من جوارك و

لا تنقصنا من رحمتك ولا تنزع عنا بركتك ولا تمنعنا

عافيتك واصلح لنا ما اعطيتنا وزدنا من فضلك المبارك

الطيب الحسن الجميل ولا تغير ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا

من روحك ولا تهنا بعد كرامتك ولا تضلنا بعد اذ

هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

اللهم اجعل قلوبنا سالمة وارواحنا طيبة وازواجنا

مطهرة والسنتنا صادقة وايماننا دائما ويقيننا صادقا

وتجارتنا لا تبور ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة

حسنة وقنا برحمتك عذاب النار ثم تقرأ الفاتحة و

الاخلاص والمعوذتين عشرا عشرا وتصلي على النبي

وآله ع ثم قل اللهم افتح لي ابواب رحمتك واسبغ علي

من حلال رزقك ومتعني بالعافية ما ابقيتني في

سمعي وبصري وجميع جوارح بدني اللهم ما بنا من نعمة

فمنك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك يا ارحم الراحمين

الفصل السادس فيما يقال عند النوم اذا اوى الى فراشه فليقل

هذه العوذة ليأمن من مغتال وسارق روي ذلك

عن الصادق ع وهي اعوذ بعزة الله واعوذ بقدرة الله

واعوذ بجلال الله واعوذ بسلطان الله واعوذ بجبروت

الله واعوذ بملكوت الله واعوذ بدفع الله واعوذ بجمع الله

واعوذ بملك الله واعوذ برحمة الله واعوذ برسول الله

صلى الله عليه وآله واعوذ باهل بيت رسول الله عليه و

عليهم السلام من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر الهامة

والسامة ومن شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة

العرب والعجم ومن شر كل دابة في الليل والنهار انت

آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم فاذا اراد النوم

فليوسد يمينه وليقل بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى

يحدث بها احدا فانها لا تفتر ذكر ذلك ابن فهد في عدة

الفصل الثامن في الاستغفار في السحر عن علي بن ابي

ليذنب الذنب ويذكره بعد خمسة وعشرين سنة

فيستغفر الله منه فيغفر له ثم قرأ ومن يعمل سوءا او يظلم

نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما ثم قال

ما من عبد يذنب ذنبا الا اجله الله سبع ساعات فان تاب

لم يكتب عليه ذنب وعنه عليه السلام طوبى لعبد يستغفر الله

من ذنب لم يطلع عليه غيره فانما مثل الاستغفار عقيب الذنب

مثل الماء يصب على النار فيطفيها وعنه ع انه صعد المنبر للاستسقاء

فما سمع منه غير الاستغفار فقيل له في ذلك فقال ع الم

تسمعوا قوله تعالى استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل

السماء عليكم مدرارا ويمددكم باموال وبنين ويجعل
لكم جنات ويجعل لكم انهارا وقال ع واي دعاء افضل
من الاستغفار واعظم منه بركة منه في الدنيا والآخرة
وعنه ع افضل الاوقات السحر وانما قال يعقوب لبنيه
سوف استغفر لكم ربي حين قالوا يا ابانا استغفر لنا
ذنوبنا انا كنا خاطئين انتظارا لوقت السحر وتاخيرا الاستغفار
قال الله تعالى والمستغفرين بالاسحار وقال بالاسحار
هم يستغفرون وعنه ع انما الاستغفار سبعين مرة
وروي مائة مرة تقول استغفر الله الذي لا اله الا
هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي
واتوب اليه ثم قل ما روي عن علي ع وهو استغفرك

لكل

لكل ذنب جرى به علمك في وعلي الى آخر عمري لجميع
ذنوبي لاولها وآخرها وعمدها وخطاها وقليلها
وكثيرها ودقيقها وجليلها وقديمها وحديثها
وسرها وعلانيتها وجميع ما انا مذنبه واتوب
اليك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تغفر لي جميع واسئلك
ما احصيت من مظالم عبادك قبلي فان لعبادك
علي حقوقا وانا مرتهن بها فاغفرها لي كيف شئت
وانى شئت يا ارحم الراحمين ثم قل ما كان علي ع
يقول له ايضا وهو اللهم ان ذنوبي وان كانت قطيعة
فاني ما اردت بها قطيعة ولا اقول لك العتبى لا اعود
لما اعلمه من خلقي ولا استتم التوبة لما اعلمه من ضعفي

وقد جئت اطلب عفوك ووسيلتي اليك كرمك
فصل على محمد وآل محمد واكرمني بمغفرتك يا ارحم
الراحمين ثم قل العفو ثلثمائة مرة ثم قل ما كان زين
العابدين ع يقول وهو اللهم ان استغفاري اياك
وانا مصر على ما نهيت عنه قلة حياء وترك الاستغفار
مع علمي بسعة رحمتك يؤمنني ان اخشاك فصل على
محمد وآل محمد وحقق رجائي لك وكذب خوفي
منك كن عند حسن ظني بك يا ارحم الراحمين وعن
الصادق ع من قال كل يوم اربعمائة مرة شهرين متتابعين
هذا الاستغفار رزقه الله كنز علم او كنز مال وهو استغفر
الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم بديع السموات والارض

من

في الماء الفصل التاسع عشر في ادعية الرزق كثيرة
منها ما يقال في سجود الفرض يطلبه يا خير المسؤولين
يا خير المعطين ارزقني وارزق عيالي من فضلك
فانك ذو الفضل العظيم ومنها ما ذكره ابن الساعاتي في
تاريخه انه من واظب على هذا يسر في طلب الرزق و
تسهلت اسبابه وهو اللهم يا سبب من لا سبب له
يا سبب كل ذي سبب يا مسبب الاسباب من غير سبب
سبب لي سببا لن نستطيع له طلبا اصل على محمد و
آله واغنني بحلالك عن حرامك وبطاعتك عن
معصيتك وبفضلك عمن سواك يا حي يا قيوم قال
واظب عليه احمد بن محمد القادسي وكان فقيرا فكثر عليه

ومنها دنقد وصار ذا ثروة ويسار ما روي عن علي ع انه
من اصبح ولم يقل هذه الكلمات خيف عليه فوات الرزق
وهي الحمد لله الذي عرفني نفسه ولم يتركني
عميان القلب الحمد لله الذي جعلني من امة محمد
الحمد لله الذي جعل رزقي في يده ولم يجعله في
ايدي الناس والحمد لله الذي جعل رزقي في
يده ولم يفضحني بين الناس ومنها ما يقال عقيب كل
فريضة عن الصادق ع يا الله يا الله يا الله اسئلك
بحق من حقه عليك عظيم ان تصلي على محمد وآل
محمد وان ترزقني العمل بما علمتني من معرفة حقك
وان تبسط علي ما حظرت من رزقك ومنها ما تقول

عقيب العشاء الآخرة اللهم انه ليس لي علم بموضع رزقي
وانما اطلبه بخطرات تخطر على قلبي فاجول في طلبه
البلدان فانا فيما انا طالب كالحيران لا ادري افي سهل هو او
في جبل ام في ارض ام في سماء ام في بر ام في بحر وعلى
يدي من ومن قبل من وقد علمت ان علمه عندك
واسبابه بيدك وانت الذي تقسمه بلطفك وتسببه
برحمتك اللهم فصل على محمد وآل محمد واجعل
يا رب رزقك لي واسعا ومطلبه سهلا ومأخذه
قريبا ولا تعنني بطلب ما لم تقدر لي فيه رزقا فانك
غني عن عذابي وانا فقير الى رحمتك فصل على محمد
وآل محمد وجد على عبدك بفضلك انك ذو الفضل

العظيم وانت الجواد الكريم قال هلبام كنت اسوء اهل
بيتي حالا فلما سمعت ذلك من الكاظم ع عملت به فصرت
من ايسر اهل بيتي بفضل الله تعالى الفصل الثامن عشر
في ادعية الديون اذا وقع عليك دين فاكثر من قراءة الحمد
والاستغفار وقل سبحان الله العظيم وبحمده استغفر الله
واسئله من فضله ومن كتاب نثر اللآلي للراوندي ان
رجلا جاء الى علي ع يشكو دينا عليه فقال ع قل اللهم
يا فارج الهم ومنفس الغم ومذهب الاحزان ومجيب دعوة
المضطرين يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما انت رحماني
ورحمن كل شيء فارحمني رحمة تغنيني بها عن رحمة من
سواك وتقضي بها عني الدين كله فلو كان عليك دين

الفصل الخامس عشر في صلوة الحوائج ذكر الكليني في
كافيه عن الصادق ع اذا اراد احدكم ان يسأل من
ربه شيئا من حوائج الدنيا والآخرة فلا يسئله حتى يبدأ
بالثناء عليه والمدح له والصلوة على نبيه ثم يسأل حاجته
منه وعنه ع قال ان في كتاب امير المؤمنين ع ان المدحة
قبل المسئلة فاذا دعوت الله فمجده قلت كيف نمجده قال
تقول يا من هو اقرب الي من حبل الوريد يا فعالا لما
يريد يا من يحول بين المرء وقلبه يا من هو بالمنظر
الاعلى يا من ليس كمثله شيء وهو السميع البصير ومن
كتاب الاحتساب على الالباب ان الصادق ع كان اذا
احزنه امر
الجأت به الحاجة سجد من غير صلوة ولا ركوع ثم يقول

الرّاحمين سبعا ثمّ يسئل حاجته ثمّ قال انّه ما قال احد يا
ارحم الرّاحمين سبعا الّا قال الله تعالى انا ارحم الرّاحمين
سل حاجتك ومن كتاب المشيخة انّه لم يقل مؤمن يا
الله عشر مرّات الّا قال الله تعالى لبّيك عبدي سل
حاجتك ومن كتاب الصّلوة انّه من قال عشرا يا ربّ يا ربّ
قيل له لبّيك سل حاجتك اعلم انّ صلوة الحوائج كثيرة منها
ما روي عن النّبيّ صلعم انّه من صلّى يوم الجمعة اربع ركعات
قبل الفريضة يقرأ في الاولى الحمد مرّة والتّوحيد خمس عشر
مرّة وفي الثّانية الحمد مرّة والزّلزلة خمس عشر مرّة وفي الثّالثة
الحمد مرّة والنّصر مرّة والتّوحيد خمس عشر مرّة فاذا فرغ رفع
يديه وسئل حاجته فانّها تقضي انشاء الله ومنها ما ذكره

ابن

ابن عبّاس في كتاب الاقبال عن الصّادق عم انّه من
كانت له حاجة مهمّة الى الله تعالى يريد قضاءها فليغتسل
وليلبس انظف ثيابه ويصعد الى سطحه ويصلّي ركعتين
ثمّ يسجد ويثني على الله تعالى ويقول يا جبرئيل يا محمّد
أنتما كافيان فاكفياني وأنتما حافظان فاحفظاني
وأنتما كاليان فاكليا في مائة مرّة قال الصّادق عم حقّا
على الله ان لا يقول ذلك احد الّا كفى مهمّه ومنها
ركعتي الغفيلة بين العشائين عن الصّادق عم يقرأ
في الاولى بعد الحمد قوله تعالى وذا النّون اذ ذهب
مغاضبا فظنّ ان لن نقدر عليه فنادى في الظّلمات
ان لا اله الّا انت سبحانك انّي كنت من الظّالمين

فاستجبنا له ونجّيناه من الغمّ وكذلك ننجي المؤمنين
وفي الثّانية بعد الحمد وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها
الّا هو ويعلم ما في البرّ والبحر وما تسقط من ورقة
الّا يعلمها ولا حبّة في ظلمات الارض ولا رطب ولا
يابس الّا في كتاب مبين ثمّ يرفع يديه ويقول اللّهمّ
انّي اسئلك بمفاتح الغيب الّتي لا يعلمها الّا انت ان
تصلّي على محمّد وآل محمّد وان تفعل بي كذا وكذا اللّهمّ
انت وليّ نعمتي والقادر على طلبتي تعلم حاجتي فاسئلك
بحقّ محمّد وآل محمّد لمّا قضيتها لي ويسئل حاجته يعطى
انشاء الله تعالى ومنها عن الصّادق عم من كانت له حاجة
فليقم في جوف اللّيل ويغتسل ويلبس اطهر ثيابه ولياخذ

قلّة